۱۰۲
راحة القلوب

۱۰۲
راحت القلوب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد این جواهر گنج
الهام ربانی وآئین زواهر فضل علوم سبحانی از زبان
دربار و لسان گوهر نثار حضرت سلطان المشایخ والاولیا
شیخ الشیوخ قطب الاقطاب غوث الاعظم
علامت الدین والدنیا امام الوری شمس الشریعت
بدر الطریقت برهان الحقیقت سید العابدین زبده
العارفین عمدة الابرار قدوة الاخیار تاج الاصفیا ملک

المساکین

المساکین رئیس العاشقین فرید الحق والشرع والدین
متع الله المسلمین بطول بقایه آمین جمع کرده شد
آنچه از زبان تاج الصالحین از عین لفظ مبارک بسمع
مبر سید درین مجموعه که راحت القلوب نام اوست بنشته آمد
بتوفیق الله تعالی

دعاگوی مسلمانان که یکی در سلک بندگان سلطان
الطریقت فی الارضین است نظام الدین احمد بدائونی
جامع این معانی سعادت قدمبوس سید العابدین
حاصل کرد همان لحظه کلاه چهار ترکی که دولت دین
و دنیا است بر فرق مبارک داشت بدست خود
فرود آورد و بر سر دعاگو نهاد و خرقه خاص و نعلین چوبین

عطا کرد الحمد لله علی ذلک و این نیز فرمود که ما میخواستیم که ولایت
هندوستان بدیگری بدهیم چون شما در راه بودید در سر ما
ندا دادند که نظام الدین بر اولی میرسد این ولایت او است
بدو دهی **الحکایه** دعاگوی برخاست اشتیاق که بپابوس
از حد غالب بود خواست که بخدمت عرض دارد جهان
بهشت حضور حضرت شیخ الاسلام در دعاگوی اثر کرد
که نتوانستیم عرض دارم چون ضمیر روشن حضرت شیخ الاسلام
آگاهی داشت در روشن شده بود بر فور بر زبان مبارک راند
که آری اشتیاق شما از حد بیشتر است که در خاطر دارید
و این سخن نیز بر لفظ مبارک راند که بکل دخیل داشته (که بدل وجان داشته بدل)
بعد ازان دعاگوی چون این بشنید در دل گذرانید که
بعد ازین هرچه از زبان مبارک حضرت شیخ الاسلام

بشنوم

بشنوم در قلم آرم و آنرا بنویسم هنوز در دل دعاگوی
نگذشته بود که بزبان مبارک فرمود زهی سعادت
مرید که هرچه از زبان پیر بشنود بهوش و گوش بدان
متعلق دارد و آنرا بنویسد زیرا که در آثار الاولیا آمده است
چون مرید هرچه از زبان پیر بشنود و آنرا در قلم آرد و بنویسد
بعد هر حرفی که در قلم آورده باشد حق تعالی ثواب
طاعت و عبادت هزار ساله در نامه اعمال او ثبت
فرماید و بعد مردن جای او در علیین باشد **بیت**
مناسب حال این دعاگو این مثنوی بر زبان مبارک راند
ای آتش فراق تو دلها کباب کرده
سیلاب اشتیاق تو جانها خراب کرده **بیت**
حضرت شیخ الاسلام هم درین محل فرمود که مرید را

باید که در همه وقت همچنین باشند زیرا الخبر هیچ لحظه و لمحه نیست
که در دل آنکس ندا نمیکند که زنده آن دلیست که در وی
محبت و اشتیاق ما بیشتر است **انگاه** سخنی
در درویشی افتاده بود بر زبان مبارک راند که درویشی
پرده پوشی است و خرقه پوشیدن کار اوست که عیب
برادر مسلمان و غیر ذلک بپوشد و پیش کسی مکاشفه نکند
و هرچه از مال دنیا و جز آن برسد همه در راه خدایتعالی
صرف کند و آنرا بمصرف رساند و ذرهٔ ازان نگاه ندارد
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقت و مشایخ
کبار در فواید خویش مینویسند که زکوة بر سه نوع است
زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت است
پس زکوة شریعت آنست که چون دویست درم موجود

شود

شود ازان پنج درم در راه خدایتعالی بدهد و زکوة طریقت آنست
که از دویست درم پنج درم در راه خدایتعالی بدهد و زکوة
حقیقت آنست که از دویست درم هیچ نگاه ندارد و تمامی
کل در راه خدایتعالی بدهد زیرا انچه درویشی خود فروشی است

نگاه دارد باقیمانده

انگاه شیخ الاسلام ملایم این معنی حکایت فرمود
که شیخ شهاب الدین ابو عبدالله سهروردی قدس الله سره
العزیز را این دعاگو دیده است چند روز بخدمت ایشان هم
بودیم الغرض روزی نبودی که قیاس ده هزار دینار
و یا بیش والله اعلم فتوح در خانقاه ایشان نرسیدی
تا بتمام در راه خدایتعالی تصرف نکردی و فلوس تا شب
نگاه نداشتی این سخن گفتی اگر چیزی نگاه دارم
مرا درویش نگویند چه گویند که این درویش مالدار است

اینگاه همدرین محل فرمود که درویشی قناعت است تا چه
بدو رسد نگوید که چرا چنین نرسید زیرا آنچه مالک در سلوک
اولیا نوشته دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه برای
دیدن درویشی رفت بیکدیگر در حکایت سلوک بودند
همدرین دو نان جوین بران درویش موجود بود پیش
آورد اما بی نمک مالک دینار فرمود اگر قدری نمک بودی بهتر
بودی آن بزرگوار دختری داشت این سخن بشنید اورسید
بر فور کوزه برداشت در دوکان بقال گرو نهاد و نمک
آورد و پیش مالک دینار حاضر کرد مالک دینار وان درویش
تناول کردند مالک دینار گفت اینک قناعت الیست بر فور دختر
درویش روی بر زمین آورد و گفت ای خواجه اگر شما را
قناعت بودی کوزه ما در دوکان بقال گرو نشدی بی

ای مالک دینار بشنو ماجرای ما که امروز هفت سالست که ما نفس
خود را نمک نداده ایم این چه حکایت است که میگویی پس
قناعت و درویشی از تو بعید است ای مالک دینار
هنوز تو خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میرود
بعد ازان حکایت در خرقه افتاده بود شیخ الاسلام بر زبان
مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم در شب معراج خرقه یافته
بود الجنان بود که چون شب معراج بازگشت اصحاب را طلبید
که من خرقه یافته ام و مرا فرمانست که هرکه سوال مرا جواب دهد
این خرقه بدو دهی من از شما جواب سخن خواهم پرسید نزانم
تا جواب که خواهد داد بعد ازان حضرت رساله روی سوی
امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه کرد و فرمود اگر این
خرقه ترا دهم چه کنی گفت صدق و زهد ورزم وطاعت خدای تعالی

زیاده کنم وانچه برما از وجه دنیا باشد از زاد در راه خدا تعالی صرف
کنم بعد ازان از امیر المومنین عمر رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه
بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله عدل ورزم و مظلومان را
بانصاف رسانم بعد ازان حضرت رسالت علیه السلام
روی سوی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کردند و پرسیدند
که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر مرا دهی
حیا ورزم و باتفاق یکدیگر کار کنم و بر سر سخاوت باشم
بعد ازان روی بسوی امیر المومنین علی رضی الله عنه کرد
و پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله
اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان
خدا تعالی بپوشم پس پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بستان
این خرقه بتو دادم که مرا فرمان بود هر که جواب خرقه دهد این خرقه
بدو دهی انگاه حضرت شیخ الاسلام چشم پر آب

کرد و نالها بگریست و بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد
بر زبان مبارک راند که معلوم شد که درویشی پرده
پوشی است پس درویش را باید که این چهار چیز در وی بود
تا او را درویش صفت تواند گفت اول چشم را کور سازد
تا عیب مردم نه بیند دوم گوش را کر سازد تا هیچ ناشنیدنی
نشنود سیوم زبان را گنگ سازد تا هیچ ناگفتنی نگوید
چهارم پای را لنگ سازد جای نارفتنی نرود زیرا که
چون نفس تقاضا کند که فلان جا باید رفت او نرود پس هر که
چون این چهار خصلت در وی باشد انگاه میگویند که درویش
است واگرنه حاشا و کلا مدعی و دروغ زن است و هیچ خبر
از درویشی ندارد خود را بدروغ درویش میگویانند
انگاه همدرین محل فرمود که حضرت شیخ شهاب الدین
سهروردی رحمت الله علیه چهل سال چشم بربسته بود

سوال کردند که از کجاست خدمت شیخ جواب فرمود
از سبب انکه عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه دیده شود
آنرا بپوشم و باکسی نگویم بعد از ان شیخ الاسلام چون
برین حرف رسید سر در مراقبه کرد و بعد از ساعت
سر براورد روی سوی دعاگوی کرد و گفت چون
انکس در درویشی چنین شود بعد ازان هرچه گوید
همان شود که او گفته باشند اتفاقاً همدرین محل حضرت
شیخ الاسلام را وقتی پیدا شده بود محمد شاه نام
گوینده هم از یاران ما در آمد و روی سوی زمین آورد
فرمان شد بنشین و او از حد خاطر خراب داشت که برادر
او در حالهٔ نزاع بود از سبب آن متغیر خاطر بود در ضمیر
روشن شیخ الاسلام بگذشت که محمد شاه نام خاطر
خراب دارد پرسید چرا متغیری از حال برادر عقد

کرد برفور حضرت شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند
که برادر تو نیکو شد بر وچون محمد شاه مذکور شنید روی
در سوی زمین آورد و بخانه آمد دید که برادر او در صحت
شده است گویا که هیچ زحمت نداشت نشسته طعام
میخورد اتفاقاً همدرین محل شیخ الاسلام این حکایت
فرمود که درویشی همان بود که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم داشت زیرا آنچه امیر المومنین علی رضی الله
عنه بارها در خطبه گفتی که هرگز ندیدم پیغامبر علیه السلام را
تا شب چیزی نگاه داشته باشد هرچه بودی از بامداد
تا بوقت قیلوله تصرف کردی و بعد از قیلوله تا شب هرچه بودی
بدادی درین میان حضرت مولانا بدر الدین اسحاق
پرسید که اسراف کدامست و حد اسراف چیست حضرت
شیخ الاسلام فرمود که هرچه به نیت هوای نفس دهند و برای

خدایتعالی بندهٔ ان اسراف است وچون برای خدا بدهند
آن اسراف نیست شیخ الاسلام چون بدینحرف رسید بانگ
نماز برآمد نماز بجماعت اداکردند ومشغول شدند الحمد لله
علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد شیخ بدرالدین غزنوی علیه
الرحمة وشیخ جمال الدین هانسوی ومولانا شرف الدین
بنهٔ وقاضی حمید الدین ناگوری واصحاب دیگر بخدمت
شیخ الاسلام حاضر بودند بر لفظ مبارک راندکه هرکه از
بندگان خدای انکس بیاید خواه مسکین خواه توانگر باید که اورا
محروم وخالی نگذارند هرچه حاضر باشد بدهند تا انکس
درویش صفت باشد **انگاه** همدرین محل شیخ
الاسلام فرمودکه هرکسی که برمن می آید چیزی بیارد

وبایارد

وبایارد هرآینه مرا واجب میشودکه چیزی بدهم والبته اورا
باید داد انگاه شیخ الاسلام چشم پرآب کرد واین
حکایت فرمودکه چون صحابه کرام ویاران بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم می آمدند بطلب علم احکام شرع چون
ازانجا باز می گشتند اذلّه می بودند یعنی دیگرانرا ره نمود
میکردند وبدان فواید میگرفتند وتا چیزی نخوردندی باز نگشتندی
بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندکه حضرت
شیخ الاسلام عمدة الابرار تاج الاتقیا خواجه قطب الحق والشرع
والدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز زاهم بودی
آنروزکه درجماعت خانهٔ ایشان چیزی دیگر موجود نبودی
شیخ بدرالدین غزنوی خادم خانقاه اورا فرمودی که آب موجود
داری بگردان که امروز آیندهٔ ازبخشش وعطا خالی نرود
انگاه همدرین محل شیخ الاسلام فرمودکه وقتی جای

بغداد مسافر بودم شیخ اجل ترمذی را دریافتم
پیری از حد بزرگ بود با عظمت چون سر در جماعتخانه
او کردم سلام گفتم دست بما داد و فرمود بیا لنگر عالم نیک آمدی
و چون بنشستم بسیار لطف ارزانی داشت الغرض چند روز
بخدمت ایشان بودم در ین مدت هرگز ندیدم که کسی از خانقاه
محروم بازگشته باشد چنانچه اگر هیچ نبودی خستهٔ خرما در پیش
داشتی بدست آنکس بدادی و دعا گوئی که خدای تعالی در رزق تو
برکت دهد پس از خلق آن دیار شنیدم که هر که از شیخ آن خستهٔ
بدادی تا در حیات بودی او و آل او هرگز محتاج دیگری نشدی
هم درین محل فرمود که چون از آنجا بیرون آمدم درویشی دیگر را
در غار یافتم درون رفتم سلام کردم جواب سلام باز داد
و فرمود بنشین بنشستم دیدم که زار و نزار گشته و استخوانی و پوستی
در وجود مبارک او مانده در خاطرم گذشت که این بزرگ در بادیه

بچه

می باشد حال خورش او چیست روی سوی من کرد و فرمود ای
فرید الدین امروز چهل سالست که من درین غار مسکن دارم و وظیفهٔ من جز
و خاشاک دیگر نیست چون او این سر مکاشفه کرد روی بر زمین
آوردم و گفتم همچنین است چند روز دیگر در ملازمت صحبت ایشان
بودم بعد ازان ازانجا بیرون آمدم طرف بخارا شدم شیخ سیف الدین
باخرزی رحمة الله علیه را دیدم پیری از حد بزرگ و با عظمت بود
چون سر درون جماعتخانهٔ او کردم روی بر زمین آوردم فرمان شد
بنشستم هر بار که نظر جانب من میکرد میگفت که این کودک
یکی از واصلانست سودای حق در سر دارد مشایخ روزگار خواهد شد
و همه عالم مرید و فرزندان این گرد و آنگاه گلیم سیاه بر دوش داد
بسوی من انداخت و فرمود بپوش بپوشیدم چند روز دیگر هم در ملازمت
صحبت ایشان بودم هیچ روزی نبود که هزار مردم و یا بیش
در مائدهٔ ایشان طعام نخوردی و ازان که طعام نماندی آنچه

که می آمدی محروم بازنگشتی بهر تقدیر با چیزی میرفتی **القصه**

بیرون آمدم مسجدی بود شب انجا کردم چون روز شد در انجا صومعه

بود شنیدم که بزرگی آنجا ساکن است سوی آن صومعه کردم پیر را

دیدم با هیبت که وقتی آنچنان کسی را ندیده بودم او در عالم

تفکر ایستاده و دو چشم در هوا داشته چنانچه بعد از چهار شبانروز

نظر آن بزرگوار در عالم صحو افتاد من سلام کردم جواب اسلام

باز داد فرمود که شما را از سبب ما رنج رسید گفت بنشین بنشستم

آغاز کرد که من از بزرگان غمش العارفین ام امروز سی سالی

سی سالست جز هیبت و حیرت نصیب من نشده و این میدانی

که از کجاست و عاکوروی بر زمین آورد گفت راه راست نیست

هرکه در این راه براستی قدم زد بهرست و الا گرد ذره قدم بی خطا

دوست زند دل او سوخته گردد **بعد ازان** آن بزرگوار از

احوال خود حکایت کرد که آن روز که هر ابتدا در بار داد هفتاد هزار

حجاب

حجاب درمیان بود فرمان شد که درآیی چون در اول حجاب رفتم

مقربان درگاه بدیدم استاده و دو چشم را در هوا داشته هر یکی

بصفتی دیگر و شمار آن را کسی نداند مگر خدا تعالی همه بزبان حال

میگویند الهی مشتاقیم بدیدار تو ~~بی آن همه حجابهای گذرانم~~ چون

رسیدم بحجاب خاص آنجا ندا برآمد که ای فلان درین حجاب کسی

درآید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیاست بگذرد و از

خویشتن هم بیگانه شده درآید گفتم از همه بیگانه شدم فرمان

آمد که چون از همه بیگانه شدی با ما یگانه شدی چشم بیش

کردم خود را در صومعه خویش دیدم پس ای فرید درین راه

از همه بیگانه باید بود چون شب درآمد نماز شام همانجا بر آن

بزرگوار گذاردم و چون از نماز فارغ شدم دیدم که دو کاسه آش

و چهار نان تنک بالای آن کاسه پیش آن بزرگ نهادند

اشارت کرد دران طعام بود در هیچ طعام نخوردم الغرض

طعام را [illegible] و نان [illegible] کردن

شب همانجا کردم چون روز شد برخاستم آن بزرگ ناپیدا
شده بود آنگاه ازان طرف باز گشتم و بجانب ملتان آمدم
برادرم شیخ بهاء الدین ذکریا را دیدیم با یکدیگر مصافحه کردیم
و بنشستیم شیخ بهاء الدین پرسید که کار خود تا کجا رسانیده گفتم
اگر بگویم بر کرسی که تو نشسته در هوا شود هنوز این سخن
از زبان من بر آمده بود که کرسی در هوا شد برادرم شیخ بهاء الدین
ذکریا دست بر کرسی زد بر زمین بنشست فرمود فرید الدین
کار خود نیکو بکمال رسانیده بعد ازان ازانجا باز گشتیم
در دهلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام قطب الاقطاب
خواجه قطب الحق والشرع والدین بختیار اوشی را دریافتم
نعمتی که در وی دیدم در حد صفت نیاید اگر هر موی زبان
داشته باشم بیان نتوانم کرد خود را در پای ایشان بستم
و بشرف بیعت مشرف گشتم در سه روز بر من نعمت بر من

روان

روان کرد و این سخن هم بگفت که فرید الدین کار خود تمام
کرده آنگاه بمن آمدی چون شیخ الاسلام این فواید
تمام بیان کرد نعره بزد و بیفتاد چنانکه یک شبانروز افتاده بود
چون از بیهوشی باز آمد روی سوی دعاگو کرد و فرمود
که مردان خدا چنین کرده اند آنگاه بمقامی رسیده اند لیکن استعداد
این سعادت در تتمه مرتبت و فیض نازل آمد اما مردی باید
جد و جهد بکند تا بمقامی برسد آنگاه فرمود که ای عزیز
تا درین راه سفر بدل نکنی و قدم بصدق نزنی جانا و
کلاه هرگز بمقام قرب نرسی [illegible] این رباعی بر زبان
مبارک راند ٥ تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند ٥
ورنی که زد این در که برو نگشودند ٥
جان در ره دوست باز که میخواهی ٥ تو نیز چنان شوی که ایشان بودند
حضرت شیخ الاسلام این رباعی هر بار که بر زبان مبارک

سه شبانروز
[illegible]

میرا‌یند سر بسجده می نهادند و باز مشغول میشدند و خلق ود
عالکوهی باز کشت الحمد لله علی ذلک

دولت پایبوس حاصل شد

مولانا ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناکوری از نا
ناکور آمده بود و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند
سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راندکه در حدیث آمده است
که حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه
کناهانست انکاه شیخ الاسلام فرمود قال اهل المعرفت
من ترک الدنیا ملک ومن اخذها ملک شیخ سهل عبد الله
تستری رحمة الله علیه کفت هیچ حجابی بزرکتر میانه
بنده و مولی چون دنیا نیست زیرا انچه همان قدر که مردم
بدنیا مشغول میکردند هم بران اندازه از حق تعالی باز
می مانند انکاه شیخ الاسلام فرمود که اکر مردم خواهند سکما و احنا

بی

بس پشت خود بنکرند هم بران اندازه که روی سوی پشت
کنند جانب روی حجاب باشد پس مردم را باید که بهمه حال بدنیا
مشغول نکردند چرا که چون انکس بدنیا مشغول شد معدور شد
وازیاد حق تعالی باز ماند بعد ازان فرمود که شنیده ام از زبان
مبارک خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
و او از استاد خود روایت کرد که تا آن زمان که بنده بصیقل
محبت زنکار دنیا از سینه پاک نکند با ذکر حق مجانست
نکیرد و تا هستی غیر از میان برنخیزد با خدای تعالی یکانه نکردد
و اکر چنین نکند حاشا و کلا هرکز بخدای تعالی نتواند رسید
شیخ الاسلام فرمود که در تحفة العارفین حضرت خواجه شبلی
رحمة الله نوشته است که در اصل صلاحیت در آدمی زاده
آنست که چون دل بصلاحیت شود انکاه همه تن بصلاح آید
بعد ازان همدرین محل فرمود که دل را هم حیاتست و هم

۲،۴

ممات جز این حیات و ممات که مردم را در گور نهند زیرا که
دل خود حیات و ممات جداگانه دارد چنانچه در کلام الله مسطور است
او من کان میتاً بکثرة التشغل الدنیا فاحییناه بذکر المولی پس
هر گاه که دل بنده بلذات و شهوات و ماکولات و مشروبات مشغول
شود غفلت در وی اثر کند و هوا مستولی شود و از بهر جنس اندیشه
فاسد بیش خاطر آمدن گیرد و اندیشه جز حق دل را سیاه کند
و چون دل سیاه شود حکم موت گیرد چنانچه در زمینی که خس
و خاشاک بسیار باشد تخم قبول نکند گویند که این زمین مرده است
همچنین از هر دل که ذکر حق تعالی از وی برود و دیو و پری
بر وی مستولی گردد چون نشستگاه دیو و پری باشد در حقیقت
مرده بود زیرا که مراد از حیاة ذکر حق است و دل مرده بپذیرد
آنچه مراد کلام است نشنود زیرا که محل سماع زندگان راست
نه مردگان را اما هر گاه که تعلق دنیا از دل زایل شود و هوای
نفس

نفس از وی برود و بیهوشیده ذاکر بود و بنور ذکر زنده شود
بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که در عمدهٔ تاج الاولیا خواجه
جنید بغدادی مسطور است که اصل درین راه صلاحیت دلست
و صلاحیت دل حاصل نشود مگر آن زمان که درون وجود را از کل عیوبات
پاک گرداند یعنی از غل و غش و حسد و حقد پاک سازد و دل را
طهارت از اینها که گفته شد بدهد که اعمال و کار درویش همین است
پس جوهر درویشی از اینجا بید آید بعد از آن شیخ الاسلام چشم
پر آب کرد و فرمود که هر درویشی که در دنیا شروع کند در رفعت
و جاه طلبد و خود را اسیر لطف مردمان گرداند پس بدانید
که او درویش نیست مرتد طریقت است زیرا که فقر اعراض
از دنیاست بعد از آن همدرین محل شیخ الاسلام
فرمود که وقتی در بغداد بودم پیش خواجه اجل شیرازی
رحمة الله علیه حکایت درویشان میرفت فرمود که

در علم حضرت خواجه جنید بغدادی رحمت الله علیه منسوب که
درویش را حرام است در جمله مذاهب که با اهل دنیا بیامیزد
و بر در ملوک و سلاطین و امرا آمد رفت نکند بعد ازان همدرین
محل فرمود که در حقایق الابرار مسطور است که وقتی پادشاه
عراق سه سال زحمت داشت تاج الاتقیا خواجه عبد الله
تستری رحمت الله علیه را طلب کرد بجهت استعانت که چون
او بیاید باشد که از برکت دعاء صالح او صحت شود الغرض
خواجه بیامد و دست مبارک خود بر وی فرود آورد و از
درگاه حق تعالی استعانت خواست پادشاه را خدای تعالی
شفا داد و خواجه بازگشت کفارت آن یکساعت را
که برو رفته بود هفت سال از خلق و از اهل دنیا
عزلت گرفت و این سخن هم فرمود که مشایخ
طریقت درین باب فرموده اند که صحبت الفقرا
الاغنیا

الاغنیاء للفقراء سم قاتل پس حاصل این سخن آنست که تا بتواند
از صحبت ایشان خود را دور دارد زیرا چون محبت دنیا در
دل ایشان استوار شده هر آینه دیگری را صحبت ایشان زیان
دارد که ~~دار مذهب~~ فقر و تصوف و طریقت آنست که ذرهٔ دوستی
دنیا در دل درویش نماند قبول و رد خلق نزدیک درویش
برابر باشد و خلق دنیادی از دل او فراموش گردد
بعد ازان سخن در ذکر افتاد شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
که درویش را باید که در ذکر چنان غرق شود که هر تار موی
او بر تن او زبان گردد چنانکه در کتاب اسرار العارفین نبشته اند
که وقتی خواجه ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره در ذکر بود بعضی
باطن چندان ذکر بگفتند که از جمله مویها و اعضاء او
بطریق آب جوی خون روان شدی آرند که یکی از اهل
بیت او کاسهٔ چوبین در زیر بغل شیخ نهادی تا بود چون

مکتوب از حضرت مطلوب حال الکتبه

پرشدی ازانجا تا شامیدی و از بعضی موی قطره خون میچکیدی
بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و
فرمود که اصل درین راه حضور دلست و حضور دل وقتی حاصل
گردد که از لقمهٔ حرام بپرهیزد و مجتنب از اهل دنیا باشد زیرانچه
مشایخ طبقات گفته اند کسی که از لقمه حرام احتراز نکند و از
مجالس ملوک و اهل دنیا دور نباشد او را گلیم و صوف پوشیدن
رخصت نیست زیرانچه لباس گلیم و صوف ازان انبیاست و این
لباس ازان جمله ابدال و اوتاد و در نهایت قدر گلیم و صوف کسی ندانند
مگر آدم صفی الله و یا ابراهیم خلیل الله علی نبینا و آله علیهم السلام انگاه
هم درین محل شیخ الاسلام فرمود که شنیده ام از زبان
مبارک خواجه خود شیخ الشیوخ خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز که روزی بخدمت شیخ
ابو یوسف چشتی در چشت حاضر بودم و ده سال در ملازمت او

خدمت

خدمت نمودم هیچ وقتی ندیدم که پای مبارک ایشان
بر در هیچ پادشاه و ملوک رفته باشد جز در نمازگاه جمعه انگاه
هم از ایشان شنیده ام که میفرمود چون درویش بر در پادشاه
و ملوک برود از وی گلیم باید کشید و هر چه از اسباب درویشی بر و
باشد از وی بستانند و اگر ورا اجازت دهند که ترک این کار کرد
و اگر نشنود آن گلیم و جامه او در آتش اندازند تا بسوزد زیرانچه
چون درویش در میان اهل دنیا رود و با ایشان آمیزش کند
بدانند که او درویش نیست مدعی و کذابست زیرانچه بعضی
اهل صفه و مشایخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را مهمی
و حاجتی پیش آمدی گلیم و صوف را بپوشیدندی و زنجیر در گلو
کردندی و آنرا در میان حاجات شفیع آوردندی حق سبحانه
و تعالی مهم ایشان را باجابت رسانیدی انگاه شیخ الاسلام
روی سوی دعاگوی کرد و فرمود هر که جامه پشمینه بپوشد

او ران شاید که لقمه چرب و شرین بخورد و چون لباس اهل سلوک
بپوشد باید که با ملوک و اهل دنیا نیامیزد و اگر اینچنین نکند
در لباس اولیا و انبیا خیانت کرده باشند و حق آن
نگذارده باشند بعد ازان همدرین محل شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که در کتاب اسرار العارفین نبشته دیده ام که یکی
از مریدان خود را شنود خواجه ذو النون مصری قدس الله
سره العزیز که بدرگاه خلیفه بسیار امد شد دارد فرمود مقدار سد
جوع و ستر عورة وجه وظیفه دارد خواجه فرمود تا ان مرید را پیش آوردند
لباس گلیم ازوی بستانید و بپوشند و خواجه
بچشم سرخ و عتاب بسوی او بدید و فرمود که لباس انبیا و جامه
عارفان را هر روز میان مردمان چه میگردانی و می نمایی
باز میخواهی که این لباس پوشیده بحضرت الهی بیایی
انگاه شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که امام مالک را رحمة الله

علیه

علیه می ارند که سه پیرهن پوشیدی و چون در نماز شروع
کردی پیراهن ظاهر کشیدی و پیراهن باطن نیز کشیدی
با پیرهن میانگی نماز گذاردی ازین حال ازو سوال کردند
فرمود که بر پیراهن ظاهر نظر خلق بود جهت ریا و رسم افتاده
است و از پیراهن باطن بوی حرص نفس و غل و غش
می آید و پیراهن میانگی ازین هردو فارغست پس برین اولیتر
که نماز بگذارم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود
که متقدمان چنین کرده اند انگاه بجایی رسیده اند همچنان
وقت نماز درآمد خدمت شیخ الاسلام بنماز پیوست خلق
دوگر دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک

یا حی یا قیوم الله

سعادت پایبوس میسر شد
شیخ جمال الدین هانسوی و شمس دبیر و شیخ نجیب الدین

متوکل و عزیزان دیکر بخدمت حاضر بودند حکایت شب
معراج و فضیلت آن افتاده بود شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که بزرگ شبی است شب بیست و هفتم ماه رجب
زیرا که رسول علیه السلام را در شب بیست و هفتم ماه رجب معراج
بود هر که این شب را زنده دارد دلیل آن بود که البته آن شب
او را معراج بود سعادت معراج و ثواب آن در نامه اعمال
او بنویسند انگاه همدرین محل شیخ الاسلام فرمود که
وقتی دعا کوی طرف بغداد مسافر بودم چون سر درون
بغداد کردم از هر کسی حکایت بزرگان و مقام ایشان
می برسیدم تا سعادت زیارت دریافته شود الغرض
درویشی بود او را نشان یافتم که کناره دجله غاریست
همانجا می باشد و از حد بزرگست چون بخدمت رسیدم
او را در نماز یافتم چندانی صبر کردم که آن بزرگ از

نماز فارغ شد روی بر زمین آوردم اشاره کرد بنشستن
بنشستم ازان هیبت و عظمت کسی را ندیده بودم روی او
چون ماه شب چهاردهم تابان الغرض آن بزرگ روی
سوی من کرد و فرمود از کجایی کفتم از چودهن فرمود
چون بر ان درویشان آمده مرد بزرگ خواهی شد چون آن
بزرگ این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد ازان
حکایت خود آغاز کرد که مولانا فرید الدین امروز پنجاه
سالست که درین غار مسکن دارم و من از بچکان خواجه نبیرکان ص
جنید بغدادی ام و خورش من از کاه و خاشاکست الغرض
آن روز بیست و هفتم ماه رجب بود فرمود ای فرید امشب که
که شب ما بیدار بودیم نعمت این شب را حکایت بکویم اکر
بکوشی من باز روی بر زمین آوردم فرمود که امروز قریب
سی سال است که هیچ شب ندانم که بهلوی بر زمین

آمده باشد اما این شب که گذارسیدم هم بر سر مصلی قدری در خواب
شدم دیدم که از آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب بر زمین
فرود آمدند و روح من بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم
فرشتگانرا دیدم استاده و دو چشم در هوا داشته تسبیح میگویند
سبحان الله ذی الملک والملکوت پرسیدم از یکی باز استاده اند
گفتند از آن روز باز که ایشانرا آفریده است عبادت ایشان
همچنین است استاده خدایرا تسبیح میگویند سجده ازانجا گذرا نبوند
در آسمان دویم بردند همچنین در هر آسمانی می بردند و عجایب
قدرت خدایرا تماشا میدیدم که در وصف نیاید که چها بقدرت خود
آفریده است چنانچه رسیدم زیر عرش آنجا آواز برآمد که با
بایستادم جمله انبیا و اولیا حاضر بودند جد خود خواجه جنید را دیدم
که استاده است اما سر فرو افکنده هیچ نمیگوید چنانچه آواز برآمد ای
فلان گفتم لبیک بارخدایا فرمان آمد نیکو آمدی و آنچه حق

عبادت

عبادت بود بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادة
تو همین است که جای تو در علیین باشد من از خوشنود شدم
و سر بسجده نهادم باز فرمان شد که سر برکن بر کردم گفتم
ازین بالاتر روم آواز برآمد که ازین بالاتر نتوانی گذشت
معراج تو تا اینجاست چون کار خود ازین بیش بری مقام
تو ازین بالاتر شود اما آنکسان که از تو کامل ترند ایشانرا
تا حجاب عظمت معراج است چون ازو این شنیدم نزدیک جد
خود خواجه جنید شدم و سر در قدم آوردم و پرسیدم که شما
سر فکنده چرا بودید فرمود آنز ملیکه ترا اینجا حاضر آوردند من در
حیرت بودم که نباید که تو برخلاف ما بوده باشی یا در بندگی
تقصیری کرده باشی که من شرمنده گردم و گویند که نبیره فلان
برخلاف بود همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتم
بس ای فرید هرکه در کار خداست خدا در کار اوست مرد باید

که در کار خدای تعالی تقصیر نکند مرتبه خود بیش برد الکلام شیخ الاسلام
فرمود که هر که این شب را زنده دارد البته امید است که او را سعادت
روزی گردد بعد از آن فرمود که دعاگو مدتی ملازم صحبت ایشان
بود ایشان بعد از ادای نماز خفتن نماز معکوس بودی بر رشته
پای خود را می بستند آویزان میکردند و همچنان تمام شب می بودند
تا صبح بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند که درین
شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی فاتحه یکبار
و اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود صد بار صلوات
گوید صد بار سبحان الله بگوید بعد از آن سر بسجده نهد هر حاجت
که خواهد روا گردد بعد از آن فرمود که شیخ الاسلام خواجه
معین الدین حسن سنجزی قدس الله سره العزیز را دیدم میفرمودند
که امشب شب رحمت است هر که این شب را زنده دارد امید است
که از رحمت خدای تعالی بی نصیب نماند بعد از آن شیخ الاسلام

فرمود

فرمود که در حدیث است از رسول صلی الله علیه وسلم که امشب از
آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب با طبقهای نور فرود می آیند
و دران خانه روند کسانیکه امشب را زنده داشته باشند
و از معاصی دور بوده باشند فرمان شود که بر سرهای ایشان این
طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کردند و فرمودند
که چون باشد که مردم ازین رحمت خود را محروم دارند و در کار خدای تعالی
غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فواید بودند که شیخ بدر الدین
غزنوی با شش نفر درویش درآمد و روی بر زمین آوردند
نزدیک شیخ الاسلام بنشست سخن در سماع افتاده بود و هر کسی
چیزی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود
که سماع راحت دلهاست و چاشنی اهل محبت است که در هجر
آشنائی آشنا می نماید الکلام همدرین محل شیخ الاسلام
فرمود که آری رسم آشنایانست که چون ذکر نام دوست شنوند

اشتیاق خود ظاهر سازند بعد ازان شیخ بدرالدین غزنوی
عرضداشت کرد که بیهوشی اهل سماع از کجاست شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راندند که ازان روز باز که نداء الست بربکم شنیده اند
بیهوش شده اند آن بیهوشی تا غایت در ایشان مرکب است
همچنین که ایشان نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و ذوق
و بیهوشی هر چهار چیز در ایشان پیدا میشود و بیهوشی در ایشان
اثر میکند و بیهوش میگردند الکاه شمس دبیر روی بر زمین آورد
و عرضداشت کرد که آن روز که نداء الست بربکم بر آمد ارواح جمله
یکجا بودند شیخ الاسلام فرمود که آری گفت چون همه بلی
گفتند هندو و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راندند که امام محمد غزالی می نویسد که چون حق تعالی ندا الست
بربکم در داد در حال جمله ارواح چهار صف شدند اول صف
بدل و زبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار ما در زبان

در سجده

در سجده شدند آن صف انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند
اما صف دویم بدل گفتند قالوا بلی و بر زبان نگفتند آن طائفه
هندوانند که اول هندو می باشند و آخرها خدای تعالی ایشان را دولت
ایمان روزی کند اما صف سویم بزبان گفتند قالوا بلی و از دل
نگفتند سر بسجده نهادند آن طایفه اول مسلمان می باشند و
آخر از جهان کافر می میرند اما صف چهارم ایشان بودند که
ندای الست بربکم شنیدند قالوا بلی نگفتند و سجده نکردند
آن طایفه اول و آخر بیگانه ماندند بعد ازان شیخ الاسلام
چون برین رسیدند فرمودند که اهل استماع که در سماع بیهوش
میکردند هم ازانند که نداء الست بربکم شنیده بودند بیهوش بودند
پس آن بیهوشی تا غایت در ایشان پیدا میشود و این همه از
معرفت است یعنی ازمان که شناخت درمیان نباشد
اگر یکی هزار سال عبادت میکند ذوق طاعت نیابد زیرا

چون نداند که طاعت برای که میکند و مقصود از طاعت چیست
وهمچنین است این سخن اهل عشق و مشایخ طبقات گفته اند
زیرا چه در کلام الله فرمان میشود و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و درین آیه امام زاهد میفرماید لیعبدون ای لیعرفون
مقصود ازین عبادت شناختن است و دوستی است
در عبادت خدایتعالی تا اول او را شناسی ذوق طاعت
نیابی زیرا چه همه عشق مجازی به بین چون بر یکی محبت
میشود تا آن زمانکه او را نه بیند و نشناسد محبت نمیشود تا با
آشنایان او آشنائی نمیکند آشنا نمیکرد و بس در حقیقت
و در طریقت نیز همین حکم است تا آنکه خدایتعالی بیگانگی
نشناسی و با اولیاء او در نسازی و در ره ایشان خود را نه
نبدی چاشناو کلاکه در طاعت ذوق نیابی **بعد از آن** خدمت
شیخ الاسلام فرمودند که اهل معرفت گفته اند که مقصود ما

الرا...

الست بربکم همین شناخت است یعنی خدایتعالی را نشناسد ذوق
پرستش او نیابد جمله حاضران روی بر زمین آوردند که همچنین است
انکاه محمد پیرم گوینده بود او پیش شیخ اوحد کرمانی سرود
گفتی همو آنرو زبا یاران خود آمده روی بر زمین آوردند فرمان شد
بنشینید بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدرالدین نجد
حاضر بودند شیخ الاسلام فرمود که سماع در دهند چون گویندگان
سماع در دادند برخاستند و در رقص شدند هفت شبانروز
در رقص بودند چون وقت نماز می آمد نماز بوقت ادا میکردند
باز در عالم سماع میشوند **بعد از آن** فرود آمده شدند و آن غزل
این بود که گویندگان میگفتند و این غزل از خواجه نظامی است

ملامت کردن اندر عاشقی لامست ٥
ملامت کی کند آنکس که بیناست ٥ نه هر تر دامنی را عشق زیباست
نشان عاشقان از دور پیدا است ٥

نظامی تا توانی پارسا باش ۞ که نور پارسائی شمع دلهاست

سخن در سلوک افتاده بود که فرمود که اهل سلوک طایفه اند
چون ایشان در عالم تحیر مستغرق میکردند اگر صد هزار تیغ بر سر ایشان
زنند ذره بریده نشود و ایشانرا خبر نباشد شیخ الاسلام فرمود
از زمان که مردم در عالم تحیر بهوای دوست متحیر می باشند آن دم اورا
از هیچ آفریده خبر نمی باشد پس اگر صد هزار ملک مقرب در گوش او
درآیند و بگوش دیگر بیرون روند خبر نباشد آنگاه طایفه درویشان
بخدمت شیخ الاسلام درآمدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که
بنشینند بنشستند و بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند که ما مسافریم
میخواهیم که جای روان شویم خرج راه نداریم چیزی راه خرج عطا شود
بر فور شیخ الاسلام چند خستهٔ خرما که در پیش داشت برداشت
و ایشان را بداد که برو بهٔ درویشان خستهٔ خرما درشت کردند
و بیرون آمدند و با یکدیگر گفتند خستهٔ خرما چکنیم که این درویش

داد

داد خواستند که بیرون اندازند چون مشت باز کردند تمام خستهٔ
خرما زر گشته بود بر بزرگی شیخ الاسلام اقرار کردند و باز گشتند
الحمد لله علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد شیخ جمال الدین
هانسوی بخدمت حاضر بود سخن در آداب مقراض افتاده بود
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در اسرار العارفین نبشته دیده ام
که چون مسلمانی خواهد که در ارادت آید اول باید که غسل کند و اگر بتواند شب
زنده دارد و حرمت خود و خدمت پیر خود از حضرت الوهیت درخواست
کند و اگر قوت شب زنده داشتن ندارد روز پنجشنبه وقت
چاشتگاه یا روز شنبه غسل کند و عزیزان و صالحان جمع کند مصلی
بیفگند از دو مستقبل قبله بنشیند بعد از آن رکعتین استخاره بگذارد
پس آنگاه مرید را پیش خود بنشانند و آیات قرآن خوانند بر روی
او بدمد بعد از آن که آیات قرآن خوانده باشد او را پیش خود بنشانند

چنانکه او نیز مستقبل قبله باشد پس انگاه مقراض بدست گیرد
تکبیر بر آورد باواز بلند سه بار بگوید و گفتن تکبیر در وقت راندن
مقراض میان اهل سلوک مختلف است بعضی گفته اند که این
کلمه بگوید لاحول ولاقوت الا بالله العلی العظیم حکمت انست در
تکبیر گفتن که بعضی هر نفس اماره [illegible] رایگوید برون می آیم بحرب
تا غزا کنم زیراکه رسم و سنت غازیانست که در محارب تکبیر بلند گویند
تا فرشتگان بمدد او در آیند وانانکه میگویند کلمه لاحول ولاقوت الا بالله
شیطان رجیم را میرانند تا بار دیگر وسوسه نکند چون از تکبیر سه بار
گفتن فارغ شود هشت یکبار کلمه توحید بر زبان راند و هشت
یکبار صلواة بر ابنیا بفرستد و هشت یکبار استغفار گوید چون
از توحید و صلوات فارغ شود بعده مقراض بر سر مرید راندن
گیرد یکتار موی از ناصیه او بستاند بعد ازان گوید ملکا بادشاها
گریخته از حضرت تو امان میطلبد تا در بندگی تو در آید و چون بندگان
بندگی میخواهد که از هر چه غیر تو باشد از همه باز آید انگاه یکتا موی

انجز

پس بستانند دیگر تار موی از ناصیه
از جانب ناصیه راست بستانند و یکتار موی از ناصیه چپ او بستانند
زیاده نستانند و این هر سه تار موی یکجا کنند و گره دهند دفن
کنند و بعضی مشایخ میگویند که یکتار موی از ناصیه او بستانند
و زیاده نستانند اما قول صحیح انست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه
روایت کرده است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه همچنین سه بار
مقراض رانده است ~~یکتار موی ستره~~ پس سنت امیر المومنین علی
را کار کردن بهتر از دیگر انست زیراکه خلیفه اهل صفه اوست
و این حدیث در باب اوست قال النبی علیه السلام انا مدینة العلم
و علی بابها **بعد ازان** دعا گوی عرضداشت کرد که مقراض راندن از
که امده است فرمود که از ابراهیم خلیل الله مرویست که تلقین از مهتر
جبرئیل است در راندن مقراض **انگاه** همدرین محل
شیخ الاسلام فرمود که روزی خواجه حسن بصری رحمة الله علیه
و خواجه حبیب عجمی نشسته بودند مردی بیامد و گفت من مرید

بعد ازان بیاران شلانه

فلانم کفتند نشان باز کو که پیر بر توجه فرموده است کفت بیرما
مقراض راند وچیزی نکفته هر دو بزرک فریاد بر آوردند و کفتند
هو مفضل وضال پس ازین اشارة جنان روشن معلوم میشود
که شیخ را می باید که بر احوال مرید عارف باشد **آنگاه** خدمت شیخ
الاسلام روی سوی حاضران کردند و فرمودند که شیخ را این
مقدار قوت می باید که چون آینه بر نیت ارادت بخدمت در آید
باید که اول بنظر نور معرفت وقوة ذات خود زنکار سینه او صیقل کند
تا هیچ کدورتی در سینه او نماند جنان روشن شود که آینه واکر پیر خود
جنین نباشد او را نشاید که مرید کیرد زیرا که جون خود هیچ نیست
این بیچاره را هم کمراه میکند **آنگاه** شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
که جون مردم خواهند که خود را با ارادة شیخی دیا عالی و یا صاحب
ولایتی در آرد می باید که شیخ در حرکات و سکنات و قلوب و سینه
او نظر کند که این بیچاره مبتلای نفس امیهه اماره است قال الله تعالی

وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء **بعد ازان** بنفس لوامه
او نظر کند قال الله تعالی فلا اقسم بالنفس اللوامه **بعد ازان**
نظر بنفس مطمئنه او کند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي الی
ربک راضیة مرضیة **بعد ازان** در اوصاف قلوب ثلاثه او نظر کند
یعنی قلب سلیم دارد یا نه جون این جمله را کفتم بصیقل نظر ضمیر او را
روشن کرداند بعد ازان او را دست دهد و بشرف بیعت مشرف
کرداند واکر بطریق سنت اهل مشایخ و سلوک مقراض راندن
نداند هم او کمراه بود و هم آن بیچاره را که در ارادة او در آید کمراه
کرداند **بعد ازان** هم درین محل شیخ الاسلام فرمود که آن روز که
خواجه بشر حافی رحمة الله علیه تایب شد و از کردارها پشیمان کشت
روی بدرکاه خواجه جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تایب
شد جنانکه رسم خرقه و مقراض بود او را بیاموخت خواجه بشر حافی
باز کشت تا بزیست وقتی نعلین در پای مبارک نکرد و از و سوال
کردند که ای خواجه جرا نعلین نمی پوشی فرمود که مرا جه مجال

باشد که بر بساط بادشاه باشاهان نعلین بپوشم یکی از سبب
این معنی نمی پوشم دوم آنکه از روزی که با خدای تعالی آشنی کردم
و پای برهنه بودم اکنون مرا بسیار شرم می آید که چگونه بپوشم
بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک
فرموده اند هر که از مرید و شیخ بر قانون مذهب اهل سلوک
و سنت جماعت نباشد و حکایت او موافق کتاب الله و سنت
رسول الله نباشد او در معنی از راه زنانست زیرا که دو دان آتش
خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشتر مریدان که در ضلالت می
باشند از ینجاست اما کار صحبت ارادت و بمقراض راندنست
زیرا که مقراض سریست از اسرار الهی است که هیچکس برین
سر اطلاع نیافت اگرچه بعضی گفته اند که مقراض قطع علایق است
میان بنده و مولی پس چون مقراض اینچنین کاری دارد پس
هر کسی نباشد که دست گیرد پس معلوم شد که درین راه بی
مجاهده

مجاهده و بی مشقت اثر قبولیت نیست بعد از ان شیخ الا
لاسلام فرمود که دل مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت
عزت اما خلق از صلاح دل غافل اند لاجرم در ضلالت
می افتند اهل السلوک فی الطریقت تصفیة القلوب لقوله
علیه السلام قلب المومن عرش الله تعالی آنگاه فرمود در وی شی
که هنوز در حقیقت در حجاب بوده و ذره از ان راه روشنی نیافته
او خواهد که مرید گیرد و خبر از راندن مقراض و خرقه و کلاه اورا
نباشد همچنین بود که چنانکه خود گمراه است و راه زن همچنین
این بیچاره را گمراه کند و در ضلالت می اندازد پس درویش را باید
در اصل عالم باید و صاحب قوت تا در راندن مقراض و خرقه
دادن هیچ خلافی در میان سنت و جماعت نرود آنگاه بد اند
که پیر و مرید هر دو گمراه نه اند آنگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه در دلیل الثانی مینویسند

هرکرا عزلت از خلق نداده اند بحقیقت بندار که اورا از قربت
حق دور کرده اند زیرا انکه اختلاط با اهل دنیا غم کست و حجاب
هر رونده راه وجون بنده مولی را چنانک در سلوک بستد دیده ام
از خواجه ابو یزید بسطامی قدس الله سره العزیز که رونده راه را
باید که بی حاجت از خانه بیرون نیاید و بر مردمان او باش
نه نشیند مکر در مجلس علم اکر باشد سخن بخیر و حاجت بکوید الکاه
تا نیز بندکی خود به بیند تا چه حد روشنی بر ضمیر او بیدا کردد بعد ازان
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که چون پیر خواهد که مقراض
بر سر مرید راند بکوید تا او در حال غسل کند و چیزی شیرینی بدست
خود در دهن مرید کند و سه بار بر خود بکوید بحضرت الوهیت الهی بنده
خود را در راه خود بطلب و راه خویش بر و شیرین کردان واو
راه در متابعت انبیا ثابت دار بعد ازان اکر او شایان خلوت
اورا خلوت فرماید و اکر لایق عزلت است بعزلت اشارت کند
واکر

واکر مجمل سلوک کشت سلوک تلقین کند بعد ازان شیخ الا
سلام فرمود که در اسرار العارفین نبشته دیده ام که حد خلوت
چهل شب است بعضی کفته اند هفتاد روز است و بعضی کفته اند نود
روز است و بعضی کفته اند پانزده روز است اما قول معتبر انست
که شیخ سهل عبدالله تستری فرموده که چهل شبانه روز است
و بیشتر احادیث همچنین آمده است اما در طبقه جنیدیه دوازده
سالست و نزدیک طبقه بصریه هشت سالست اما بر قول مذهب
اهل سنت جماعت و اهل سلوک تعیین نیست مقصود انکه ریاضت
کردن کشتن نفس اماره است و در وقت رفتن خلوت
عزلت عزیمت دارد که سک نفس را حبس میکنم تا مسلمانی را
نکزد و زیانی نذارد اما سلوک در مذهب مشایخ طبقات مراقبه
است اما در خلوة بجز مراقبه دیکر اختیار نکند و چون خواهد که خلوة
وعزلت بنشیند جامه پر خود بپوشند تا از برکت آن جامه اورا

روشنایی حاصل آید پس اصل خرقه دادن همچنین است بعضی
مشایخ گفته اند چنانچه خواجه حسن بصری و خواجه فضیل عیاض
و خواجه ذوالنون مصری و خواجه سهل عبدالله تستری رحمة الله علیه
که طاقیهٔ خود نیز بر سر مرید نهد بعد ازان تلقین ذکر کند زیرا که
مشایخ طبقات فرموده اند که ذکر سه ذکر است اول لا اله الا الله
محمد الرسول الله دویم ذکر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سویم ذکر یا حی یا قیوم
لیس کمثله شیء فی الارض اگر ذکر لا اله الا الله اختیار کند نه بار
بگوید دهم بار محمد الرسول الله گوید و اگر ذکر سبحان الله بگوید
بیست و یکبار بگوید و اگر ذکر یا حی یا قیوم بگوید سی و سه بار بگوید
اما باید که باواز بلند بگوید چنانچه اهل او و داخل اوده همسایگان بشنوند
بعد ازان خدمت شیخ الاسلام فرمود چندان ذکر بگوید
که هر تار موی بر تن او زبان گردد انگاه فرمود که چون حضرت

الهی

رسول صلی الله علیه وسلم ذکر بگفتی در وقت سخن گفتن
بیهوش شدی و بیفتادی و روی سوی صحرا نهادی
و از غلبات شوق باواز بلند گفتی که ای منزه از مکان چه
جویمت چونکه دلم پر شد از اندیشه ذکر تو بیت
گر ذکر تو مونسم نباشد ؛ ز اندیشه بیک زمان بمیرم
انگاه شیخ الاسلام فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس
الله سره العزیز فرمود در شرح الاسرار خود آورده است که
خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه فرموده است هر ساعت
که مثال شیخ و مرید همچو بچه و دایه است هر ساعت که بچه بد
خویی کند دایه بدخوی آورا بجبر دیگر بدل کند تا کودک
خوشدل شود و انس گیرد پس گاهی مرید را ذکر فرماید و گاهی
نماز و گاهی قران تا بریک چیز قرار نگیرد بعد ازان فرمود
که اینقدر هم بگوید که با اهل دنیا نیامیزد و با ایشان صحبت نکند که

صحبت ایشان زیانکار است **انگاه** همدرین محل فرمود
که هیچ صحبت درویش را زیانکارتر از صحبت اغنیا نیست
و هیچ صحبت درویش را از عزلت نیکوتر نیست زیراچه
هرکه عزلت گیرد کار دین و دنیاء او ساخته گردد **بعدازان**
شیخ الاسلام فرمود که بهمه حال پیر و مرید همچنین می باید
که بالا شرح افتاده است اما آمدیم اگر کسی را شیخ نباشد
کتاب مشایخ و اهل سلوک پیش خود دارد و بران متابعت
کند تا بمثابه ارادت مقراض مشایخ باشد **بعدازان** شیخ الا
سلام فرمود که شیخ را واجبست که مرید را نصیحت کند تا برات
شهوت ... نباشد و بی نیت سخن نکند و قدم خود بی
حاجت جایی نبرد که درین راه از دنیا باز بود نشست که حب الدنیا
راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادت **انگاه**
همدرین محل شیخ الاسلام فرمود که از سر سجاده دور نشود
کرد

مگر بقدر حاجت زیراچه اصحاب طریقت گفته اند چون دا
نشمند هر روز بطلب دنیا گردد بیان علم حلال و حرام کم
کند و صوفی که در بازار و کوچه گردد اقامت سلوک و سجاده
کم کند **بعدازان** فرمود که خواجه ابوبکر شبلی رحمة الله علیه میگوید
علامت قبول روندگان آنست که بهر طریق که باشند شب
جمعه را اقامت کند و در ذکر یا در تلاوت قران یا در نماز اما
فاضلتر آنست که در نماز گذراند که صفت معراج داده و الصلوة
معراج المومنین **انگاه** فرمود که اهل سلوک فرموده اند که اصل
اقامت سلوک آنست که ریاضت کند و ثمرهٔ ریاضت آن بود
که نفس خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و ملوک و هوای نفس باز
دارد و دور بود و صحبت صالحان اختیار کند بحکم این حدیث
قال النبی علیه السلام که صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین الحمد لله
علی ذلک **بتاریخ یازدهم ماه مذکور روز چهارشنبه**

دولت پابوس حاصل
شد سخن در جماعتی افتاده بود که بانگ نماز می شنوند و التهجد
طاعت معهود نمیگذارند بر لفظ مبارک راند که وقتی جانب
غزنین مسافر بودم در مسجدی رسیدم درویشی چند آنجا حاضر
بودند برابر ایشان شب کردم چون روز شد حوضی بود نزدیک
شهر آنجا رفتم تا تجدید وضو کنم چون بر سر آن حوض رسیدم درویشی را
دریافتم از حد بزرگ و مشغول بود نزدیک او شدم سلام کردم
جواب سلام باز داد و گفت بنشین بنشستم او ضعیف بود از
حال او بپرسیدم فرمود که امروز مدتی است که زحمت عارضه شکم
دارم از آن ضعیفم الغرض آن روز نزدیک او بودم چون شب
درآمد زحمت او قوی شد بار شصت که آن درویش را صد و بیست
رکعت نماز در شب وظیفه بود هر بار که بقضا حاجت برفتی
در آب درآمدی و غسل کردی و دوگانه نماز را بگذاردی تا زحمت

اوقوی

او قوی تر شد در آن شب شصت بار در آب درآمد و غسل کرد و دوگانه
نماز بگذارد آن وظیفه خود تمام کرد آخر بار چون در آب درآمد
هم در آب بود که جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و های های بگریست و فرمود زهی راسخی که او
در کار بندگی بود تا آخر نفس از آن فاعل خود نگشت و تا اتمام
نکرد جان بدوست نداد الحمد فرمود که چون اینکس را دردی یا زحمتی
میشود بدانید که دلیل خیریت اوست او را از گناهان پاک میگردانند
بعد از آن فرمود که روزی بخدمت شیخ سیف الدین باخرزی
رحمت الله علیه در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد و گفت
یا امام من مالی کامکار داشتم امروز مدتیست که در مال من نقصان
پیدا شده است و وقتی از اوقات نفسم را نیز رنجی می باشد شیخ
سیف الدین فرمود که ای برادر چون مومن را در مال قصور و نقصانی
پدید آید و در نفس مرضی حاصل آید دلیل صحت ایمان او باشد

انگاه همدرین محل فرمود که اصحاب و تابعین در اثار خود
بنشته اند که فردا قیامت امنا و صدقنا فقرا را چندان درجه دهند
که جمیع خلایق آرزو کنند ای کاشکی در دنیا ما فقیر حال بودیمی
و طایفهٔ مریض را نیز چندان درجه دهند که همه خلق گویند که ای
کاشکی در دنیا رنجور حال بودی بعد ازان فرمود که مردم را می
باید که در گرد خود بر آید که این رنجی و محنتی و دردی که میرسد از کجاست
زیرا که طبیب نفس خود هم خود می باید بود انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد این مثنوی بر زبان مبارک راند بیت
ای بسا در دکان ترا دارو است ۵ وای بسا شیرکان ترا زهر است
انگاه سخن درین افتاد می باید که بهمه حال عقیدهٔ انکس در باب
درویشان نیک بود تا از برکت ایشان انکس نیز در حمایت
حق بود انگاه همدرین محل فرمود که شیرخان والی اچه و ملتان
بود در حق دعاگو یعنی چندان عقیده داشت چنانچه دعاگو بارها در

معنی

معنی او این بیت میگفت بیت
افسوس که از حال منت نیست خبر ۵ انکه خبرت شود که افسوس خوری
چون چند روز برین بر آمد همان سال کافران دران دیار
رسیدند تمام ولایت را نهب کردند او را بسته بردند
الغرض همدرین محل شیخ الاسلام فرمود که در سیستان
مسافر بودم شیخ اوحد الدین کرمانی را دریافتم مرا
در کنار گرفت و فرمود که امروز کدام سعادت تحفه که بر ما بسته
انگاه در جماعتخانهٔ او نشسته بودم همچنان ده نفر درویش
صاحب نعمت در آمدند کله بر زمین آوردند با یکدیگر سخن
در اظهار کرامت میکردند انگاه سخن دران کشید که
هر یکی از شما اگر صاحب ولایت است کرامت اظهار کند اول
اول روی سوی شیخ اوحد کرمانی کردند که شما بنمائید پیش
قدم درویشانید شیخ اوحد کرمانی روی سوی درویشان کردند

وفرمودند که والی این شهر بر ما عقیده ندارد و اکثر اوقات خاطر
مرا کوفته میدارد و عجب بود که امروز از میدان سلامت آید
همین که شیخ اوحد کرمانی این سخن بر زبان مبارک راند آینده
بیامد و خبر بگفت که این زمان والی این شهر در میدان گوی
می باخت اسب خطا کرد و گردن و مهرهٔ او بشکست و بر جای بمرد
بعد از آن درویشان روی سوی دعاگو کردند که شما بنمائید
دعاگو سر در مراقبه کرد و بعد زمانی سر برآورد و گفت چشم بند کنید
درویشان چشم بند کردند خود را و مرا در خانهٔ کعبه استاده
دیدند بعد از زمانی باز همدران مقام که بودم باز آمدیم درویشان
اقرار کردند که اینک درویشی بعد از آن دعاگو و شیخ اوحد
الدین کرمانی روی سوی درویشان آوردیم که ما کار خود
تمام کردیم شما هم کرامت خود بنمائید تا تماشا کنیم همین که
این سخن بگفتیم درویشان سر درون خرقه کردند و بعد

دیگر بوید ند و خرقهای ایشان افتاده ماند الحکایه شیخ الاسلام
روی سوی دعاگوی کرد و فرمود که مولانا نظام الدین هر که
در کار خداست خدا در کار اوست یعنی در خدمت خدای تعالی
تقصیر نکنند و آنچه رضای دوست باشد آن و بر نفس خود کار
زار نمایند چون غازیان پس در حقیقت بدانکه هر چه رضای ایشان
باشد حق جل و علا جمله پیش او موجود دارد الحکایه فرمود که وقتی
جانب بدخشان مسافر بودم دران شهر بزرگان و اولیا
بودند چنانچه شیخ عبد الواحد پیر خواجه ذوالنون مصری قدس الله
سره برون شهر غاری بود آنجا مسکن داشت دعاگوی چون
بشنید نزدیک آن غار شد دیدم که آن بزرگوار زار و
نزار گشته یک پای او درون غار و دوم پای بیرون غار افتاده
دیدم که از ابریه بیرون انداخته بود و خود به یک پای در عالم
تحیر مبتلا شده و دو چشم در هوا مانده نزدیک او شدم والسلام

کردم روی بمن کرد و کفت بایست بایستادم سه شبانروز
استاده بودم که بمن التفات نکرد بعد از سیویم روز در
عالم صحو افتاد و کفت ای فرید نزدیک میا که سوخته کردی
و دور مرو که مهجور مانی اما بشنو حال ماجرا ما که امروز مدت
هفتاد سالست که من از عالم غیب است اما وقتی درون غار
استاده بودم عورتی را دیدم که میکذشت خاطر من میل کرد
که بروم این را بکیرم این پایی که بیرون می بینی بیرون غار
کردم هاتف از غیب آواز داد که مدعی عهد این بود که بعد از
تو او پرسش نکنم کاردی موجود داشتم این پای بر
بیرون انداختم زیرا انچه پا که بهوای نفس بیرون اید بریده
امروز قریب سی سالست کم و بیش داخل این هفتاد
سال که همچنین مانده ام در عالم تحیر که فردا قیامت این روی
چگونه خواهم نمود درین شرمندگی حیران مانده ام حکایت

در بن غار مسکن دارم و از نفس ۲

... گریستی ... آلهی

انگاه شیخ

انگاه شیخ الاسلام فرمود که شب همانجا کردم دیدم که وقت
افطار شیر و قدری خرما در طبق کرده پیش آن بزرگ
آوردند بنهادند شمار کردم ده خرما بود فرمود ای فرید هر روز
پنج خرما وظیفه من بود امروز ده خرما امد پنج از ان تست
شیر و خرما وظیفه خود بستان و افطار کن آن بزرگ
شیر و خرما پیش من نهاد و روی بر زمین اوردم و از اتنا ول
کردم چون روز شد آن بزرگ هم در خود مشغول شد
همچنان خلیفه بدخشان با کوکبه دولت خود پیاده بخدمت
آن بزرگ وار بیامد روی بر زمین آورد بایستاد آن
بزرگ فرمود بچه حاجت آمده خلیفه کفت در سیوستان مطلب
است مفسد او مال نمید هد اجازت می طلبم که بروم بیارم
آن بزرگ تبسم کرد چوبی پیش داشت پیر و پران چوب را
برداشت و جانب سیوستان انداخت کفت بزدیم والی

سیوستان را آن خلیفه باز گشت جنید و زنگله شده بود که
او مال فراوان آوردند و حکایت کردند که والی سیوستان
بار عام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد دستی چوب
گرفته از دیوار بر آمد بر گردن او بزد و سر از تن او جدا
بر زمین افتاد و این آواز بر آمد که شیخ ابو احمد مادر بدبخت
این جواب از دست اوست که خراب کرد انگاه شیخ الاسلام
فرمود که جنید در ملازم صحبت ابو دم نعمتی بدعاگوی ارزانی داشت
انگاه باز گشتم بحکم اجازت ایشان شیخ الاسلام درین
حکایت بودند که بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول
شدند خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد لله علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد سخن در بزرگی شیخ ابو الغیث
یمنی افتاده بود شیخ سعد الدین حمویه بر لفظ مبارک راند
کم زند

که شیخ ابو الغیث یمنی قدس الله سره العزیز از حد بزرگ بود
شیخ یوسف چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ
فرید الدین عطار و شیخ عثمان هارونی و بزرگان دیگر را
دریافته بود بعد ازان همدرین محل از بزرگی شیخ
ابو الغیث حکایت کرد که وقتی در یمن لشکر مغل نازل گشت
تمام یمن را گرد گرفتند خواجه ابو الغیث در صومعه خود بود خلیفه
یمن روی بدرگاه شیخ آورد و عرض داشت کرد از حال
آمدن مغل بر فور خواجه ابو الغیث چوبی در پیش خود داشت
بر دست مبارک خود گرفت و بر دست او داد و فرمود برو
چون شب در آید این چوب بیکی بلشکر خود بده و بگوی تا طرف
لشکر کفار پرتاب کنند چون شب در آمد بر حکم اشارت همچنان
کردند تفرقه در لشکر کافران افتاد چنانچه یکدیگر را هلاک کردند
آخر معلوم شد که یک کافر از ایشان زنده باز نگشت انگاه

همدرین محل حکایت فرد که خواجه قطب الدین بختیار اوشی
قدس الله سره العزیز و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ
بهاء الدین ذکریا در ملتان بودیم دران زمان قباچه والی
واجه بود بیامد عرضداشت کرد که لشکر مغل نزدیک شهر رسیده
است چه میفرمایند خواجه قطب الدین تیری در پیش داشت
بر داشت او داد فرمود برو جانب لشکرگاه ایشان بفرست
بر حکم اشارت شیخ همچنان کردند یک تن از لشکر مغل بر
جا نماند همه گریخته رفتند بعد ازان همدرین محل فرمود
که در یمن امساک باران شده بود خلق در قحط هلاک شدند
و کشتها خشک گشت و باران از آسمان نبارید خلیفه یمن
و جمله خلایق رجوع بشیخ ابو الغیث یمنی کردند که دعای
باران بخوان فرمود فردا نمازگاه یمن حاضر شوند تا ما دعای
باران بخوانیم چون بحکم اشارت روز دیگر خلیفه و خلق
در نماز

در نمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث بیامد بالای منبر رفت
حمد و ثنائی تو فرود و بر پیغامبر مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد
بعد ازان روی سوی آسمان کرد و گفت الهی اگر طاعت
من بدرگاه تو قبول است تا باران رحمت بفرستی هنوز این
سخن نیکو بر زبان مبارک شیخ ابو الغیث نرانده بود چندان باران
ببارید که شیخ مشتاق و زلمب ازان شهر کم شدند و خلق ملک
دیار سوگند خوردند که تا عمر ما بود اینچنین باران وقتی نباریده بود
انگاه شیخ الاسلام حکایت نقل او فرمود انروز که
شیخ ابو الغیث نقل خواهد کرد نماز بامداد گذارده بود بر سر
مصلی بر حکم قانون هر روز در قران خواندن مشغول شد
چنانکه اشراق بگذارد و نشسته یاری حاضر بود او را
گفت غسال را طلب کن بیاورد جامه و چیزهای موجود آب و تخته
و جوی هیچ موجود کن پیش من بیار آن شخص بحکم اشارت

شیخ جمله موجود ها خرقه پیش او ورد شیخ فرمود که این مقام
خالی کنید برای رسولان خدا تعالی یک زمانی بر آمد که شیخ
سوره یسٓ آغاز کرد همین که اینجا رسید و الیه ترجعون روی
بالا کرد و قطعه جان بدوست سپرد و از گوشه خانه آواز بر آمد
که دوست بدوست پیوست ملک الموت حکایت دارد انگاه
شیخ الاسلام های های بگریست و نعره بر زد و بیهوش شد
چون از بیهوشی باز آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند بیت
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند • کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
الحکایه احمد بن حنبل از علمای شوق حکایت فرمود که
چون وقت موت مهتر موسی علیه السلام نزد آمد روزی
در راهی میگذشت و چون چشمان مهتر افتاد بملک الموت
در راه ملاقات کرد و سلام داد جواب سلام باز یافت
پرسید تو کیستی گفت منم ملک الموت مهتر موسی علیه السلام
در عالم

در عالم شوق و اشتیاق بود دست بر آورد طپانچه بر روی
ملک الموت زد چنانچه یک چشم او بر آمد ملک الموت بمقام خود
باز آمد سر بسجده نهاد و گفت الهی مرا بکسی فرستادی که اگر
از هیبت او نمیگریختم مرا هلاک میکرد خطاب آمد که ای ملک
الموت تا بدانی که در میان ما و دوستان غیری کار ندارد
ما و ایشانیم و دوستان ما بعبازل فرمود که روز دویم مهتر
موسی علیه السلام نماز گذارده بود و مستقبل قبله در بیت
المقدس نشسته ملک الموت فرود آمد سلام کرد بعد از سلام
صلوات فرستاد و سیبی از بهشت آورده بود بر دست
داد همین که مهتر موسی آن سیب را بوی کرد نسیم دوست
از سیب در دماغ او رفت نعره بر زد و جان بداد چون شیخ
الاسلام این حکایت تمام کرد بگریست چنانچه در جمله حاضران
گریه ایشان اثر کرد و آب دیده گردانید نعره ها از مجلس برخاست

شیخ الاسلام این مثنوی بر زبان مبارک راند **انگاه**
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٥ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
انگاه همدرین محل فرمود که بزرگی اهل مشایخ کبار و قیچی
با جمیع اصحاب خود بر سر روضهٔ مطهر موسی علیه السلام رسید
آواز برامد که رب ارنی انظر الیک آن بزرگوار گفت اینک
عشق اگر زنده بود همچنین بود و اگر مرده است همچنان است
و چون خواهد خاست همچنین خواهد خاست **انگاه**
فرمود که چون فردا قیامت شود مطهر موسی علیه السلام در آید
دوست در کنگرهٔ عرش زند و فریاد کند رب ارنی انظر الیک
اگر او را ملائکه نگیرند جمله خلایق قیامت را از بسیاری اشتیاق
بر هم زند **بعد ازان** شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی
کرد و فرمود که مولانا نظام الدین اگر مرد در کار نیک در آید
باید که دران کار ثابت بود و همه وقت در محبت عشق

سوت بیاد واسطه ملک

دوست

دوست مستغرق باشد تا هر روز و هر ساعت و هر لحظه و لمحه محبت
و عشق زیاده شود از ان طایفه گردد که پیش بودند بعد
ازان بارها در غلبات شوق این مثنوی بر زبان مبارک راند
بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٥
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز **انگاه** همدرین محل فرمود
که وقتی جوانی از واصلان حق در حالهٔ نزع بود چون عمر او
سپری شد ملک الموت از مشرق تا مغرب گشت هیچ جا
آن جوان را نیافت باز در مقام خود امد و سر بسجده
نهاد و مناجات کرد که الهی ان جوان را نیافتم که نام او از
تختهٔ پاک شده است فرمان شد که در فلان خرابه است
برو چون ملک الموت باز آمد دران خرابه تفحص کرد
نیافت باز گشت در مقام خود آمد انگاه باز فرمان
شد که ای ملک الموت جان دوستان مانتوانی که

سوت بیاد واسطه ملک

٥٫٤

که قبض کنی و یا ایشان را به بینی و در یابی اما آنجا که دوستان
ما هستند در یاد ما و بنام ما و بهوای ما جان بدهند که
که تو جز نداری انگاه شیخ الاسلام چشم پرآب کرد
و نعرها بکریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند
بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز بیت از آن همدرین محل فرمود
که در آنجه برادرم شیخ بهاء الدین ذکریا نقل خواهد کرد پسر بزرگ
ایشان شیخ صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد
مکتوب بر دست داد و گفت این مکتوب باز مکنی فرمانست
که بدست شیخ صدر الدین بدهی تا او بر شیخ بهاء الدین برساند
شیخ صدر الدین عنوان نامه بخواند و نعرهای بکریست و گفت
دانم که طلب دوست آمده است مگر تو ملک الموت که بدین
صورت آمده است تو چرا نمیروی فرمود که مرا فرمانست

بدست شما بدهم خدمت شیخ را شما بدهید بعده شیخ صدر الدین
نامه بیاورد شیخ بهاء الدین مشغول بود چندانی بماند که
فارغ شد روی بر زمین آورد و مکتوب بدست شیخ
بهاء الدین داد چون شیخ آن مکتوب را ستد باز کرد بشرف
مطالعه مشرف گشت فرمود که در شوید پسر بسجد بنهاد جان
بداد از درون خانه آواز نعره برآمد که شیخ بهاء الدین بدوست
پیوست انگاه شیخ الاسلام نعره برزد و بیهوش گشت
چون از بیهوشی باز آمد بر زبان مبارک این مثنوی راند
بیت که روزی باشد که ما نیز چنان شویم که بدوست رسیم
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
انگاه همدرین محل فرمود که شیخ سعد الدین حمویه
نیکو یاری بود چنانچه روزی از حج باز گشته بود و سر در ولن
بغداد کرد شنوی در بغداد افتاد که شیخ سعد الدین حمویه

رسید از حد بزرگ بود در مسجدی رسید چند روز آنجا بیارا
مید دران شهر مسلمانان زحمتی بود و برنج مبتلا این خبر شیخ
سعدالدین بشنید فرمان داد که هر کرا بیماری و زحمتی است
پیش من بیارید مسلمانان بحکم اشارت شیخ بیماران را پیش
آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرود می آورد
حق تعالی از برکت دست او هزار و هزار بیماران را صحت داد
بعده از آنجا بازگشت در غزنین آمد چند نفر معیوب هیبتی
آنجا بودند دست بر ایشان فرود آورد بفضل خدا تعالی
از برکت دست آنها را صحت شد انگاه شیخ سعدالدین
حمویه در اجل رسید چون نقل ایشان نزدیک آمد همدرین روز
که نقل ایشان خواهد کرد با جمله یاران خود بیرون آمد
زمین صحرا بود آنجا بنشست مستقبل قبله سورة البقر آغاز کرد
و سر بسجده نهاد و جان بداد آواز برآمد چنانچه همه حاضران
شنیدند

شنیدند که نیک بخت بنده بود بخدمت الله تعالی بپیوست
بیت شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست
و این مثنوی بر زبان مبارک راند بیت
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
انگاه همدرین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی
رحمة الله علیه را رسم بودی چون نماز شام گزاردی همانجا
در خواب شدی تا ثلث شب بگذشتی برخاستی امام
و موذن حاضر بودندی نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی
تا صبح عمر او همچنین بگذشت انگاه همدرین محل حکایت
نقل او فرمود که مردی بود در بخارا شبی در خواب دید
که مشعله سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت چون
بیدار شد بخدمت بزرگی آمد و خواب خود را برو بگفت
بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد

انگاه همدرین محل حکایت کرد که شیخ سیف الدین
باخرزی پسر خود را در خواب دید که میگوید اشتیاق تو بسیار
شده است بیا چون شیخ سیف الدین بیدار شد یک هفته
متواتر مردمان را تکبیر گفت و دران تکبیر همه ذکر وداع و فراق
میگفت و دران خلق حیران میشدند که چون میگوید سخن
در فراق میکند انگاه بستمیه تمام کرد و روی بجمع اورد و گفت
ای مسلمانان بدانید که پسر خود را در خواب دیده ام پسر من
مرا میگوید بیا میخواند من میروم بخیر باد این بگفت و در وقت امد
در خانه رسید همان شب که نقل خواهد کرد جمله اصحاب نشسته بودند
مشعل میسوخت شیخ سیف الدین تلقی نکرده نشسته بود که چهار ختم
قران کرد پنجم بار اغاز کرده بود بزرگی صوف پوشیده
و سیب بر دست گرفته بیامد روی یکطرف زمین اورد و سیب
دست شیخ داد شیخ سیب را بوی کرد که دل همان بوی گردن

وجان

و جان بحق تسلیم کرد و همان انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و دمادم های های بگریست و این مثنوی بر زبان
مبارک راند بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز شیخ الاسلام شیخ
بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحاق را فرمان داد
که شما این مثنوی بگوئید تا ما رقص کنیم خدمت شیخ
الاسلام را وقتی پیدا شده بود که آن وقت هم الان بارها عهد
بر شما بنموده شیخ الاسلام در عالم شوق و اشتیاق بود
بعد ازان در عالم صحو افتاد الحمد لله علی ذلک

و دولت پابوسش حاصل شد چند نفر درویش از فقرا
شیخ بهاء الدین زکریا آمده بودند حکایت سلوک
میرفت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که راه

طریقت همه تحمل است یعنی اگر برین کس جفا کنند با
تیغ بر گردن زنند باید که راضی باشد و دم نزند شیخ
الاسلام درین سخن بود که زالی شوریده حالی چشم گریان
و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد و فغان شد
کرد تیز و بلند قریبا چون زال نزدیک آمد شیخ الاسلام آ
هسته آواز و پرسید که کیف حالک آن زن گفت ای
گفت ای بزرگوار امروز هفت سال است که فرزندی از من
جدا شده است نمیدانم حیات است یا در ممات شیخ الاسلام
سر در مراقبه کرد و بعد از دیری سر از مراقبه بر آورد و روی
سوی زال کرد و فرمود برو پسر تو آمده است چون زال
بشنید روی بسوی بر زمین آورد و باز گشت در درون خانه
خود آمد ساعتی بر نیامده بود که پسر زال پیش در آمد و سنگ
بر در زد زال پرسید بر در ضعیفان کیست گفت منم پسر تو

زال

زال بیامد و جگر گوشه خود را دید در کنار گرفت و درون
خانه برد و پرسید تو کجا بودی گفت جایی بودم که از اینجا
هزار و پانصد کروه زمین باشد گفت چگونه آمدی گفت
امروز کناره دریا ایستاده بودم خاطر من جانب ترکستان
بود میگریستم ناگاه مردی سفید موی خرقه پوشیده از دریا
پیدا شد فرمود چرا میگریی گفتم از مادر جدا مانده ام سبب آن
میگریم گفت اگر من ترا برم بیابی مرا این سخن دشوار نمود آن
درویش گفت دست مرا ده و چشم بند کن همچنان
کردم خود را دیدم بر در خانه خود ایستاده زال دریافت
که شیخ الاسلام بوده بر فور آن زال بیامد سر در قدم شیخ
آورد و باز گشت بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبار
ک راند که اگر وقتی وردی یا طاعتی از متعبدی فوت شود
آن برابر مرگ است آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی

در خدمت شیخ یوسف چشتی رحمة الله علیه حاضر بودم یک
نفر صوفی بیامد روی بر زمین آورد و گفت امشب در خواب
دیدم که مرا میگویند لقا بتو نزدیک رسیده است شیخ
الاسلام خواجه یوسف چشتی روی سوی آن مرد کرد
و گفت دینه روز از تو نماز بامداد قضا شده است چون
آن اندیشه کرد همچنان بود که حضرت شیخ الاسلام فرموده
گفت همچنین است شیخ فرمود ضرورت باشد که این جواب
بتو نماید که لقا بتو نزدیک است زیرا که هرچه از صاحب
ورد فوت شود محل عبرت است چنانچه می آید در تفسیر قاضی
رضی الدین رحمه الله سورة یسین وظیفه بود یک روز از وی فوت
شد بر اسب سوار میرفت اسپ خطا کرد پای مبارک
ایشان بشکست آخر الامر چون بنگرد خود برآمد آنروز سورة
یسین نخوانده بود انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند

[که صاحب]

که صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه او باشد اگر در روز نتواند
در شب بخواند و اگر در شب نتواند در روز بخواند بهر حال
وظیفه خود ترک نکند که شومی ترک او به همه ساکنان اثر کند
و آن شهر خراب شود انگاه فرمود که وقتی سیاحی بر
دعاگو آمده بود از جانب دمشق او حکایت کرد که در فلان
ناحیه دمشق شهری است آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم
مقدار بیست خانه آبادان بود از احوال آن شهر تفحص کردم
از بزرگی پرسیدم او حکایت کرد درین شهر مسلمانان
بودند همه صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمانان شبی وظیفه
خود ترک کردند یکسال نگذشته بود که مغلان در آمدند
جمله شهر را خراب کردند و مسلمانان را اسیر کرده بردند
از شومی ترک ورد ایشان این شهر خراب شده است
انگاه همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت خواجه

کاکی
قطب الدین بختیار اوشی نشسته بود ایشان حکایت
فرمودند که شیخ الشیوخ خواجه معین الدین حسن سجزی
رحمة الله علیه را رسم بودی چون از همسایگان کسی
نقل کردی برابر جنازه او برفتی بعد از گشتن خلق
بر سر گور او نشستی اورادی که آمده است تمام کردی
انگاه باز گشتی چنانچه همسایه ازان خواجه در جوار نقل کرد
خواجه بر حکم قانون دنبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن
کردند و خلق باز گشتند خواجه بر سر گور او بماند مگر زمانی
برآمد شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار اوشی میگوید
من برابر بودم دیدم که گونهٔ مبارک ایشان متغیر شد
و باز همان زمان بر قرار خود آمد خواجه برخاست استاده
شد و این سخن بگفت الحمد لله بیعت نیکو چیزیست خواجه
قطب الاسلام ازان حال سوال کردند خواجه فرمود
کر ازان زمان

کر ازان زمان که مرده را در گور دفن کردند و خلق باز گشت
و دعا گویان رفته ماندند بدیدم که فرشتگان عذاب بیامدند
و خواستند که او را عذاب کنند همچنان پیر من خواجه عثمان
هارونی حاضر ایشان را گفت زنهار این را عذاب مکنند
که این مرد از مریدان منست چون خواجه عثمان این بگفت
فرشتگان را امر شد که بگویند این برخلاف تو بود خواجه
عثمان فرمود که آری اگرچه برخلاف ما بود اما چون خود را
در پلهٔ این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند
فرمان آمد که ای فرشتگان دست از مرید خواجه عثمان هارونی
بدارید که او را بخشیدم بعد ازان شیخ الاسلام چشم
پر آب کرد بگریست و فرمود که نیکو چیزیست خود را در پلهٔ
بستن انگاه این مثنوی از زبان خواجه قطب الاسلام
یاد دارم که فرمود بیت گر نیک آیم مرا ازیشان گیرند

و در بدیهه ها بدیشان بخشند انگاه شیخ الاسلام را ذوقی
پیدا شد در ان وقت روی سوی حاضران کرد و بر لفظ
مبارک راند که اگر گویندگان قوالان باشند سماع بشنوم قضارا
انروز قوالان حاضر نبودند مولانا بدر الدین اسحاق را
فرمود تا مکتوبی که قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه
نوشته بجار مولانا بدر الدین مکتوب و رقعات دفتر آن
در خریطه داشت دست انداخت همان مکتوب بدست
آمد بخدمت شیخ آورد فرمود که بایست و بخوان
مولانا بدر الدین اسحاق خواندن گرفت در مکتوب
همچنین نوشته بودند فقیر حقیر نحیف محمد عطا که بنده
درویشانست و از سر و دیده خاک پای ایشان چون
اینقدر بخواند شیخ الاسلام بشنید یک حالتی و ذوقی
پیدا شد که در وهم و فهم نگنجد رباعی این بود که در مکتوب
نوشته

نوشته بودند رباعی آن عقل کجا که در صفات کمال تو رسید
آن دیده کجا که در جمال تو رسید دادم که تو پرده برگرفتی ز جمال
آن روح کجا که در خیال تو رسید انگاه شیخ الاسلام در چنین
رباعی بیست شبانروز در ذوق سماع مدهوش بودند بعد ازان
حکایت شیخ الاسلام خواجه قطب الدین و شیخ جلال الدین
تبریزی رحمة الله علیهما هر دو بزرگوار بیکدیگر ملاقات کرده اند
و حکایت سیاحی خود بشان بیان میفرمودند دعاگو بر خاطر بود
خدمت شیخ جلال الدین تبریزی حکایت اغاز کرد وقتی
که من مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم
بزرگی را نیز در یک شهر دریافتم سعادت قدمبوس حاصل
شد غازی بود آن بزرگوار انجا مسکن داشت چون بر وی
رسیدم او را در نماز دیدم چون از نماز فارغ شد سلام کردم
جواب باز داد که علیکم السلام شیخ جلال الدین فرمود

شیخ جلال الدین فرمود که من حیران ماندم که نام من چه داند
آغاز کرد که یا ایها العلیم الخبیر آنکس که ترا بر من آورد مرا خبر
کرد که جلال الدین در درس می آید بر فور ردی بر زمین اوردم
زمان شد نشستن بنشستم آن بزرگ حکایت کرد که وقتی
در شهر اصفاهان بودم درویشی را دریافتم عاجز چون بزرگ
و پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود صاحب ولایت
از بندگان خواجه حسن بصری رضی الله عنه هر که از مسلمانان
و غیر ذلک به مهمی که پیش او می آمدند هنوز نیکو آن بزرگ
را در نمی یافتند که مهم ایشان با تمام رسیدی الکاه
گفت که من هزار و نهصد پیر را خدمت کرده ام و هر یکی پندی
و نصیحتی فرمودند اما از آنجمله پند ما آخر کسی که مرا پند داد
شمس العارفین بود که او فرمود ای درویش اگر
خواهی که بخدای تعالی رسی برو و نزدیک مشوی از دنیا

بیزار باش و با اهل دنیا منشین که دور ماندن درویش
هم از سبب علایق دنیاست و سر همه خطاهست همین
دنیا هر که از دنیا و اهل دنیا ببرید او بخدا پیوست پس ای
جلال الدین مردان خدا از همه ببریده اند آنگاه رسیده اند
بعد از ان شیخ جلال الدین گفت که شب همانجا گذرانیدم وقت و
افطار دیدم دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد بدان
بزرگوار یکسان پیش من نهاد که افطار کن چون افطار
کردم فرمود که برو و درین گوشه مشغول باش چون رفتم
و مشغول شدم ثلث شب گذشته بود دیدم که مردی صوف
پوشیده و هفت شیر برابر آوردند سلام کردند و مقابله
آن بزرگ بنشستند و آن گروه کرد ایشان بنشستند مرا
لرزه در وجود افتاد که یا رب این چه بندگان اند که شیران
با ایشان انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر

پس شب ده بار ختم قران تمام کردند بعد از ان
برخاستند تجدید وضو کردند و در تلاوت مشغول شدند چون
صبح دمید من نیز با ایشان نماز گذاردم آن بزرگ
مرا با آن بزرگ ملاقات کنانید بعد از سعادت قدمبوس
آن بزرگ فرمود که این برادرم خضر است او را دیدی
دیدن بود چون این سخن بگفت من بار دوم مصافحه
کردم بسیار شفقت بر من ارزانی داشت انگاه آن بزرگ
و آن شیران روی بر زمین آوردند و باز گشتند انگاه
من خواستم که وداع کنم آن بزرگوار گفت که ای جلا
ل الدین چون میروی برو اما باید که بندگان خدایتعالی را
خدمت کنی و خود را در پله ایشان بندی و در کار خدایتعالی
اهمال نکنی تا بمقامی برسی اما درین راه که میروی لب
آبیست نزدیک آن لب آب دو شیران هستند راه از ان

چون انجا برسی ضرر بتو خواهند نمود من بسلامتی همت
تو آگاهی گذشت انگاه شیخ جلال الدین فرمود که من
روی بر زمین آوردم و باز گشتم روان شدم چون
در آن مقام آمدم شیران که بودند بدیدم که هر دو شیران
نعره زنان بر من رخ نهادند برین نیت که مرا پاره پاره
کنند چون نزدیک رسیدند من بانگ بر ایشان زدم
و گفتم که من از فلان پیر می آیم و زیارت او کرده ام و در
خانه میروم همین که نام آن بزرگ بگفتم هر دو شیران
سر و دیده خود را در زیر پای من مالیدند و باز گشتند
من بسلامت ماندم و بمقام خود باز آمدم انگاه شیخ
الاسلام فرمود که چون شیخ جلال الدین حکایت مسافرة
خود تمام کرد حضرت خواجه قطب الاسلام قدس الله
سره العزیز حکایت مسافرت خود آغاز کرد و فرمود که

که در مبدای حال وقتی در شهری رسیدم دران شهر درویشی
بود و بر کناره آن شهر مسجدی بود و دران مسجد مناره بود
که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود و دعایی
نوشته بودند که هر که این دعا بخواند با مهتر خضر علیه السلام
ملاقات کند بعضی دعا میگفتند اما دعا یکی بود و دوگانه
نماز هم آمده بود که هر که این دعا بخواند و دوگانه نماز بگذارد
و دران مسجد مهتر خضر علیه السلام را دریابد و ملاقی شود
حکایت. خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
فرمود که شبی از شبهاء ماه مبارک رمضان دران
مسجد رفتم و آن دوگانه بگذاردم و بران مناره برآمدم
و آن دعا بخواندم و فرود آمدم ساعتی توقف کردم
هیچکس پیدا نشد تا امید گونه باز گشتم بیرون آمدم
چون قدم از مسجد بیرون نهادم مردی را دیدم استاده
بانک

بانک بر من زد و گفت درین شبگاهان تو در اینجا چه میکنی
گفتم من اینجا آمده بودم تا ملاقات خضر علیه السلام حاصل
کنم و دوگانه گذاردم و دعایی که آمده است خواندم آن دولت
میسر نشد باز در خانه میروم با آن مرد گفت خضر را چه خواهی
کرد او سرگردانست همچو تو در بند آن چه شود دارد درین میان
و گفت دنیا میطلبی گفتم نه گفت وامی دادنی داری گفتم
نه گفت پس خضر را چه خواهی کرد حکایت آنمرد گفت درین
شهر مردیست که خضر هر روز دو بار بر در او رفته و بار یافته
من و آن مرد بزرگ درین مکالمه بودم که مردی نورانی جامهای
پاکیزه پوشیده بیامد این مرد به تعظیم تمام دریافت چون نزدیک
رسید روی سوی آن مرد بنشسته کرد و گفت این مرد دنیا
میطلبد یا وامی دادنی ~~دارد اما از روی~~ دارد گفت نه دنیا
میخواهد و نه وامی دادنی دارد اما از روی ملاقات تو دارد

دا بود همین درمیان بانگ نماز برآمد از هر طرف درویشان
و صوفیان پیدا شدند تکبیر گفتند یکی پیش رفت امامت
کرد و نماز بگذارد و در تراویح دوازده سیپاره بخواند و در خاطر
من گذشت اگر بیشتر خواند بهتر باشند بعد از آن چون نماز
تمام کرد هر یکی بطرفی رفت [illegible] الحا خود ماندم چون شب
دیگر شد بگاه تیر وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم
صبح آفریده پیدا نشد شیخ الاسلام همدرین حکایت بود هم
که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند خلق
و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک

دولت پایبوس حاصل شد عزیزان واهل صفه حاضر
بودند سخن در ذکر ماه مبارک رمضان افتاده بود
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ماه رمضان

بزرگ ماهیست درین ماه ابلیس لعین را بند میکنند تا از شر او
مسلمانان ایمن باشند و جمله درهای رحمت گشاده کرده
و درین ماه هر شبی پیش هر آدمی یک فرشته طبق رحمت
بر دست گرفته از آسمان فرود می آید فرمان میشود چون
بندگان من روزه افطار میکنند این طبق رحمت بر سر
ایشان نثار کنید بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که روزه سریست درمیان بنده و مولی هر عبادتی که
کسی میکند آنرا مکافات معین است و برای خود است
اما ثواب روزه را کسی نداند مگر خدای تعالی زیرا که حق
تعالی میفرماید که روزه مراست من دانم که ثواب روزه
چه دهم بعد از آن فرمود که این ماه را حق تعالی سه قسم
کرده است اول دهه رحمت نام کرده است و دوم
دهه مغفرت نام کرده است سیوم دهه را آزادی نام

کرده است پس اول دهه رحمت است هیچ روزی نیست که
دمبدم رحمت از آسمان بر بندگان منزل نمیشود و دوم دهه
دوم مغفرت است همه آمرزیده نیست و بخشیدن هیچ لحظه
و لمحه نیست که لکه در لکه مسلمان آمرزیده نشود سوم کم از آن نیست
که هیچ ساعت نیست که مسلمانان دوارندگان روزه
این ماه را از آتش دوزخ خلاص نمیسند و آزاد نمیسازند
دیگاه فرمود هر که در آمدن ماه رمضان المبارک شاد
شود خدا تعالی او را هیچ وقتی غمناک نکرداند و برکت
و خیر در کسب او کند و هر که در رفتن ماه رمضان غمناک
و دل تنگ شود او را خدا تعالی شاد نهاید و جهانی روز
کرداند و هیچ کاه غمناک نکرداند بعد از آن شیخ
الاسلام فرمود که در داشتن روزه ماه مبارک رمضان
ثواب هزار سال و در نامه اعمال او بنویسند و گناهان مقدار

بدی از دفترش دور کنند انگاه شیخ الاسلام فرمود که شب قدر
را مردم در نیابند مگر در دهه آخرین که در آن شب شب قدر است
مردم را باید که در آن شبها غافل نباشند تا از سعادت آن
آن شب محروم نمانند انگاه همدرین محل فرمود که مردان آنند
درین راه که ایشان را هر شبی در تمام سال شب قدر است و نعمت
آن شب در ایشان مرئیست پس شب قدر مقام راحت است چون
که انکس بدولت میرسد انگاه شیخ الاسلام فرمود که بزرگان
و خواجگان ما درین شبهای ماه رمضان هر شبی در نماز
تراویح ختم قرآن کرده اند انگاه همدرین محل فرمود که خواجه
عثمان هارونی قدس الله سره العزیز هر شبی در نماز ترا
ویح دو ختم قرآن کردی چنانچه در تمامی ماه شصت ختم درست شدی
انگاه فرمود که وقتی دعاگو جانب غزنین مسافر بود در
مسجد امام حداد ماه رمضان بود آنجا فرود آمدم بزرگی

مصرع
هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی

~~حدا و عظ~~ بود شیخ عبدالله باخرزی گفتندی او دران مسجد
امامت کردی هر شبی سه بار ختم قران در نماز تراویح میکردی
و چهار سیپاره زیاده میخواندی چنانچه دران ماه رمضان در جماعت
خانه ایشان بودم و دنبال آوان سعادتها بردم آنگاه
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود که درین کارها همچنین
مجاهده نه بینی هرگز بمقام نرسی زیرا اهل صفه میفرمایند
که در این راه همه مجاهده است آنگاه بر لفظ مبارک راند
که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز هفتاد
سال خدای تعالی را عبادت کرد یکان دوکان سال
نفس را آب سیر ندادی و هیچ آرزو نرسانیدی آنگاه
بازیافت بعد ازان چون باز غیب هاتف آواز داد که هنوز
الکش دنیا برابر داری تا از ابرون نیفکنی بسر نتوانی
آمد گفت الهی هیچ ندارم آواز برآمد که گرد خود برای جو

جهان

بخود نگاه کرد پوستینی و کوزه بود بر انداخت آنگاه بمقام
رسید چون شیخ الاسلام برین حرف رسید چشم پر آب کرد
و لمار مار بگریست و گفت خواجه بایزید بسطامی با پوستین
کهنه و کوزه شکسته بار نیافت مردم با چندین علایق دنیا
قماشها و کلاهی بار یابند بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی
حاضران کرد که ایک ماه رمضانست کسی باشد که با ما موافقت
کند که هر شب در نماز تراویح ختم قران کنم همه روی بزمین
آوردند و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت بعد ازان
شیخ الاسلام هر شبی دو ختم قران در نماز تراویح کردی و ده
سیپاره زیادت خواندی و هنوز یکپاس شب باقی بودی
که فارغ گشتی دران ماه رمضان دعاگو نیز برابر ایشان این
سعادت دریافته بود بعد ازان سخن در کشف و کرامات افتاده
بود بر لفظ مبارک راند که وقتی شیخ جلال الدین اجه دعاگوی

یکجا نشسته بودیم و درویش صاحب نعمت و باقوت بود چند نفر
درویش از طایفه قلندران با پشمینها و آهنی در زنجیر در
کمر زده بیامدند و سلام کردند با هیبت در راستای شیخ
جلال الدین بنشستند و هر یکی ازین قلندران آن ایام در جماعت
سخن با مزاج در شت میگفتند چنانچه دران ایام در جماعت
خانه ایشان چغرات حاضر نبود ایشان بر عکس چغرات
را طلبیدند شیخ جلال الدین روی من دید و من روی
ایشان دیدم فرمود چه باید کرد گفتم لبیا که در ته جماعت
خانه شما میرود ایشان را حواله کنید تا بروند درون لبیا چغرا
بخورند شیخ جلال الدین روی بدرویشان آوردند و
فرمودند که درون لبیا بروید اگر چغرات حاجت است
بخورید درویشان را از حد دشوار نمود برخاستند چون بلبیا
رسیدند نظر کردند تمای لبیا چغرات گشته بود اما نقدر

که

کی خواستند چغرات بخوردند **انگاه** همدرین محل شیخ
الاسلام از بزرگی او حکایت فرمودند که وقتی مردی
دیگر از حج بیامد و روی بر زمین آورد و گفت من در
حج بودم شما را دیدم که در وقت طواف حج طواف
میکردید شیخ جلال الدین [illegible] بر وی زد که ای نامرد
سر مردان خدا فاش مکن و آنچه دیدی دم درکش که مردان
خدا از زیر گلیم اندرین خود چه چیز است اگر خواهند در یک
زمان تا تو چشم بهم کنی از مشرق تا بمغرب بگردند
و باز در مقام خود آیند هنوز ساعت هم نگذشته باشد
انگاه همدرین محل شیخ جلال الدین دست آنمرد بگرفت
و فرمود که چشم بهم کن او چشم بهم کرد شیخ را
و خود را در زیر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بران
موکلست همان زمان باز در مقام شیخ را و خود را بدید

اقرار کرد و باز گشت و این سخن هم بگفت که آری راست
گفته اند که مردان خدا را کسی نداند مگر خدای عز و جل
مردان خدا خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند
بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که شیخ جلال الدین تبریزی را
در نماز ندیده بود اما چون وقت نماز در آمدی او غایب
شدی آخر معلوم شد که او در خانهٔ کعبه بر فتی و بر آنجا ایمان
نماز گزاردی و همان لحظه بیامدی شیخ الاسلام بعد از این
حکایت فرمودند که جوکی سر تراشیده و مجاهده کشیده
بخدمت حضرت شیخ الاسلام فرید الملت والدین قدس
الله سره بیامد و روی بر زمین آورد از هیبت حضور
شیخ الاسلام نتوانست که سر بر کند همچنان تا دیری سر
بر زمین نهاده ماند بعد از آن چون نظر مبارک شیخ
الاسلام بر وی افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن برخود

جوکی سر بر کرد و دست پیش کرده استاده شد شیخ الاسلام
روی بر زمین آورد و پرسید که ای جوکی از کجایی و
چگونه آمده جوکی هیچ نگفت چون دو سه کرت شیخ الاسلام
پرسید آنگاه جوکی آهسته آغاز کرد که هیبت حضور حضرت
شیخ در من اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید
آنگاه شیخ الاسلام روی بد عا گو کرد و فرمود که این
جوکی بر ما بدعوائی آمده بود چون روی بر زمین آورد در
خاطر من گذشت که روی این جوکی بر زمین سخت باد
در زمان که روی او سخت شد هر چند میخواست که سر بر
کند نتوانست اگر این جوکی از آن دعوی مستغفر نمیشد
تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد از آن شیخ الا
سلام روی بر آن جوکی آورد که تو خود در اول جوگ تا کجا
رسانیده گفت کمالیت ما این همین است که چون

جوکی در کمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام فرمود بشتاب
تا تماشا کنم جوکی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام چون این
بدید نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدا
تعالی در هر طرفی که جوکی در هوا میرفت آن نعلین خود را
بر سر او میزد بر فور … آمد و اقرار کرد که نعلین کسی که این
مرتبه دارد او خود چه خواهد بود باوی به … جوکی مسلمان
شد خرقه یافت یکی از واصلان حق گشت الحکایه

همدرین محل جوکی حکایت شروع کرد حقیقت روز و
کیفیت ماه بیان کردن گرفت که فرزندان نیک و بد
که در عالم پیدا میشوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن یعنی
دانند و در مباشرت روز تعین است اگر دران روز
مباشرت با اهل خود کنند فرزندان نیک بخت آیند
الغرض جوکی تمام کیفیت بگفت و دعاگوی یاد گرفت

بعد ز

بعد زمانی بخدمت شیخ الاسلام بگفتم بنده که حضرت شیخ
الاسلام تبسم کرد فرمود مولانا نظام الدین تو آموختی
اما ترا کار نخواهد آمد هم برو بگذار بعد ازان همدرین محل
درویشی با چند نفر درویش صوف پوش از بیت المقدس
رسیده بودند بخدمت شیخ … بر زمین آوردند
فرمان شد بنشینید بنشستند هر باران بزرگوار تیز نظر
بر روی مبارک شیخ الاسلام میدید و حضرت شیخ
الاسلام سر فرود میکرد همچنان چون آن درویش طاقت
نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت ای مخدوم شما را
در بیت المقدس دیده بودم که جاروب میدادید پرسیدم
که شما کیانید فرمودید که من فرید الدین اجودهنی ام
شیخ الاسلام فرمود که آری همچنین است اما ترا این
چه عهد بود گفته بودی با کسی نگویم مگر آن عهد را فراموش

کردی که مبکوبی امروز منده شد که من چه کردم العرض
چون این بگفت خدمت شیخ الاسلام بر فور بر لفظ
مبارک راندکه ای عزیز مردان خدا هر جا که نشسته اند
همانجا بیت المقدس وهمانجا خانه کعبه وهمانجا عرش
وکرسی وهرچه در آفرینش خدای تعالی است آنگاه بانگ بر آن
همه در پیش نظر ایشان موجود است آنگاه بانگ بر آن درویش
زد که چشم بالا پیش کن چون چشم پیش کرد فرمان شد
که چشم باز کن چون چشم باز کرد هرچه بر زبان حضرت
شیخ الاسلام رفته بود دید که جمله پیش شیخ الاسلام موجود است
آن درویش نعره برد و بیهوش شد زمانی بهوش
باز آمد اقرار کرد و هم بخدمت شیخ الاسلام بیعت آورد
کلاه یافت واو را خلافت سیوستان دادند الحکایت
از مسافران خبر او شنیده شد که شیخ الاسلام هر روز
بیکبار

یکبار در بیت المقدس رفتی وجاروب دادی ونماز بان
باز آمدی بعد از آن شیخ الاسلام احوال خود حکایت
کردند که دعاگو بیست سال در عالم تفکر بودی که از بسیار
استادگی جویهای خون از پایهای من روان شدی
درین بیست سال یاد ندارم که رتبی آب سیر نفس را داد
باشم وبالقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت بود
که درویشی که او را شیخ شهاب الدین غزنوی گفتندی
که از مریدان شیخ الاسلام بود بیامد وروی بر زمین آورد
فرمان شد پیش بنشست باشد که بدست آن درویش
والی لاهور صد دینار کم ویا پیش خدمت شیخ الاسلام فرستاده
بود آن درویش نمی بر خود داشته بودی ونمی بخدمت
شیخ الاسلام آورد حضرت شیخ الاسلام تبسم کردند وفرمودند
که شهاب الدین نیکو قسمت برادرانه کردی درویش ازین

نوع نیکو نباشد او از هد شرمنده شد بر فور صد دینار درست
کرده بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود اگر
ترا این ترغیب نمیکردم تو درین کار چیزه میبندی و پیش
هرگز بمقصود مردان نمیرسیدی شیخ الاسلام آن چند دینار
همو باز دادند و گفتند بر ... از سر کن که دران سعیت
خلل بود اکنون برو هر کرا دانی که او بهتر کار تو تمام
شد الحمد لله علی ذلک

سعادت پابوس حاصل شد شیخ جمال الدین هانسوی
و شیخ بدرالدین غزنوی و مولانا بدرالدین اسحاق
و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند و جوکی بنماز و بخدمت
شیخ الاسلام آمده بود آنروز دعاگوی از وی پرسید که شما در
کدام راه میروید و اصل کار میان شما چیست او گفت

در عالم

در عالم ما همچنین است که نفس آدمی دو عالم است یکی عالم علوی
و دوم عالم سفلی پس از تارک تا ناف عالم علوی است و از ناف
تا قدم عالم سفلی است بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که آری همچنین است که این جوکی میگوید اما
در عالم علوی همه صدق و صفا است و اخلاق خوب و حسن
معامله است و در عالم سفلی همه نگاه داشت پاکی و پارسایی
و زهد است آنگاه هم درین محل شیخ الاسلام تبسم براب
کرد و فرمود که ما را این سخن بغایت خوش آمد پس هر
که درین راه قدم زند و دعوی دوستی خدا کند و محبت
دنیا در دل او باشد در آن دعوی کذاب است بعد از آن
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در لوایح قاضی
حمید الدین ناگوری قدس الله سره مینویسد که نزول رحمت
در سه وقت است یکی در حالت سماع دوم در وقت طعام

خوردن که به نیت قوت عبادت خورند سوم وقت ماجرا
یعنی صفا کردن دل درویشان آنگاه همدرین محل بعد
تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام شش هفت
نفر درویش در رسیدند همه جوان و خورد سال و صاحب
نعمت و جمال و صاحب حیثیت و نشستند بخانواده خواجگان
ایشان بخدمت شیخ الاسلام اشارت کردند
که ما را با یکدیگر ماجرا است اگر فرمان شود تا ماجرا بشنود
شیخ الاسلام مرا و مولانا بدرالدین اسحاق را فرمان شد
که ماجرای ایشان بشنوید الغرض با یکدیگر ماجرا کردن
گرفتند در غایت نرمی که آن روز شما چنین سخن فرمودید
و من همچنین عرض داشت کردم باز همچنین فرمودید
من خطا کردم و شما بر حق بودید اینچنین و مانند این با
یکدیگر تقریر کردند که من و مولانا بدرالدین اسحاق

هر دو از لطف تقریر ایشان در گریه شدیم و با خود گفتیم
مگر اینها فرستادگان حق اند از بهر تعلیم ما آمده اند که ماجرا
با یکدیگر اینچنین باید کرد آنگاه چون این حکایت بسمع
مبارک شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد و فرمود که ماجرا چنان
باید کرد که رگ گردن بر نیاید یعنی از غضب پیدا نباشد
آنگاه همدرین محل شیخ الاسلام فرمود که چون طعام
تناول کنند آن نیز یکی از عبادت است اما باید که بهوای
نفس نخورد آنگاه همدرین محل فرمود که در راحت
الارواح قاضی حمیدالدین ناگوری مینویسد که وقتی
درویشی بود در کرانه دریا صومعه داشت چند سال آنجا
ساکن شده بود الغرض درویشی دیگر بیامد در کرانه دیگر
سکونت کرد این درویش طعام راست کنانید عیال خود
را طلب کرد که برو این طعام را رفته بآن درویش بده

آن عورت جواب داد که دران که زکشتی تست من چگونه
خواهم رفت ان درویش گفت چون نزدیک آب
برسی بگوئی که بحرمت این درویش که درین سی سال با من
هیچ صحبت نکرده است مارا راه ده تا راه خواهد داد برو
آن عورت طعام ستد و روان شد چون نزدیک آن
رسید گفت ای آب بحرمت [illegible] من درین
سی سال صحبت نکرده است مرا راه ده در حال درویش
آب دو شق شد آن عورت بگذشت بر آن درویش
رفت و سلام کرد و آن طعام پیش نهاد آن درویش
که سی سال طعام نخورده است تناول کرد گفت بروان
عورت درین متحیر ماند که باز چگونه خواهم گذشت آن درویش
آغاز کرد که این زمان چگونه آمده بودی وچه گفتی عورت
تمام کیفیت خود باز نمود درویش آغاز کرد که چون نزدیک

آب

آب برسی بگوئی الهی بحرمت این درویش که سی سال
طعام نخورده است مرا راه بده آن عورت را عجب تر آمد که
پیش من طعام خورده است میگوید که سی سال است ماهو المقصود
آن عورت باز گشت نزدیک آب آمد و این سخن بگفت
بر فور آب دو شق شد آن عورت بگذشت بر آن درویش
آمد عرض داشت کرد که شما هر دو دروغ بمن گفتید این راست
از کجا آمد گفت راست گفته ایم زیرا که درین سی سال
من با تو صحبت کرده ام بهوای نفس نکرده ام مگر بگذاردن
حق تو پس آن صحبت نباشد و آن درویش که گفت سی
سال است نخورده ام بهوای نفس نخورده است مگر از
برای قوت که طاعت کند پس برین صورت او درین
مدت نخورده است آن عورت اقرار کرد که همچنین است
بعضا ازان سخن درین افتاده بود که خواجه عبدالله مسعود

رضی الله عنه کوته بالا بود انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که آری رسول علیه السلام در حق او فرموده است
کنیفو العلم یعنی خریطه علم از اینجهت معلوم میشود که او کوته
بالا بود انگاه همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت خواجه خود
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر
بودم رئیس نام یاری هم [illegible] که پی او بیامد و بخدمت
خواجه قطب الاسلام روی بر زمین آورد و نشست
بعد ازان گفت که من امشب در خواب دیده ام قبه و خلقی
انبوه در حوالی قبه و مردی کوتاه بالا هر بار درون میرود
و بیرون می آید جواب خلق را پیغام میگوید من پرسیدم که
درون قبه کیست و آن مرد کوتاه بالا که درون میرود
می آید کیست گفتند درون قبه حضرت رسول علیه السلام
است و این مرد عبدالله مسعود است رضی الله عنه که بیرون

می آید و پیغام خلق باز میگوید و جواب می آرد رئیس میگوید
من هم نزدیک عبدالله مسعود رفتم و گفتم که بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عرضه داشت من برسان
که من میخواهم بشرف قدمبوس مشرف گردم عبدالله
مسعود در دآن رفت و باز بیرون آمد مرا گفت که ر
سول علیه السلام میفرماید که ترا اهلیت آن نیست
که مرا ببینی اما برو و سلام من به بختیار کاکی برسان و بگو
هر شب تحفه بر من میفرستادی میرسید اما امشب سه شب
است که نرسیده است موانع بخیر باد انگاه شیخ الاسلام
ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که خواجه قطب الدین
بختیار را هر شب سه هزار بار درود وظیفه بود بر رسول
علیه السلام میفرستادی انگاه تحفتی بعد ازان
شیخ الاسلام حکایت از مجاهده خواجه قطب الدین بختیار

اوسی قدس الله سره العزیز اغاز کرد که مدت بیست سال
خدمت ایشان شب خواب نکرده بودند و پهلوی
مبارک بر زمین ننهاده **معاذان** همدرین محل فرمود
که در درویشی خواب و قرار حرامست زیرا که چون درویش
را خواب و قرار شد مدعی است شیخ الاسلام درین حکایت
بودند که شمس دبیر در رسید روی بر زمین آورد و با استاد
که شعری مطول در مدح شیخ الاسلام آورده بود اجازت
طلبید تا بخواند فرمان یافت که بخوان شمس دبیر شعر
استاده شده خواندن گرفت چون تمام بخواند شیخ
الاسلام فرمود که بنشین و بخوان شمس دبیر چند بیت
بار بخواند شیخ الاسلام هر بیتی را آنچه دران معانی بود
بیان میکرد و در بعضی بیتها اصلاح و استحسان میکرد چنانکه
شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود

که چه مطلوب داری بگو گفت مادری دارم زال در پرورش
او می باشم و احوال بغایت دشوار میگذرد شیخ الاسلام فرمود
برو شکرانه بیار **ابوحق** شمس دبیر برفت چند جیتل بکانی بوده
است مقدار جل یا کم و بیش بیاورد شیخ الاسلام فرمود این
را قسمت کنید هر یکی را چیزی رسید خصوصاً چهار جیتل شیخ
الاسلام بدست مبارک خود کرده و عالو را دادند **ابوحص**
شیخ الاسلام فاتحه خواند پس تر اورا در رزق وسعتی پیدا شد
میان چند روز پیش سلطان غیاث الدین مثال نویس دبیر
شد کار او ساخته گشت الحمد لله علی ذلک

سعادت پابوس میسر شد والی اجودهن بتکه زر نقد خدمتی
پیش فرستاده بود حضرت شیخ الاسلام فرید الحق والشرع
والدین قدس الله سره نشسته بودند ایشان این خدمت

پیش آوردند فرمان شد بشنید ایشان مثال و نقدانه
بخدمت شیخ الاسلام بنهادند و بنشستند شیخ الاسلام
تبسم کرد و فرمود که ما از آغاز تا غایت روز هیچ چیز از
کسی قبول نکرده ام این سنت خواجگان ماست پیشتر برید
که طالبان این بسیارند بدیشان بدهید **بعد از آن**
شیخ الاسلام مناسب این معنی حکایت فرمود که وقتی
سلطان ناصر الدین محمد بن نیز و ملکی بدست غیاث الدین
بلبن که طرف ملتان آمده بود بزیارت دعاگو آمد چهار دیه را
امثال و چیزی نقدانه باسم خدمتی بر دعاگو آورد و گفت
این چهار دیه بخدمت شیخ الاسلام آورده ام و نقدانه
بجهت درویشان دعاگو تبسم کرد و گفت که این را پیشتر
برید که طالبان این بسیارند برایشان بدهید که خواجگان
کان ما و مشایخ ما در هیچکس از این بابت قبول نکرده اند

انگاه

انگاه شیخ الاسلام چنین برآب کرد و فرمود که اگر ما دیهها
و مالها قبول کنیم و از شما بستانیم پس ما را درویش نگویند
بگویند که این درویش مال دار و دیه دار است پس چون
خلق اینچنین بگوید فردا قیامت این روی چگونه در صف
درویشان بنمایم میان ایشان استاده شوم جاشیا و کلاه
این را بدیگران بدهید که طالبان این بسیارند **انگاه** محمد بن
محل شیخ الاسلام فرمود که وقتی بخدمت خواجه قطب
الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
حاضر بودم قاضی حمید الدین ناگوری و تاج الدین غزنوی
نیز بخدمت حاضر بودند چنین وزیر سلطان شمس الدین
باکوکبه دولت رسید مثال شش دیه دیگ طشت تنگها و زر
باسم خدمتی پیش آورد که سلطان شمس الدین فرستاده
است خواجه قطب الاسلام تبسم کرد و فرمود که ما قبول میکردیم

اما خواجگان و مشایخ ما ازین بابت قبول نکرده اند ما خود هرگز
قبول نکنیم الرامر و زبر متابعت ایشان نروم و بموافقت
ایشان نشوم سنت پیران خود نکرده باشم این رو ی
بر ایشان چگونه بنمایم بهمه حال بیشتر برید که طالبان این بسیار زند
و کلاه می اندازند بعد از ان سخن در احادیث مشارق
الانوار افتاده بود شیخ الاسلام فرمود که چه صاحب مشارق
این احادیث بنشته است همه صحیح است مینی هزار احادیث
از زبان دربار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
ایشان بود تمام مولانا رضی الدین اصفهانی در مشارق
آورده است و این سخن هم بگفته که آنچه من درین کتاب
احادیث بنشته ام حجب است میان من و میان خدای تعالی
فردا قیامت انگاه از بزرگی مولانا رضی الدین
اصفهانی رحمة الله علیه حکایت فرمود که اگر مولانا رضی

الدین را در حدیث مشکل شدی و خلق در ان نزاع می آوردند
شب رسول علیه السلام را در خواب بدیدی و ان حدیث را
بخدمت حضور بگذرانیدی رسول علیه السلام بقلم مبارک
آن حدیث را صحیح کردی و بدادی مشکل ان حدیث دور شدی
بعد از ان سخن در شانه کردن افتاده بود بر لفظ
مبارک راند که شانه کردن سنت پیغامبر است و پیغامبران
میران بنشته فرموده اند هر که یکبار در ریش شانه کند حق تعالی
بر وی آفت درویشی نزند و هر موی که در سر و ریش او باشد
حق تعالی ثواب هزار برده آزاد کردن در نامه اعمال او ثبت
فرماید و همین مقدار بدی پاک کرداند این ثواب در شانه
کردنست اگر مردم بدانند مشغول شود انگاه شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راند یک شانه دو کس را نشاید که کنند چرا که جدایی
افتد افتد انگاه ملایم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول

علیه السلام دو فرزند متصل یکجا بر آمدند این خبر بسمع حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم رسید گفتند این را چه کنند تا از
یکدیگر جدا شوند رسول علیه السلام درین تفکر بود که مهتر
جبرائیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله فرمان
میشود که شانه راست کرده در سر هر دو کس کنند بفرمان
خدا تعالی جدا خواهند شد رسول علیه السلام فرمود بروید یکشانه
در سر هر دو کس بکشند همچنان کردند میان چند روز هر دو یکدیگر
جدا شدند بفرمان خدا تعالی بعد ازان سخن در نماز جماعت
افتاده بود که دران نیکو علو باید کرد شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند اگر دو کس باشند هم جماعت باید کرد و اگرچه
دو کس جماعت نباشند اما ثواب جماعت بود پس باید
که ان دو تن برابر بایستند انگاه شیخ الاسلام حکایت
فرمود که وقتی رسول علیه السلام خواست که نماز کنند
هیچکس

هیچکس حاضر نبود مگر عبد الله عباس رسول علیه السلام
دست او بگرفت و برابر خود استاده کرد چون رسول علیه السلام
تحریمه بپوست عبد الله از مقام خود پستر آمد رسول علیه السلام
نماز بشکست باز دست او بگرفت و برابر خود بایستانید و نماز
شروع کرد باز عبد الله عباس از مقام خود پستر آمد تا یک
دو بار همچنین کرد بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم فرمود که چرا پستر میروی عبد الله گفت مرا چه
زهره باشد که برابر رسول خدا بایستم رسول علیه السلام
را حسن ادب او خوش آمد در حق او این دعا کرد اللهم
فقهه فی الدین بعد ازان سخن در کشف و کرامات افتاده
بود فرمود که کرامت و مکاشفه کردن اگرچه هست اما اهل
سلوک مکاشفه کردن نمی فرمایند میگویند که این کار نسبت
خواجگان و مشایخ طبقات منسوبند کسی که او کرامت

اشکارا کند و با خود را چیزی بداند مدعیست انکاه
فرمود که وقتی خواجه حسن نوری رحمة الله علیه در دجله رسیده
بود ماهی گیری دام در دریای دجله انداخته بود خواجه آغاز
کرد که اگر مرا کرامتیست درین تا دام ماهی درست دو نیم من خواهد
افتاد هنوز خواجه حسن نیکو نگفته بود که دو نیم من ماهی راست
نه کم نه بیش در دام او افتاد بیرون آورد چون وزن
کردند راست دو نیم من بود این خبر بخواجه جنید قدس الله
سره العزیز رسید گفت کاشکی دران دام ماری سیاه افتادی
تا او را بگزیدی عاقبت نمیدانم که حال او چگونه بود انکاه
هم درین محل حکایت شیخ سعد الدین حمویه فرمود که وقتی
من و او یکجا بودیم شیخ سعد الدین گفت هر که خواهد که خود را
در کرامت پیدا کند ترک فرض کرده باشد انکاه
ملایم این معنی شیخ سعد الدین حکایت فرمود که سوزنی

والی

والی شهر بر در من میگذشت ما ما که او بر من عقیده نداشت
حاجبی را فرستاد و این لفظ راند که این صوفی بچه را بر دوان
طلبید تا او را ببینم حاجب دوان آمد و پیغام بادشاه
بر من رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنماز
مشغول شدم حاجب بیرون آمد و صورت حال باز نمود
بادشاه از اسپ فرود آمد دعا گو چون بدید که می آید بر
خاستم و بشاشتی کردم و هر دو یکجا نشستیم انکاه
اشارت کردم تا لختی سیب بیارند آوردند من سیب را پاره
کردم من و آن بادشاه میخوردیم مگر سیبی بزرگ بر آن
طبق بود در دل بادشاه میگذشت که اگر این درویش صفایی
دارد این سیب بزرگ بمن خواهد داد همین که این اندیشه
در دل بادشاه گذشت من دست دراز کردم و آن سیب بزرگ
برداشتم و روی سوی بادشاه کردم و گفتم وقتی در

سفر بودم در شهری رسیدم و بر در آن شهر جماعتی دیدم
بوجهلی دراز گوش را چشم بجامه بربسته بود و انگشتری بردست
یکی از نظارگیان داد که پنهان نماید بعده دراز گوش را گفت
که انگشتری پیش کیست انگاه دراز گوش در دایره آن
جماعت همچنان چشم بربسته میگشت و هر کسی را بوی میکرد
تا رسید بر آن مرد که انگشتری آن بر وی بود بایستاد و همانجا
قرار گرفت بقال بیامد و انگشتری از وی بستد القصه
بعد تقریر روی سوی پادشاه کردم و گفتم که اگر از کرامت
چیزی بگویم خود را بآن حمار برابر کرده باشم و اگر نکنم و کرامتی
ننمایم در دل شما بگذرد که درین درویش صفائی نیست این
بگفتم و آن سبب بزرگ را جانب او انداختیم بعد از ان شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و نعره بکریست و فرمود مردان خدا
خود را پوشیده داشته و پیش کسی خود را کشف

نکرده اند

نکرده اند شیخ الاسلام در حکایت بودند که همچنین بانگ
نماز بر آمد بخدمت شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند
خلق بدو دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک

دولت پابوس میسر شد شیخ
بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند
سخن در عدل امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه افتاده
بود بر لفظ مبارک راند پیش از آنکه امیر المومنین عمر
خطاب در اسلام نیامده بود بانگ نماز درون غار
میگفتند اما چون امیر المومنین عمر در اسلام در آمد همدران
روز نخست تیغ برهنه کرده استاده شد بلال را گفت
که بالای غار برای و بانگ نماز بلند بگوی چون بالای مسجد
بانگ نماز بگفت لرزه در میان کافران افتاد که امروز چیست

که محمد بان بانکماز اشکارا کفتند یکی ازان میان طابو
کفت بکر امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه مسلمان
شد کشت کافران بشکست و کفتند اکنون مارا خلل پیدا شد و
وین محمد اشکارا گشت چون او مسلمان شد الکاه

همدرین محل شیخ الاسلام حکایت دیگر فرمود که وقتی
امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه در راهی میگذشت
دور راه پیش میرفت جغراة فروشی در راه استاده میگریست
پرسید که چرا میگریی او کفت روا داری که در عهد تو جغرات
من بریزد و زمین فرو برد امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنه بایستاد و دره بگرفت و ... بر زمین زد که ای
زمین جغرات این ضعیف میدهی بده یا ترا بدین دره
عدل کنم هنوز این سخن نیکو نگفته بود که زمین بشکافت
تمام جغرات بالا آمدان جغرات فروش سبو بر کرده

ببرد الکاه از بزرگی ایشان حکایت فرمود که وقتی د
یکبر در جزیره امیر المومنین عمر خطاب نشسته بودند و خرقه
مبارک خود را الجبه میزدند پشت بجانب افتاب بود چنانچه
پشت مبارک او آفتاب گرم شد و ریش بس کرد و بعضب
جانب افتاب بدید فریشتگان از فرمان شد که نور از و بستانید
چرا باشد که بر پشت عمر تابد که موافق حال او نباشد فرشتگان
بر حکم فرمان خدای تعالی نور از و بستدند جمله جهان تاریک
شد رسول صلی الله علیه وسلم دران ایام حیات بودند
بر غمناک شدند و فرمودند که مگر قیامت قایم گشت که نور
از افتاب بستدند جمله جهان تاریک شد همدرین بودند
که مهتر جبرائیل علیه السلام فرو د آمد کفت یا رسول الله قیامت
قایم نشده فاما افتاب بر پشت مبارک عمر خطاب شد تا
بود و عمر بجانب او تیز دیده بود ما نور از افتاب بستدیم

اگر امیر المومنین عمر نبخشد ما را در انوار نبی و هم رسول علیه السلام
عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت که آری من بعقب
جانب افتاب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور افتاب
باز دادند و جهان روشن شد بعد از آن شیخ الاسلام
فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه جانب قیصر
روم پیغام فرستاده بود که مال جزیه مقرر ساخته باشد
که او غدر نامیکرد چنانچه از قیصر روم امیر المومنین عمر خطاب
رضی الله عنه قیصر روم را خبر شده بود فرمود که دو نفر رسول
بروند او را ببینند اگر لایق باشد مال بفرستند و اگر قابل
نباشد همچنان آمده بگویند چون رسولان قیصر روم در مدینه
بیامدند و در خانه امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه رفتند
ایشان در خانه نبودند پرسیدند که کجاست گفتند در فلان
جزیره است بر حکم اشارت رسولان قیصر در آن

جزیره آمدند دیدند که خرقه مبارک بخیه میکشند الکار
آوردند و گفتند که راست قیصر روم مال نمیدهد رفته سلام
کردند ضمیر روشن امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه بکنار
بشناخت روی سوی ایشان کردند و فرمودند که مال آورده اید
گفتند او مال نمیدهد دره پیش بود بر دست گرفت و بر زمین
زد و گفت ببینید اکنون سر قیصر روم را این رسولان گره زده
خورده بازگشتند در اثنای راه بودند خبر رسید که قیصر روم بر تخت
نشسته بود ناگاه دیوار بشگافت و دست الله با دره بیرون
آمد بر گردن قیصر روم ببرید رسولان چنانچه دیدند تمام
کیفیت بگفتند چندان نها بیاوردند که آنرا خدا اندازه نبود
و آنروز چندین هزار در هزار مسلمان شدند الحمد الله علی
ذلک

دولت پابوس

میسر شد سخن در ترک دنیا افتاده بود فرمود که وقتی بزرگی
از بزرگان دین مصلا بر روی آب انداخته بود نماز میکذارد
ومیکفت خداوندا خضر بر کبیره ارتکاب میکند و مرا از ان
توبه ده همدرین حکایت بودند که خضر علیه السلام حاضر شد
وکفت ای بزرگ من بر کدام کبیره ارتکاب میکنم بکو تا ازان
فعل توبه کنم آن بزرگ فرمود تو درختی در بیابان نهال
کرده و در سایه آن درخت می نشینی و آسایش
میکنی ومیکوئی که برای خدا نشانده ام مهتر خضر علیه السلام
درحال مستغفر شد بعد ازان آن بزرگ در معنی ترک دنیا بر خضر
کفت که اینچنین باش که من بر آنم مهتر خضر کفت تو چکونه
می باشی آن بزرگ فرمود که همچنینم که اکر جمله دنیا مراد هند و بکویند
که این را قبول کن قبول نکنم واین هم بکویند که اکر قبول نکنی
ترا در دوزخ خواهند انداخت من دوزخ قبول کنم و دنیا

کفت حق را لفت بزرگ

معبوض خداست عز و جل چیز را که خدای تعالی دشمن دارد من
بجای آن دوزخ اختیار کنم وآنرا قبول نکنم بعد ازان
سخن درآن افتاد که انکس را می باید که همیشه در یاد حق تعالی
باشند آنگاه شیخ الاسلام فرمود که یکی از درویشی صاحب
نعمت درخواست کرد که ان زمان که ترا با حق تعالی شغلی
باشد اگر از من یاد آید دعا بکنی آن درویش کفت ای حیف
بر آن وقت که مرا از تو یاد آید آنگاه سخن در عقل
افتاد کتاب مفصل در پیش بود بیان علم میکرد و دران
میان فرمود که خدای تعالی را بر بندکان دو محبت است
یکی ظاهر و دوم باطن اما محبت ظاهر است قرآن پیغامبر اند
وانچه محبت باطن است علم عقلست زیرا که اگر کسی را
علم باشد چون اورا عقل نیست علم اورا منفعت نکند
فرمود که در اثار اخبار تابعین نبشته دیده ام

جون مهتر آدم علیه السلام در عالم موجودات آمد مهتر
جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و علم و عقل فرود آ
آورد و علّم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملایکة فقال
انبئونی پس علم و عقل هر دو برو عرض کردند مهتر آدم صلوات
الله علیه السلام در تفکر شد که چه قبول کنم از مهتر جبرئیل
علیه السلام را پرسید که اگر علم قبول کنم عقل بر دست
آید یا نه گفت نه پس مهتر آدم علیه السلام عقل را قبول
کرد و گفت توانم که از عقل علم حاصل کنم دلیل آنکه اگر صاحب
علم را عقل نباشد ذره از علم استخراج نتواند کرد آنگاه
همدرین محل حکایت فرمود که مهتر سلمان صلوات الله علیه را
در صحیفه فرمان شده بود که واجبست جمله عاقلان را و صالحان را
که از چهار ساعت غافل نباشند اول ساعت باید که خداوند
خویش را مناجات کند در نماز با آخر نماز یعنی بدعا که ساعت

پنجم

یناجی فیها ربّه اما ساعت دویم اینست که یک زمانی
اندکی کرد خود بگردد که من چه کردم و چه میکنم و چه میخورم
و در کدام چیز مشغولم که ساعت یحاسب فیها نفسه اما ساعت
سیوم آنست که اندکی نزدیک دوستان بنشیند و هر عیبی
که از ایشان در نظر آید با ایشان بگوید و در و عیب خود
اگر باشد آن نیز با ایشان بگوید تا ایشان چه گویند که ساعت
بمجلس نیک الاخوان بخورد و بخسپد و خود را با شهوت کرسانی
رساند و نزدیک مردمان زشت باشند نشنید
آنگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در حدیث
آمده است از رسول علیه السلام که بدرستی و راستی
عقل و علم هر دو شریک یکدیگر اند زیرا که چاره نیست
مرا علم را از عقل و عقل را از علم پس فاضلتر از مردمان
آنست که خود را بشناسد که او صاحب عقلست آنگاه

بدان که مراد از عقل
اینجا معرفت است که
مقرب بندگی خدا الله است

۹۲

همدرین محل فرمود که در لوایح قاضی حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه مینویسد که هر چیز را غایتی است و غایت عبادت
عقلست زیرا که عبادت بی علم رنج بیهوده است و علم بی عقل
درد سر و حجت روز قیامت همین عقلست انگاه شیخ الا
سلام فرمود که امام اعظم را پرسیدند که شما از کجا هر آیتی
و حدیثی را چندین مسله بیان میکنید فرمود که بقوت عقل از قیاس
خود استخراج میکنم انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود
که اگر عقل نبودی یک مسله از شریعت نتوانستی که استخراج
کنند انگاه شیخ الاسلام فرمود که مارا معلوم شد که عقل
شریف ترین از جمله چیزهاست زیرا که اگر عقل نبودی بیت
جز از معرفت حق تعالی نبودی شیخ الاسلام درین حد
بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند خلق دو
عاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد سخن در علم و فضیلت آن
افتاده بود بر لفظ مبارک راند که علم فاضلتر از جمله عبادات
است نزدیک خدای تعالی از نماز و روزه و حج و جز آن
شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم پر آب کرد و فرمود که
در علم علمیت که علما نه اند و در زهد زهدیست که زاهدان نه اند
و کار ازین هر دو بیرون است مرد باید که هر دو چیز را بداند تا عالم
باشد و هم زاهد انگاه همدرین محل فرمود که عالم با عمل
کسی است که از هر دو چیز دل خود را بریده گرداند بعد از آن
فرمود اگر مردم در علم بدانند که چه درجه است دست از جمله عبادات
و کارها بدارند همه در علم مشغول شوند زیرا که علم ابریست
که از وی جز باران رحمت نبارد پس هر که دست بران زد و از
جمله معاصی پاک کرد انگاه شیخ الاسلام ملایم این معنی

فرمود که وقتی دعاگوی و شیخ جلال الدین تبریزی قدس
الله سره العزیز یکجا بودیم حکایت در علم میرفت آنگاه شیخ
جلال گفت که علم چراغیست در قندیل آبگینه پاک که جمله عالم
علوی و سفلی و عالم ملکوت روشن شده است پس هر که
در دل نور علم است او را از تاریکی چه باک که در عالم روشنی از
علم است آنگاه همدرین محل فرمود که علمان از علم غافلند
زیرا که دنیا را ایشان قبله گاه دل خود ساخته اند و عمر
را بازیچگاه نموده اند و درگاه سلاطین و امرا را طواف گاه
بعد ازان
خود کردانیده اند و بغرور دانائی مغرور نفس خود گشته اند
شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و بگریست و فرمود که اکنون
قوت و برکت در علم کجا ماند چون کاربدان مسلم نماند آنگاه
همدرین محل فرمود که در شرح علما مینویسند که فردا اغنیا امت
امنا و حمدقنا صلی و اهل علم را که در دنیا با اهل دنیا
مشغول

مشغول بودند کار بعلم نمیکردند فرمان شود که ایشان را در
عرصات حاضر آرند بفرمان خدا تعالی فرشتگان عذاب اغلال
آتشین در گردن ایشان انداخته در دوزخ برند آنگاه
شیخ الاسلام فرمود که این علما ایشان اند که در ظاهر پیش خلق
بعلم و پارسائی نمودار میکردند و در باطن و نهان بعلم کار نمیکردند
و بحیله و تزویر دنیا را از میان می ربودند بعد ازان فرمود
که در راحت الارواح قاضی حمید الدین ناگوری می نویسد
که چون مردم بکار علم مستتار گردد و دران کار کند و بداند پس
حق تعالی او را چنان گرداند که حق را از باطل جدا کند و نیک را
از بد بداند و حلال را از حرام شناسد بعد ازان فرمود که
علم چند نوعیست اما علم مطلق است و علم نبویست و علم آسمانیست
وان وحی است از پروردگار عالم بر پیغامبر ما رسیده است
وازو بما رسیده بعد ازان سخن در معرفت افتاده بود بر لفظ

مبارک راند که هر کرا خدای تعالی بخود آشنا میکند او را بجانب
خود مشغول میکرداند تا بدیگران الفت نگیرد و اگر هژده هزار عالم
در نظر او آرایند او بگوشهٔ چشم ننگرد الگاه روی سوی دعاگو
کرد و فرمود که اهل معرفت قومی اند که اگر از عرش تا ثری
و صد هزار ملک مقرب چون جبرائیل و میکائیل و اسرافیل قدم
از عدم در بادیهٔ اهل معرفت نهند در جنب وجود معرفت حق تعالی
شان هیچ موجود نه پندارد و از آمدن و بیرون شدن خبر نباشد
اگر بر خلاف آن باشد مدعی و دروغزن است نه اهل معرفت
الگاه همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز حاضر
بودم فرمود که چون حق سبحانه و تعالی خواهد که بنده را دوست
گیرد و در دیگر بروی گشاده کرداند پس او را در سرای
فردانیت فرود آرد و در محل عظمت و جلال او باشد و دل

او بحفظ

او بحفظ حق تعالی بود الگاه همدرین محل فرمود که روزی
بخدمت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز این دعاگو حاضر بود که میفرمودند شنیده ام از
زبان خواجه خود خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله
سره که اهل معرفت را در حقایق توکل اوقات از عالم علوی است
و شوق پس اگر در آن وقت او را بسوزند خبر نباشد الگاه
فرمود که اهل معرفت را دعوی کردن آنگاه درست آید که
اول ثمرهٔ معرفت بخلق بنماید و کسانیکه بدعوی محبت در
بحث آیند ایشان را بقوت کرامت ملزم کنند الگاه از نقل
شیخ جلال الدین تبریزی حکایت کردند که وقت مردن
ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که چون خدمت
شیخ جلال الدین ازین جهان نقل کرد دیدم که تبسم میکرد چنانچه
در حیات عزیزی نزدیک شده پرسید که مرده را تبسم از جهت

فرمود که نشان معرفت خدای عزّ و جلّ چیست باشد
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در عشق و معرفت درست
کسی است که در هیچ شبی جز حق تعالی یاد کس نباشد انگاه
فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز که درخت معرفت را آب فکر دهند
تا بر مزید شود و درخت غفلت را آب گرسنگی دهند تا خشک گردد
و درخت توبه را آب ندامت بخشند تا ببار آید و درخت محبت را
آب موافقت دهند تا بالا بر آید و ثمرهٔ مراد حاصل آید بعد ازان
هم درین محل حکایت وفات خواجه معین الدین حسن سجزی
قدس الله سره العزیز فرمود آن شب که آن بزرگوار نقل خواهد
کرد صد و چند کس رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدند
که میفرمودند دوست خدای معین الدین حسن سجزی خواهد آمد
ما باستقبال او آمده ایم چون خدمت معین الدین نقل کرد

در پیشانی

در پیشانی او نبشته پیدا آمد حبیب الله مات فی حب الله شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز درین حکایت بود که بانگ نماز بر آمد شیخ
الاسلام بنماز مشغول شدند خلق دعاگوی باز گشت الحمد
لله علی ذلک

[illegible]

دولت پابوس حاصل شد
مولانا بدر الدین غزنوی و شیخ جمال الدین هانسوی و
عزیزان دیگر بخدمت شیخ الاسلام فرید الملة والدین
حاضر بودند سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند
که حق سبحانه و تعالی ازان روز باز که دنیا را بیافرید بنظر غضب دیده است
~~و خشمناک که جانب او ننگریست~~ انگاه ملایم این معنی فرمود
که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده است که از مومنان دو
چیز می ترسم یکی درازی امل دوم متابعت دنیا و هوای
نفس زیرا که هوای نفس بنده را از حق باز میدارد

ودرازی امل آخرت را فراموش میسازد انگاه فرمود که
بزرگی بود در غزنین ازو شنیده ام که میفرمود دنیا بسوی بازگشت
دارد و آخرت روی بسوی ما بس هر یکی ازانان پسران دارند
بس بر شما باد که فرداء قیامت خواهید که کار کنید نتوانید امروز
درخوف آخرة باشید و آخرت را بسیار یاد کنید انگاه حمد بن
محل فرمود که خواجه سهل عبدالله تستری رحمة علیه آنچه از
مال دنیا داشت همه را در راه خدا تعالی داد مردمان و اهل
خاندان زبان بملامت کشادند که ذره برای قوت و خرج
لابدی نگاه نداشتی فرمود که چه حاجت است که نگاه دارم
برای کسی که میدهم او میداند پس برای چه نگاه دارم انگاه
حمد بن محل فرمود که در اسرار العارفین نبشته دیده ام از
خواجه یحیی معاذ رازی رحمت الله علیه که چون حکمت از آسمان
فرود امی آید سوی دلها آرام نگیرد مگر در دلی که در وی چهار

خصلت

خصلت بود اول انکه حرص دنیا درو پیدا نباشد دویم اندوه نان که
که فرداء چه خواهم خورد سویم حرص و حسد مسلمانان چهارم
دوستی شرف و جاه قرار گیرد و اگر ازین چهار یکی باشند
انجا قرار نگیرد انگاه فرمود که من و برادرم ~~حکایت زهد~~
بهاوالدین ذکریا رحمت الله علیه یکجا بودم حکایت در زهد
میرفت فرمود که زهد سه چیز است در کسی که این نیست
او زاهد نیست اول شناختن حق و دنیا را پس پشت داشتن
دویم خدمت مولی کردن و نگاه داشتن ادب آنرا
سویم آرزومندی آخرت و طلب کردن ان انگاه
بر لفظ مبارک راندند که خواجکان ما تا بخواجه فضیل عیاض
رحمت الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا خود را بیار آید
و در میان عرصات میخرامد بران ترتیب و نیکوئی خود پس
بگوید یارب مرا سزا او یکی از بندگان خود گردان از خدای تعالی

نیاید ای دنیا نه پسندم ترا و اینها را که در متابعت تو بوده
اند پس دنیا را هباء منثور کرده اند انگاه شیخ الاسلام روی بسوی
دعاگو و حاضران کرد و فرمود که خردمند آنکس است که ترک دنیا
مردار کرد تا فردا قیامت برابر او در دوزخ نرود انگاه هم درین
محل فرمود که خواجه مودود چشتی رحمة الله علیه در شرح اولیاء
مینویسد که جمله بدیها در یک خانه جمع ساختند و کلید آن خانه
از دنیا کرده اند پس هر که داناست گرد آن کلید نگردد که همه
بلاها دنیاست انگاه تفسیر امام زاهد در پیش شیخ الاسلام بود
و مطالعه میکردند درین حکایت رسیدند نجی المخففون و هلک
المثقلون یعنی برهند سبکباران و هلاک شوند گرانباران
بعد از ان سخن در ذکر خدای تعالی افتاده بود از همه بزرگتر است
پس چون چنین است چرا باشد که مردم خود را از چنین
نعمت محروم دارد و همه عمر خود را در ذکر صرف نکند انگاه

فرمود که خدای تعالی را بندگان اند که هم در شنیدن نام دوست
مال و جان خود را فدا میسازند چنانچه در اثار تابعین آورده اند
که وقتی درویشی در بادیه مسکن داشت بیست سال در عالم
تفکر استاده بود چون نام دوست بشنید نعره بزد و بیفتاد
چون نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود انگاه هم درین
محل فرمود که اهل سلوک اگر زمانی از ذکر خدای تعالی باز مانند
میگویند که امروز مرده ایم اگر زنده می بودی ذکر مولی از ما
فوت نمیشدی بعد از ان ملایم این معنی فرمود که وقتی بزرگی
در بغداد بود سه هزار بار ذکر الله وظیفه او بود تا روزی از وی
فوت شد از عالم غیب ندا بر آمد که فلان بنده برای نماز جمله
خلایق بر حکم ندا خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شدند
و او را زنده یافتند عجب ماندند و بمعذرت پیش آمدند آن
بزرگ تبسم کرد و فرمود که شما راست آمده بودید و همچنان

ونشسته وخفته وبیدار پاک وجنب از یاد حق غافل نباشد
مگر بوقت قضاء حاجت الکاه همدرین محل فرمود که وقتی
جانب لاهور مسافر بودم بزرگی را دریافتم از حد بزرگ
وصاحب نعمت جون سعادت ملاقات حاصل شد
روی سوی من کرد و گفت که مردم را در ذکر خدای تعالی
شش چیز حاصل میشود اول جون ذکر آغاز میکند دلش
حاضر میشود بجای میرسد که حضرت مقدس را بدل
می نگرد دویم انکه خدای تعالی اورا از معاصی دور میدارد
وهر که در وقت ذکر از معاصی دور نشود علامت آن بود
که او از خدای تعالی دور افتد سویم ذکر حق تعالی بسیار کند
تا شرف دوستی خدای تعالی یابد و دوستی حق در دل او
مستحکم گردد چهارم چون خدای تعالی را مردم یاد کنند او را
خدای تعالی بسیار یاد کند و از شر دیو و پری در امان باشند

بدانید که ندا بود زیرا انجه مرا سه هزار بار هر روز ذکر الله وظیفه
بود و که هر روز از ما فوت شده از عالم غیب ندا بر آمد که فلان
بن فلان در جهان نماند الکاه شیخ الاسلام همدرین
محل فرمود که ذکر مولی همیشه بر زبان داشتن نشان
ایمانست و بیزاریست از نفاق و حصاریست از دیو و حرزیست
اورا از آتش دوزخ الکاه همدرین محل فرمود که در شرح
مشارق بنشته دیده ام که جون مومنان دهان بذکر
مولی باز کنند ندا براید از آسمان که برخیزید و بدل شاد بها
کنید که خدای تعالی کناهان شما بیامرزید الکاه شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راند که وقتی جانب سیوستان مسافر بودم
درویشی را دریافتم در عالم شکر استاده سخن او جز
ذکر حق تعالی دیگر نبود انگه میفرمود که جون سعادت
ابدی در ذکر مولی نهاده اند باید که انکس شب و روز استاده

دلش

پنجم هر که در ذکر خدای تعالی بمیرد ذکر حق در گور مونس او باشد
چون غافل نباشد با ذکر خدا دوست گردد ششم آنکه
ذاکر را در گور عذاب نباشد **حکایت** ملایم این معنی فرمود
که هیچ ذکری برابر کلام الله خواندن نیست و ثمره آن برتر است
از همه طاعتها **حکایت** فرمود شنیده ام از زبان شیخ الاسلام
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
که در خبر آمده است از رسول علیه السلام که سورة الملک را
در توریت نام ماثوره است و بپارسی ماثوره باز دارنده
است عذاب گور را فرمود که در خبر مسطور است هر که در شب
سورة یسین بخواند همچنان باشد که شب قدر را دریافته
است **حکایت** ملایم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد الله الله
بسیار گفتی روزی در راهی میگذشت از موضعی چوبی
بیفتاد بر سر او رسید و سر او بشکست و خون که بر زمین

دیگر برای مستفیدان

افتاد

افتاد نقش الله پیدا می آمد یعنی بحقیقت باید دانست
که بنده در دنیا بهر چه مشغول است همان چیز با او همراه است
اگر در کار آخرت باشد آخرت یابد در آنچه میمیرد در همان
می میرد و بهمان میخیزد **بعد از آن** سخن در دعا افتاده
بود بر لفظ مبارک راند که در فتاوی کبری بخط دیده ام
در باب دعا بروایت ابو هریره رضی الله عنه که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لیس شیء اکرم عند الله
من الدعاء یعنی هیچ چیز نزدیک خدای تعالی گرامی تر از
دعا نیست **حکایت** شیخ الاسلام فرمود که شیخ الشیوخ العالم
خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره العزیز
روایت کرد از خواجه عثمان هارونی رحمة الله علیه در
قوت القلوب مینویسد ان الله یحب الملحین فی الدعاء
المخلصین یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که در

الحاح کنندگان

دعا جهد بسیار کنند بدرگاه خدای تعالی بعد ازان فرمود
که وقتی در ملتان من و برادرم بهاء الدین ذکریا قدس
الله سره یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود چگا
در دعا میرفت آن بزرگ گفت هرکه چهار چیز برگیرد
ایزد تعالی چهار چیز ازوی برگیرد اول هرکه زکوة برگیرد
ایزد تعالی حفظ مال ازوی برگیرد و هرکه صدقه و قربانی
برگیرد حق تعالی عافیت ازوی برگیرد و هرکه نماز ترک گیرد
ایزد تعالی اندر مرگ عیاذا بالله منها ایمان ازوی برگیرد
و هرکه دعا باز گیرد ایزد تعالی استجابت دعا ازو باز گیرد
انگاه همدرین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را
پیش شیران انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش
شیر افتاده ماند هلاک نکرد چون فرمان نبود که او را بکشند
بیرون آمد و سلامتی او ازینجا بود که این اسم اعظم بروی

بود دعا

بود دعا معظم و مکرم اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا دائما
بلا فنا و یا قائما بلا زوال و یا امیرا بلا وزیر و یا صانعا بلا مشیر
انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند هرکه خواهد دشمن خود را
دفع کند این دعای پیوسته بخواند **انگاه** شیخ الاسلام چشم
پر آب کرد و فرمود که دشمن همین نفس اماره است و ابلیس
لعین خدمت شیخ الاسلام درین فواید بود که بانگ
نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند خلق و دعا
گو باز گشت الحمد لله رب علی ذلک

فضیلت ماه ذوالحجه

دولت پایبوس حاصل شد سخن در فضیلت ماه ذی
الحج افتاده بود شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در اوراد
شیخ الشیوخ خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز آمده است بروایت ابو هریره رضی الله عنه

هرکه دو رکعت نماز در اول شب ماه ذوالحج بگذارد در رکعت اول فاتحه
و قل یا ایها الکافرون یکبار و در دویم فاتحه و اخلاص یکبار
حق تعالی ثواب حج در نامه اعمال او بنویسد انگاه شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راند که وقتی جوانی فاسقی بدکرداری گناه
کاری نقل کرد خلق از سبب او در تاسف بودند که حال آن
جوان در تنگنای لحد چگونه خواهد بود انگاه همدرین بزرگی
از بزرگان اورا بخواب دید و پرسید که خدا تعالی با تو چه کرد
گفت انزمانکه مرا در گور فرود آوردند خلق باز گشت
و فرشتگان با عذاب درآمدند که با عمودهای آتشین بر من زنند
و مرا عذاب کنند فرمان آمد از ان زنده که نمیرد و آن
پاینده که فنا نپذیرد دست ازین بنده بردارید که ما اورا
مزید دم و جای او در بهشت دادم که یکی از حج کنندگان است
فرشتگان عذاب دست از من بو باز داشتند و در

حضرت

حضرت بادشاه بی نیاز عرضه داشت کردند که الهی این جوان
فاسق و مرائی و گناهکار بود چه نیکی ازو در وجود آمد که اورا
بیامرزیدی فرمان آمد یا ملائکه همچنین است که شما میگوئید
اما این جوان در شب اول ماه ذی الحجه دو رکعت نماز گذارده
بس اورا از برکت آن بیامرزیدم انگاه همدرین محل فرمود که
از وهب بن منبه رضی الله عنه آمده است که حق سبحانه و تعالی
فرستاد بر موسی پیغامبر صلواة الله علیه و سلام مهتر جبرئیل
علیه السلام بیاورد و گفت ای موسی مر ترا و امتان ترا
بهتر ازین کلمات هیچ عبادت نیست بس قوم خود را بگو که
هرکه در دهه ماه ذی الحجه بدین کلمات گفتن باشند و این
کلمات را هر یکی صد بار بگویند چنانستی که دوازده هزار بار
تورات خوانده باشند و گوینده این کلمات را ده هزار نیکی
در نامه اعمال او بنویسند و ده هزار بدی دور کنند و پاک گردانند

و هزار فرشته بروی صلواة فرستند و عمل او از عمل اهل
زمین فاضلتر باشد انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
که در عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
مینویسد بروایت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه
در کتاب بنشته است که این کلمات در انجیل منزل بود
از آسمان فرود آمده و به برکت این کلمات نابینا شده
نوری دید که در خانه فرود می آید بعد از ان شیخ الاسلام
فرمود هر که حرمت و تعظیم این کلمات نگاه دارد اثر ان
بیند که ان نابینا دید ان الله تعالی کلمه اول در روز اول
صد بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ذو الجلال والاکرام
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و کلمه دوم در روز دوم
صد بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا

و تراحیا قیوما دائما

احدا صمدا فردا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا کلمه سوم در روز
سوم صد بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
احدا صمدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد کلمه چهارم
روز چهارم صد بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
و هو حی لا یموت
کلمه پنجم در روز پنجم صد بار بگوید حسبی الله و کفی سمع الله لمن
دعا لیس وراء الله المنتهی سبحان الله من لم یزل و لا یزال بار رحیما کریما
من اعتصم بالله نجی
علیما بعد از ان بروز ششم باز از سر گیرد و همچنین ترتیب
خواندن نگاه دارد بعده هر که در عشره متبرکه ماه ذی الحجه
دو رکعت نماز بگزارد و پیش از خواب و بهتر بخوانند در
هر رکعت فاتحه یکبار و انا اعطیناک الکوثر و سوره اخلاص
هر یک یکان بار حق تعالی او را چندان ثواب دهد که
جز خدای تعالی آنرا کس دیگر نداند و گزارنده این نماز از

از جهان بیرون رود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد از ان
شیخ الاسلام همدرین محل غلام ابن جعفی فرمود که شیخ
سعد الدین حمویه رحمة الله علیه را در خواب دیدند پرسیدند
کیفیت حال تو فرمود که خدای تعالی بیامرزید و بدله عطای عینی
وظیفه باقی ثواب برانداز آن طاعت ارزانی داشت
اما بدله این چهار رکعت نماز که در شب اول از ماه ذی
الحج گزارده بودم چندان ثواب داوند که از اجر خدای تعالی
کس دیگر نداند شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند هر که
در شب جمعه و یا در روز جمعه که داخل عشره مبارکه ماه
ذی الحج است شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی
فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار بعد از فراغ نماز ده بار
صلوة بگوید و بعد از صلوة این کلمات بگوید لا اله الا الله
الملک الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که

از احد

از احد و نهایت نباشد یک لک و بیست و چهار هزار پیغامبر را
ثواب بدهد و تا سال دیگر بروی هیچ گناهی ننویسند بعد از ان
شیخ الاسلام فرمود که یاری بود از یاران من از جمله صالح
و صاحب نعمت او این نماز بگزاردی چنانچه نقل کرد بعد از
نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمود
که از برکت آن نماز گناهان اول بخشید و بیامرزید بعد از ان
شیخ الاسلام فرمود که در اوراد شیخ الشیوخ خواجه معین الدین
حسن سنجری رحمة الله علیه نبشته دیده ام از رسول علیه
السلام که هر که سورة والفجر در ایام عشره ذی الحج بخواند حق
تعالی آن بنده را بیامرزد و هر که در جمله روزهای ذی الحجه
بخواند از آتش دوزخ خلاص یابد انگاه همدرین محل فرمود
که بعد از نقل شیخ الاسلام خواجه معین الدین حسن سنجری
رحمة الله علیه را در خواب دیدند پرسیدند که حال موت

زاوده سورة والفجر
در عشره ذی الحجه
بلکه در تمام ماه ذی الحجه

و عذاب گور و سوال منکر و نکیر چگونه بود فرمود که همه بفضل
خدای تعالی آسان شد اما چون مرا در حضور بردند سر سجده
نهادم ندا بر آمد ای معین الدین سر بر کن سر بر کردن نتو
انستیم فرمان شد که چرا چندین می ترسی گفتم الهی از
ترس جباری و قهاری تو فرمان آمد که ای معین الدین
آنکس که در دهه اول ماه ذی الحج سوره الفجر خوانده باشند
او را با ترس چکار هر خبر ترا با مریدم و یکی از واصلان
خویش گردانیدم انگاه همدرین محل فرمود که در
خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم هر که در روز عشره ماه
ذی الحج شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در رکعت اول
بعد از فاتحه والعصر یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه لایلاف
قریش یکبار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
یکبار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار پس

چون

چون از نماز فارغ شود دو رکعت دیگر بگزارد و بخواند در دو
رکعت فاتحه یکبار و اخلاص سه بار پس اگر جمله خلایق جمع شوند
ثواب این نماز بیان نتوانند کرد انگاه همدرین محل فرمود
هر که در شب عرفه ماه ذی الحج دو رکعت نماز کند بخواند در هر یکی
بعد از فاتحه آیت الکرسی صد بار حق تعالی فرمان دهد تا ثواب
هزار حج در نامه اعمال او بنویسند انگاه فرمود که وقتی در اجمیر
مسافر بودم چند روز در روضه خواجه معین الدین حسن سنجری
قدس الله سره العزیز معتکف بودم و آن سعادت را غنیمت
پنداشتم چنانچه شبی از شبهای عرفه این نماز هما بجا بگزاردم
نزدیک روضه مخدوم جهانیان خواجه معین الدین حسن
سنجری قدس الله سره العزیز فرا گرفتم و در کلام الله
خواندن مشغول شدم ثلثی از شب گذشته بود که پانزده
سیپاره بخواندم و در سوره الکهف یا سوره دیگر یاد ندارم

والله اعلم حرفی مرا ترک شده بود از روضهٔ حضرت معین
الدین رحمة الله علیه آواز برآمد که ای فریدالدین حرفی گذاشتهٔ
باز از سر بخوان و آنرا اعادت کن باز آنرا از سر خواندن
گرفتم دوم باز آواز بر آمد که نیکو میخوانی فرزند خلف همچنین
می باید انگاه چون ختم تمام کردم سر در قدم خواجه در پایان
روضهٔ مبارک نهادم و بگریستم و مناجات کردم و گفتم نمیدانم
که از کدام طایفه ام از آمر و زیدگانم و یا از راندگان همین که
این اندیشه در خاطر من بگذشت آواز از روضه بر آمد که مولانا
فرید الدین کسی که این نماز بگذارد تحقیق او از امر زیدگان است
انگاه سر در قدم خواجه آوردم [redacted]
بعد از مدتی از انجا بیرون آمدم باز گشتم اما با نعمت
فراوان از پایان قبر حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری
رحمة الله علیه با فتح اکبر هر موی بر تن زبان و اگشته باشم بیان

نتوانم

نتوانم کرد انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر
که در روز عرفه چهار رکعت نماز بگذارد میان نماز پیشین
و نماز دیگر و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه
بار بعد از فراغ هزار بار اخلاص بخواند پس داده شود
او را هر چه از خدای عزوجل بخواهد بیابد انگاه فرمود
که در روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ماشاء الله لا یسوق بالخیر الا
الله بسم الله ماشاء الله لا یکشف السوء الا الله کل رحمة من الله ما
الله الخیر کله بید الله بسم الله ماشاء الله لا یعرف بالسوء الا الله
بسم الله ماشاء الله کان من نعمة فمن الله حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم میفرماید که در روز عرفه پیش از غروب آفتاب این
کلمات را صد بار بگوید منادی فرماید حضرت عزت ذو الجلال
که خشنود کردانید مارا ای بنده سوال کن بر من آنچه میخواهی تو
دهم پس هر آن بنده که این کلمات بوقت آنکه از خواب بیدار

شود یا در وقت خفتن بگوید حضرت عزت آن بنده را
نگاه دارد از بلاها و حرزی باشد او را از شر شیطان
بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در شب عید
اضحی چون از نماز فارغ شود خطبه بشنود بعد از خطبه چهار رکعت
بگذارد در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره سبح اسم بخواند
و در رکعت دوم والشمس سوم فاتحه و الضحی یکبار بخواند و در رکعت چهارم
فاتحه یکبار و اخلاص یکبار بخواند انگاه شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند در اوراد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز آمده است از حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت نماز بعد از عید
اضحی بخواند چون در خانه آید بگذارد و بخواند در هر رکعتی
فاتحه یکبار و الشمس پنج بار آن بنده شریک گردد
در حج و عمره ایشان حضرت عزت ذو الجلال برکتی دهد در مال او

بعد ازان

والله اعلم که در اوراد قصه
شب عید چیست یکبار ده
سهروردی ... شیخ ...
باشد در لفظ خطبه ...

بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز در اوراد خود نبشته است هر که در آخر
روز ماه ذو الحج این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال
نگاه دارد و در امان عصمت خداوند جل و علا باشد
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت من عمل فی هذه
السنة مما نهیت عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی
بقدرتک علی عقوبتی الی ودعوتنی الی التوبة بعد جرأتی
اللهم انی استغفرک یا غفور فاغفر لی وما عملت من
عمل ترضاه لی ووعدتنی علیه التوبة فتقبله منی ولا تقطع
رجائی یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنة و
قنی شرها برحمتک یا ارحم الراحمین انگاه شیخ الاسلام فرمود
که بزرگوارم شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره میفرماید
از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت

نماز بگذارد در آخر روز ماه ذی الحج بگوید در هر رکعتی بعد از
فاتحه چند آیت قران و بعد از سلام هفت بار این دعا
بگوید حق تعالی او را بیامرزد و هر چه دران سال گناه کرده باشد
آن همه ببخشد و عفو کند شیخ الاسلام درین فواید بود که بانگ نماز
برآمد بنماز مشغول شدند خلق دوعاگوی بازگشت الحمد لله علی
ذلک

دولت پابوس حاصل شد سخن در اختلاف مذاهب افتاده
بود شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که مذاهب جمله چهار است
و هر چهار برحق است رحمت الله علیهم مردم را باید که برین
چهار مذهب شک نیارد تا مسلمان پاک باشد باید
که بالقطع و یقین بداند و اعتقاد کند که مذهب امام اعظم
حق است و از همه فاضلتر و مذهب دیگر پس روند زیرا که
اول مذهبیست که در عالم بنا کرد امام اعظم ابو حنیفه کوفی

والله اعلم ... بعد ... و دعاگوی ... خلق ... چه ... ند ... ذو ... ست

بود رحمة الله علیه افضل المتقدمین و اما عند الله یکی نیست از
در فروع که ~~یکیان را اعتقاد باید کرد و مکر~~ که مذهبی که
ما دارم آن بر صواب است که احتمال خطا ندارد زیرا که مذهب
مخالف خطاست احتمال صواب ندارد اما انکه گفته اند بعضی
که هر چهار مذهب برحق است مراد ایشان انست که هر چهار مذهب
بر سنت و جماعت بوده اند و هیچکس ازان مجتهدان میل
بهوای نفس و بدعت نکرده اند متابعت کتاب خدا تعالی
و سنت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کرده اند بعد ازان
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در فتاوی ظهیریه
صاحب فتاوی نبشته است که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی
رحمة الله علیه چون حج آخرین بگذارد با نفس خود اندیشه
کرد شاید که بار دیگر حج گذاردن قادر نشوم پس در
خواست کرد که در خانه کعبه شرفها الله و عظمها که در باز کنند

تا بکنب من خدای تعالی را بندگی کنم گفتند ای امام مسلمانان
این کاریست که پیش از تو کسی را میسر نبوده اما چون تو سابقی در عالم
و مردمان بتو اقتدا میکنند در بار خواهم کرد بار کردند امام در درون
رفت و در میان دو ستون بایستاد و پای چپ بر پشت
پای راست نهاد و نیمی قران بخواند و رکوع کرد و سجود نمود
باز استاده شد انگاه پای چپ بر پای راست نهاد و نیمی قران
دیگر بخواند و رکوع و سجود آورد و چون سلام گفت مناجات کرد
بار خدایا نکرده ام حق عبادتی و نشناختم ترا چنانچه حق شناختن
عبادت تست به بخش مرا و نقصان خدمت مرا بکمال قدرت خود ببین
پس هاتف آواز داد که ای ابو حنیفه بدرستی و راستی
که بشناختی مرا و اخلاص کردی تو با من در شناختن بیامرزیدم
ترا و مر انکسی را که پس روی تو کنند و کسی که در
مذهب تو باشد تا قیامت انگاه شیخ الاسلام چون

بی

این حکایت تمام کرد فرمود والحمد لله که ما در مذهب او ایم
هم درین محل فرمود که بروایت اسماعیل رضی الله عنه
که فرمود امام محمد حسن شیبانی رحمت الله علیه را در خواب
دیدم بعد از وفات پرسیدم که حضرت عزة با تو چه کرد امام
محمد گفت مرا بیامرزید و فرمان بر آمد که اگر میخواستم ترا عذاب
کنم پس علم بتو نسپردم اسماعیل گفت که من پرسیدم
امام ابو یوسف قاضی کجاست امام محمد گفت میان من
و میان او انقدر فرقست که میان زمین و آسمان پس
پرسیدم که امام اعظم ابو حنیفه کوفی کجاست گفت هیهات
هیهات جای امام اعظم ابو حنیفه کوفی در اعلی علیین است
بعد از ان حکایت در فرق مذهب افتاد که بهتر کدام
است شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت هیهات هیهات
هیهات من نام امام اعظم را نتوانم گرفت اما امام را شاگردی

بود امام محمد حسن شیبانی از زمانکه امام محمد سوار شدی امام
شافعی بر کاب رفتی پس ازینجا معلوم توان کرد که
چندین فرق میان این دو مذهب است انگاه
شیخ الاسلام فرمود که وقتی قاضی حمید الدین ناگوری و خواجه
و خواجه قطب الدین بختیار اوشی و شیخ جلال الدین تبریزی
و شیخ بدر الدین غزنوی در مسجد جامع دهلی چند روز معتکف بودند
بوده اند هر یکی دو کار ختم قران بر خود در روز و شب وظیفه کرده بودند
چنانچه شبی از شبها رو بیکدیگر کردند و فرمودند که اگر توانیم
بیکپای استاده حق تعالی را عبادت کنیم یعنی در دو رکعت
ختم قران کنیم همه برین شدند چون شب در آمد قاضی
حمید الدین ناگوری پیش رفت و ایشان بدو اقتدا کردند
و هر همه بیکپای استاده شدند قاضی حمید الدین در یک رکعت
ختم قران کرد و چهار سیپاره زیاده خواند و در دوم رکعت
ختم

حکایت امامت قاضی حمید الدین ناگوری و در نقل و اقتدا [illegible] خواجه قطب الدین بختیار و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بدر الدین غزنوی در جامع مسجد دهلی [illegible] ختم کردن ۱۲

ختم و دوم تمام کرد و سلام نماز بداد انگاه بایستادند و دست بدعا
بردند و مناجات کردند که الهی هیچ عبادت لایق حضرت تو
نکرده ام پس ببخش ما را و نقصان طاعت ما را بکمال رحمت
خویش بپذیر از گوشه مسجد آواز بر آمد که ای دوستان ما بهتر
در است که نیکو شناختید ما را خدمت کردید و همه نیکو بجا آوردید
پس شما را بیامرزیدم و آنچه مطلوب شماست بشما دادیم بعد ازان
این بندگان ازینجا متفرق شدند و هر جانبی مسافر گشتند انگاه
سخن دران افتاد که سجره مذهب باید داشت که بحضرت الوهیت
بجنید واسطه می شوند انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
چنانچه مرید را سجره پیران خود یاد باید داشتن فریضه است
همچنان سجره مذهب نیز یاد باید داشت بعد ازان
فرمود که اگر ترا پرسند که تو در مذهب کیستی بگو در مذهب
امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و اگر پرسند امام اعظم

مذهب از که داشت جواب بگو از امام حماد رحمة الله علیه
و امام حماد از امام علقمه و امام علقمه از ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از
عبدالله مسعود و عبدالله مسعود از ابوهریره و ابوهریره
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم و پیغامبر علیه السلام از مهتر
ابراهیم خلیل الله و ابراهیم خلیل الله از مهتر شیث علیه السلام
و مهتر شیث از مهتر آدم صلوات الله و رضوان الله علیهم داشت
بعد ازان حکایت در ادعیه افتاد شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که مومن را باید که از دعا و آیات هیچ وقت خالی
نباشد و پیوسته در یاد حق بود تا در امان باری تعالی باشد
آنگاه شیخ الاسلام فرمود که نماز تهجد بر رسول علیه السلام فرض [برای تهجد]
آمده بود در حق ما سنت است و آن نماز هشت رکعت است
نزدیک سحر بگزارند هرچه داند قرات معین نیست اما دران کوشند
که قرات دراز باشد که درین نماز حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه

علیه وسلم قرات دراز خوانده است بعد ازان شیخ [برای نماز تهجد]
الاسلام ملام این معنی بر لفظ مبارک راند که وقتی بزرگی
بود از بزرگان دین نام او شیخ قطب الدین یحیی شیرازی
کفشندی مردی از حد بزرگ بوده است وقتی نماز تهجد
ازو فوت شد خدمت ایشان را درد زانو پیدا گشت
چند روز بدان درد مبتلا بود درگرد خود برآمد که درد زانو از کجا
در سر آن بزرگ ندا دادند که نماز تهجد فوت کرده
بودی همین بار آورد که بدین درد مبتلا شدی پس آخر [بار یعنی ثمره]
ازو معلوم شد که بیش ازین یکبار نماز تهجد فوت
شده بود آنگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در [برای ورد سلطانی]
اوراد شیخ الاسلام خواجه معین الدین حسن سنجری
قدس الله سره العزیز من نوشته دیده ام بروایت
ابن مسعود رضی الله عنه هر که دو آیت سوره بقره بر

عمل حصار شب و روز

ترتیب بخواند چهار آیت اول آیت الکرسی و دو آیت
میانه هر روز بخواند شیطان دران خانه نرود تا روز
دیگر و اگر در شب بخواند در نرود تا بشب دیگر آنگاه
شیخ الاسلام فرمود که هر کرا درویشی رسد بسیار گوید
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آنگاه فرمود که در
بخدمت شیخ المشایخ خواجه قطب الدین بختیار اوشی
قدس الله سره العزیز حاضر بودم که آینده بیامد و روی
بر زمین آورد فرمان شد که بنشین بنشست و عرضداشت
کرد که معاش بغایت تنگ دارم خواجه قطب الدین بر زبان
مبارک راند که کلمه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بسیار بگوید که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
مرویست هر که این کلمه بسیار بگوید حق تعالی او را از آفت
درویشی نگاه دارد پس بر تو باد که این کلمه بسیار بگوی

برای فقر و تنگی

تا ازین آفت برهی آنگاه شیخ الاسلام فرمود که در کتاب
فقه ابو اللیث سمرقندی نبشته است که عجب دارم از چهار
گروه که از چهار چیز غافل باشند اول ازان گروه که بغم
گرفتار باشند چگونه نگویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید خود خبر میدهد
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین بعد ازان
فرمود که مهتر ایوب علیه السلام چون ببلاء کرمان گرفتار
شده بود آن روز که وعده نجات او شد مناجات کرد از حضرت
عزة فرمان آمد که این کلمات را بسیار بگوید لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین مهتر ایوب علیه
السلام این تسبیح را چند روز ملازمت نمود حق تعالی
او را ازان بلا خلاص داد و از غم نجات بخشید آنگاه
شیخ الاسلام فرمود که هارون رشید را الخطائید کرده بر ده

برای دفع غم

برای دفع ترس

بودند درین بودند که او را هلاک کنند باشد که بزرگی بر سر وقت
او رسید و او را غمگین یافت و از احوال او باز پرسید
آخر چون روان شد همین ایت را بیاموخت چند روز
این آیت را ملازمت نمود خلاص یافت دویم عجب دارم
از آن گروه که از کسی بترسند و نگویند حسبنا الله نعم الوکیل
نعم المولی ونعم النصیر زیرا که حق تعالی در کلام خویش میفرماید
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء انگاه شیخ
الاسلام فرمود که وقتی پادشاهی ظالم نفس خویش بود برای ظالم
بخند او را در سر افتاد که دعوی خدایی بکند خاک در دهن او
گفت آن حیله کنم که بر من این فن مستقیم گردد وزیر
مکاره او داشت او گفت دو چیز رای گویم اگر بکنی اول بار
اندیشه بکن که توانی کرد انگاه بگویم گفت درین شهر فلان
گران و دانشمندان بسیارند بگو تا ایشان را از میان برگیرند

چون ایشان نمانند اسلام را کسی نداند هر چه تو دعوی کنی
هر یکی استوار دارد آن پادشاه همچنان کرد هر جا که دانشمندی
و ذاکری بود از میان برگرفت هر یکی را بقتل رسانید
الغرض چون در میان ایشان کسی نماند گفت اکنون
چکنم وزیر گفت یک چیز دیگر بکن آنچه اهل کتاب اند که ایشان
علم منسوب‌اند ایشان را نیز از میان دور کن پیشتر هر چه یکی را
انگاه این طایفه را نیز از میان برگرفت مسلمانان آن
شهر بضلالت مبتلا گشتند آن پادشاه از دین برگشت
بدعوی باطل مشغول شد الغرض بزرگی از مریدان خواجه
حسن بصری بود همدران میان اهل کتاب گرفتار شده بود
این کلمات بسیار گفتی قضا را او را [illegible] پادشاه آورده
بودند بر فور آن پادشاه بدیدن ایشان از تخت فرود آمد
و معذرت بسیار کرد و فرمود که او را باز نا کنید و بخلعت خاص

مشرف گردانید تمام خلق پرسیدند که این چیست که در حق
او مرحمت میکنی پادشاه گفت انزمان که این بزرگ را
بیاورند دو مار بزرگ اژدها از پهلوی او بر آمدند که یک
لب در آسمان و دویم در زمین و آتش از لعاب و از دهان ایشان
بیرون می آید و میچکید و خواستند که مرا با تخت و در بر بندند
عجز کردم دست ازین بزرگ بداشتم انگاه ازان بزرگ
پرسیدند که ترا از چه خلاص شد گفت من این کلمه بسیار
میگفتم حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر انگاه
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که این کلمه را مداومت
نماید هیچکس را مجال آن نباشد که با وی بدی کردن تواند
ازبرکت این کلمه انگاه فرمود که سیوم عجب دارم ازان
گروه که از کسی در خطر باشند واین کلمه بگویند وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حق تعالی

فرموده

برای ... ضرر

فرموده است فوقیه الله ان الله بصیر بالعباد سیات
ما مکرو بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که خواجه حسن بصری
رضی الله عنه وقتی پیش حجاج یوسف برفتی و حجاج سو
گند خوردی که من از هیچکس چندان باک ندارم که از
خواجه حسن بصری رحمة الله علیه انزمانکه او می درآید در
تمام اندام من لرزه می افتد گویا که ذره ذره خواهد گرد
بعد ازان فرمود که چهارم عجب دارم ازان گروه که رغبت
کنند به بهشت ونگویند ماشاء الله ولا قوة الا بالله زیرا که
حق سبحانه وتعالی فرموده است فعسی ربی ان یؤتین
خیرا من جنتک بعد ازان فرمود که در اثار تابعین آورده
است که وقتی جوانی بود از حد فاسق پیوسته در معصیت
بودی اما بوقت خفتن و وقت سحر کلمه ماشاء الله لاقوة
الا بالله بسیار گفتی بعد از نقل او را در خواب دیدند که در میان بهشت

برای بسیار گناهان

متحیر اند تعجب نمودند و از وسوال کردند که این دولت از کجا
یافتی گفت من بدمرد و فاسق بودم ولی یک کار میکردم
که در وقت صبح و خفتن کلمه ما شاء الله ولا قوة الا بالله
بسیار میگفتم هر سعادتی که یافتم ازین کلمه یافتم انگاه
شیخ الاسلام درین حکایت بودند که سخن در ترس منکر و
نکیر و تنگی گور افتاد شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندکه مردی
از عبد الله ابن عباس پرسید رضی الله عنه که قوی می ترسیم
از عذاب گور و سوال منکر و نکیر گفت من ترا بیاموزم چیزی
که اگر بکنی هرگز نترسی و آن اینست که هر که در شب جمعه دو
نماز بگذارد بعد از فاتحه در هر رکعت سوره اخلاص صد بار
بخواند پس سبب امان تو باشد از سوال منکر و نکیر بعد ازان
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که امروز در چند شب جمعه با ان
دو رکعت نماز ملازمت نمود در شرح اولیا منسوب بر آمد

براي منکير و نکير

جون

چون نقل کرد او را در خواب دیدند و پرسیدند که حق تعالی
با تو چه کرد از منکر و نکیر چگونه رستی گفت ان زمانکه منکر نکیر
با هیبت بیامدند و از من سوال کردند من از سوال ایشان
درماندم خواستند که عمود نار آتشین بر سر من بزنند فرمان
از حضرت حق جل و علا در رسید که دست ازین بنده بدارید
که من او را بیامرزیدم انگاه دست از من باز داشتند انگاه
احمد بن محل فرمود که وقتی بعضی مردمان از عبد الله رضی الله
عنه پرسیدند هل عندک فی حفظ القرشی قال نعم یعنی
هست چیزی نزدیک تو که از ضغطه گور نگاه دارد گفت آری
گفتند بگو فرمود که هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد بخواند
در هر رکعتی بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض پانزده بار ازین
سبب امان تو باشد از ضغطه گور انگاه شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که وقتی بزرگی پیش شیخ المشایخ خواجه

براي گور ضغطه

ضغطه بدر

قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بود
بزرگان صدور و مشایخ کبار بخدمت حاضر بودند حکایت در
ترس گور میرفت مولانا شهاب الدین قریشی مفتی شهر
دهلی هم حاضر بود گفت آری در کتاب فقه مینویسند هر که این
چهار سوره بعد از نماز شام بخواند یکی سوره واقعه و سوره
والليل و سوره والضحی والم نشرح که آنکس را امان باشد از
ترس گور و تنگی معاش نه بیند بعد ازان شیخ الاسلام
که وقتی یک درویشی از خاندان چشت نقل کرد چون اورا
در قبر سپردند فرشتگان بسوال در آمد جواب بگفت و در قبر
او روشنائی پیدا شد و چندان فراخی پیدا شد که تا نظر کاه
کند بپایان نرسد اورا در خواب دیدند و پرسیدند که خدا تعالی
با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید و بخششها فراوان کرد که
که آنرا حد و نهایت نبود و فرمان آمد که من ترا خواندن آن

سورها

بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که در آثار مشایخ آمده است
هر که درود و صلواة بر رسول علیه السلام بفرستد همچنان
از گناهان پاک گردد که گوهی این زمان از مادر پا
زاده شده است و صد هزار نیکی در نامه اعمال او بنویسند
آنگاه هم درین محل شیخ الاسلام فرمود که وقتی خواجه
یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه در هر شبی سه بار درود
که وظیفه او بود شبی از وی فوت شد ماتم خود بداشت چنانچه
برای مرده تعزیت بنشینند بنشست مردمان آمدند و ازان
حال سوال کردند که این ماتم از کجاست فرمود که امشب
وظیفه درود از من فوت شده است این ماتم ازانست که
ازان سعادت محروم مانده ام خواجه درین سخن بود که
هاتف غیب آواز داد که ای یحیی هر روز و هر شبی که ترا
ثواب درود میدادم امروز ازان صد چندان ثواب بخشیدم

وترا از جمله بندگان درود گو نوشتم بعد از آن شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و های های بگریست و بر زبان مبارک راند
که آری هر که یافت از مجاهده و خدمت یافت چنانچه
گفته اند هر که را مجاهده است مشاهده نمودن راست انگاه
فرمود که وقتی خواجه ثنائی علیه الرحمة رسول خدا علیه السلام را
در خواب دید که روی مبارک خویش از وی پنهان میکند
خواجه ثنائی بدوید و بپای مبارک رسول خدا افتاد
و بوسه داد و گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد از
کجاست که خود را از من پنهان میکنی خواجه عالم او را در کنار
گرفت که ای ثنائی تو چندان درود و مدح مرا کرده که من
از تو شرمنده ام که بکدام روی ثنائی به بینم انگاه
شیخ الاسلام های های بگریست و فرمود سبحان الله که
بندگان اینان اند که از طاعت ایشان رسول خدا شر
منده

منده است پس صد هزار رحمت خدا بر جان ایشان باد
که این نوع باشند و همین بمیرند و همین برخیزند بعد از آن
شیخ الاسلام محمد بن محل فرمودند که طایفه جهودان گرسنه
بودند مسلمان بیامد و از ایشان درخواست کرد محمد بن
امیر المومنین علی رضی الله عنه پیدا شد این جهودان برای
تسخر درویش را گفتند که شاه مردان می آید برو
از و بخواه آن درویش گفت کجاست گفتند اینک می آید
انگاه آن درویش برفت و دست امیر المومنین علی بگرفت
و سلام بگفت و حال فقر و فاقه خود پیش امیر المومنین علی
عرض کرد امیر المومنین کرم خود دیدند هیچ نبود قیاس کرد
که جهودان برای تسخر بر من فرستاده اند که این چیزی نداد
الغرض امیر المومنین علی رضی الله عنه دست آن مرد بگرفت
و بر کف دست او ده بار درود فرستاد و گفت مشت بر بند

وبر واو منت بر بست و پیش ایشان بیامد ایشان گفتند
چیزی یافتی گفت چیزی نیافتم اماده بار درود بر مصطفی
صلی الله علیه وسلم فرستاد و بدین دست دمید ایشانرا
پیش شیخی بنمود الغرض گفتند که باز کن چون باز کرد ده
دینار زر بر دست او شده است آن روز چندین هزار جهودان
مسلمان شدند بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی
هارون رشید نور الله مرقده را زحمت صعب شده بود چنانچه
یکسال و شش ماه گذشته بود و در حالهٔ نزع در آمد قضارا
شیخ ابوبکر شبلی رحمت الله علیه در پیش در میگذشت این خبر
بسمع هارون رشید رسید که خواجه ابابکر شبلی میگذرد کسان را
بفرستاد که روی هارون رشید به بیند چون خواجه ابابکر شبلی
روی هارون بدید گفت خاطر جمع دار که نیکو شدی
یکبار درود بخواند و بهارون دمید و دست فرو آورد در حال

هارون

هارون رشید از زحمت نیکو شد و آخر معلوم شد که یکبار
درود گفته بود ندا از برکت آن درود صحت یافت
بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند می باید درود بسیار
بفرستد و اگر هیچ درود بفرستد بهتر بود که این درود بهترین
از همه درودهاست و فاضلتر اگرچه درود یکی است اما در هر
درود فضیلت دیگر است ه درود اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد من
لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب و ترضی من الصلوة علیه ان یصلیا بر
وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا ان یصلی
بالصلوة علیه بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند ان نصلی
که این از سبب آن گفتم که مولانا فقیه ابوالحسن زید رحمت
الله علیه امام شافعی را در خواب دید و پرسید که حق تعالی
با شما چه کرد امام شافعی فرمود که حضرت حق جل وعلا

بیامرزید مرا از برکت این پنج درود که بر خواجه عالم پیغمبر فرستادم
امادویم فضیلت آنست که روزی حضرت محمد مصطفی
علیه السلام نشسته بودند و یاران گرد بر گرد بودند چنانچه
امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله طرفی استاده بود جوانی آمد
خواجه عالم علیه السلام فرمان داد تا بالا دست از ابوبکر صدیق
بنشیند حضرت صدیق متامل شد و یاران دانستند مگر خواجه
آنحضرت
خضر است علیه السلام روی بسوی ابوبکر کرد و گفت ای صدیق
این مرد کیست صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر این خضر
جوان طعام و آب نمیخورد و هیچ کار دیگر مشغول نمیگردد بجز
درود رسول علیه السلام فرمود که آب و طعام میخورد و بمصالح
خویش مشغول می باشد اما یک بار درود بر من شب میفرستد
و یکبار درود در روز و هم بدین طریق که بالا گفته شد میخواند
انگاه شیخ الاسلام ثمره این فواید بود که بخدمت پنج نفر
درویش

درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند که مسافریم خرج
ومهمان شدند بنشستند عرض داشت کردند که مسافریم خرج
خانه کعبه نداریم اگر خرج راه تعیین شود تا بخاطر جمع بدل فارغ
روان گردیم شیخ الاسلام چون این بشنید در تفکر شد و انگاه
سر در مراقبه کرد تا دیری بود سر بر آورد و چند خسته سفال در پیش
بود بستد و چیزی بر وی بخواند و بر دست ایشان داد درویشان
را تحیری پیدا شد ضمیر روشن که بخدمت شیخ الاسلام بود
دریافت و روی بر ایشان کرد و فرمود که به بینید چون
نظر کردند تمامی سفال دینار زر گشته بود بعد از ان
سخن در آیت الکرسی افتاده بود شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که آنروز که این آیت منزل شد هفتاد
هزار فرشته مقرب که بر گرد کرسی می باشند برابر مهتر
جبرئیل علیه السلام فرود آمدند حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم ببستد و با هزار اعزاز و اکرام بر سر و دیده نهاد آنگاه
مهتر جبرئیل علیه السلام فرمود یا محمد فرمان شد هر آن
که از بندگان من آیت الکرسی بخواند هر حرفی که درین آیت
است پس بهر حرفی هزار سال ثواب بنام او ثبت فرماید
و هر فرشته که نزدیک کرسی است خواننده این آیت
را ثواب بدهم و او را از مقربان درگاه خود گردانم بعد ازان
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که فتاوی ظهیری نبشته دیده ام
از رسول علیه السلام هر که آیت الکرسی بخواند و از خانه بیرون
آید حضرت عزت فرمان دهد فرشته را تا هر زمان نگاه دارد
که از بیرون بخانه باز آید و آمرزش بخواهد بعد ازان فرموده که
شنیده ام از زبان مبارک خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره هر که این آیت الکرسی را بخواند
در درون خانه برود حضرت عزت ازان بنده آفت
درویشی

درویشی دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نبشته
دیده ام که وقتی در بغداد در خانه درویشی چند نفر دزد آمدند
و سر درون خانه او کردند باشد که آن درویش آیت الکرسی
خوانده بود و بر وی دمیده همین که در وان در آمدند همه
بفرمان خدا تعالی کور شدند آن درویش بیدار شد در
حال این معاینه کرد و بیرون آمد پرسید که شما کیانید
گفتند ما دزدانیم بدزدی در خانه شما در آمدیم ای بزرگوار
ما را همه کور شدیم اگر دعائی بکنی ما چشمها یابیم و ازین کار
توبه کنیم و بر دست شما مسلمان میشویم آن بزرگ
تبسم کرد و فرمود که چشم باز کنید چون چشم باز کردند
بفرمان خدا تعالی همه بینا شدند و توبه کردند و مسلمان شدند
الحمد الله علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد سخنی

در دعا افتاده بود شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در رو دفه
امام محمد شیبانی نبشته دیده ام بروایت محمد جعفر صادق
رضی الله عنه که از رسول علیه السلام آمده است هرگز
غمی و یا مهمی پیش آید و یا کاری بزرگ که قابل اصلاح
نباشد نماز بامداد بگذارد صد بار بخواند لاحول و لاقوت
الا بالله العلی العظیم یا قدیم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد کا
~~ن لم یصلح فلیعفو علی ولیأمن علی الله~~ و بخواند اگر آن
کار باصلاح نشود بروی لعنت کند بعد از آن بر عوز ان شیخ الا
اسلام بر لفظ مبارک راند که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره حاضر بودم و حکایت در دعا
میرفت فرمود هر گرا تنگی معاش پیدا شود برای گشادن
تنگیها این دعا بخواند اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا دایم
العز و البقاء یا ذا الجلال و الجود و العطاء یا ذو دیا ذو
العرش

العرش المجید الفعال لما یرید بعد از آن شیخ الاسلام فرموده
که در وقت در ماندگی بین نامها یکهزار بار بگوید ان مهم
با نقطع بکفایه رسید و کلمات اینست اقوی معین یا دلیل
دلیل بحق ایک نعبد و ایاک نستعین الکناه هم درین محل
فرمود که در تفسیر امام ضحاک رضی الله عنه نبشته دیده ام هر که
خواهد که اعمال او بشرف قبول حق آراسته باشد این
آیت بخواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و اگر خواهد
که تنگی دنیا و آخرت نه بیند و آتش دوزخ بروی نرسد
این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار و چون خواهد که در همه کارها آیت بخلقو
بود و دشمنان بروی ظفر نیابند این آیت بخواند ربنا افرغ
علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین
بعد از آن فرمود چون در دست ظالمی او فتنه افتد این آیت

بسیار بخواند اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا
والاخرة توفنی مسلماً والحقنی بالصالحین وچون خواهد که کسی
ایمن از ایمان شود ورحمت حق نثار او کرد داین آیت
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی
رسول علیه السلام نشسته بودند واصحاب کرد برکرد بودند
وحکایت پیغامبران گذشته میکذشت درین میان اصحابی
از یاران رسول علیه السلام برخاست وردی بر زمین آورد
وعرضداشت کرد یا رسول الله هرکه این آیت بخواند چه فضیلت
او را باشد مهتر جبرئیل علیه السلام فرمود آمد وگفت یا رسول الله
این آیت اورده ام هرکه ملازمت کند او از خوف ایمان ایمن
کرده امیدان باشد که با ایمان رود بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که نزول این آیت ان بود که صحابی التماس کرد

بود انگاه همدرین محل فرمود که اگر خواهد تا دوستان پریشان
جمع شوند این آیت بسیار بخواند ربنا انک جامع الناس لیوم
لاریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد انگاه شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که چون این کس ملازمت این آیت کند
با دوستان دور مانده جمع شود پس چرا بود که مردم خود را
ازین سعادت محروم دارند انگاه فرمود که چون کسی را
چیزی غایب شود و یا برده بگریزد و یا فرزند خواهد این آیت
بسیار بخواند رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعا بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که
مهتر ذکریا علیه السلام در مناجات همین آیت خوانده بود که
خدای تعالی اجابت کرد و پسری همچو یحیی داد علیه السلام هم در
اغاز جوانی و وقت کودکی چندان بگریست که از ترس خدای
عز وجل همه گوشت و پوست از رخساره مبارک او بر

مهتر زکریا علیه السلام بزرگوار یعنی پدر مهتر یحیی میگریستند و میگفتند
ای فرزند تو هنوز صغیری ترا چندین ترس چیست گفت
ای مادر آنرا نه که تو زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان که چوبهای خورد
نهی آتش بنیاد نمیگیرد آنگاه هیزمهای بزرگ می نهی پس می
ترسم نباید که فردا قیامت خوردکانرا اول اندازند و بزرگانرا
پس بدوزخ فرستند **بعد ازان** هم درین محل حکایت فرمود
که وقتی جانب سیوستان مسافر بودم اولیا و بزرگان آن شهرها را
دریافتم چنانچه روزی بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم
پیری پس بزرگ و صاحب ولایت بود حکایت در سلوک
معرفت درویشان در بحث بودند آیندگان بیامدند و روی
بر زمین آوردند و نشستند چنانچه شیخ محمد سیوستانی ضمیر
روشن داشت روی سوی درویشان کرد و فرمود که
حاجت مند اند بر فور روی بر زمین آوردند شیخ

فرمود

فرمود برو بدین آیت را ملازمت نماید حق تعالی شما را
پسران شایسته روزی خواهد کرد و آن آیت رب هب لی
من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء چون آن مرد از خدمت
شیخ آموخته رفت بعد از مدتی او شنیده شد که حق تعالی
او را پسری داد که صاحب سجاده او شد و پای برهنه هفتاد
حج بجا آورد و نیت آن مرد همین بود که خدمت شیخ الاسلام
مکاشفه کرد **بعد ازان** هم درین محل بر لفظ مبارک راند
که در تفسیر کشاف نبشته دیده ام چون مردم خواهند که در وعدها
نیکمردان برسند و آنچه عرصات قیامتست آن به پند
این آیت بسیار بخوانند ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیامة
انک لا تخلف المیعاد **بعد ازان** ملایم این معنی حکایت
فرمود که وقتی مردی در بخارا بفسق مشهور بود چنانچه او نقل
کرد مسلمانان او را بخواب دیدند که در میان اولیا و دوستان

خدای عزّ و جل استاده است در دل ایشان عجبی و حیرتی پیدا آمد
گفتند که این دولت از کجا یافتی گفت در تفسیر کشاف دیده بودم
هر که این آیه ربنا و آتنا ما وعدتنا الی آخره بخواند خدای تعالی او را با
نیکمردان بدارد اکنون بصدق خوانده بودم حق تعالی [illegible] خدمت
مرا نیز بسیار بخشش است از من آن طاعت قبول کرد و کر
دارها مرا بیامرزید در کار این آیت کریمه مرا فرمانست که میانه
الیته ما باشیم بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که چون
مردم بخواهند که از صحبت ظالم نجات یابند این آیت را ملازمت
نمایند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک
ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا الیس خوانند این آیت را بنعمت
دوستان خود رسانند و پیوسته مظفر و منصور بود بعد از ان
فرمود که وقتی امیر المومنین علی رضی الله عنه در جنگ غول بیابانی
درمانده و بجان رسیده بجانب رسول علیه السلام مکتوب نبشته

که جمله

که جمله جنها گردم وا آنچه شروط جنگ بود بجا آوردم با وجود ایشان نمی آیم
چون این خبر رسول علیه السلام شنید بسیار تنگدل شد در حال
مهتر جبرئیل علیه السلام این آیت آورد ربنا اخرجنا من هذه
القریة تا آخره گفت ای محمد فرمان ده تا این آیت را بر علی
بفرستند که بخواندن این ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیة
مظفر و منصور باز گرداند رسول علیه السلام عین این آیة بر شاه
مردان فرستاد امیر المومنین علی کرم الله وجهه از حد شاد شد
و این آیت را ملازمت نمود دوم جنگ کرد غول را زنده گرفت
و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیة بود الحکایة فرمود
که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نبشته دیده ام
که چون مردم خواهند که برکت و رحمت بروی نازل شود و
روزی او فراخ گردد و هیچ کس محتاج نشود این آیت را
بخواند ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لا

وَلنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً منك وارزقنا وانت خير الرازقين بعدازان
فرمود که این آیت درباب قوم مهتر عیسی علیه السلام نزول بود
که ایشان دعا کردند خدای تعالی مایده بر ایشان فرستاد چون
بخوردند همه کفران نعمتی ورزیدند حق تعالی جمله ان قوم را
که این مایده خورده بودند خوک گردانیدند بعدازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند که چون مردم خواهند که با ظالم
جمع نشود در دنیا و آخرة این آیت را بسیار خوانند ربنا لا
تجعلنا فتنة للقوم الظالمین الگاه فرمود که چون خواهد که زندگا
نیش باخیر باشد و موتش در اسلام بود این آیت را بسیار خوانند
ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
الگاه فرمود که مردم بر دست ظالم افتند این آیت بسیار بخوانند
ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین
وجون خواهد که مسلمانش میرانند و بصالحانش رسانند این آیت

بسیار

بسیار خوانند فاطر السموات والارض انت ولیّ فی الدنیا والا
خرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین بعدازان شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راند که چون مهتر یوسف و یعقوب یکجا شدند
بعداز مدتی مهتر یوسف در سجده شد و این آیت بر خواند
که اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین و زار زار بگریست و میگفت الهی
اگرچه مرا پادشاهی دادی اما چه خواست من نبود اما چون خواست
تو بود آن شد مقصود آنکه مرا با پادشاهان فردا قیامت
نه انگیزی میان درویشان صالح و اولیا و انبیا بر انگیزی که من
بیچاره مسکین و ضعیفم و طاقت آن ندارم که مرا با پادشاهان
و با ملوکان حشر کنی بعدازان فرمود که چون مردم خواهند
که از شر ظالمان ایمن باشند و اورا و اولاد او را به بت پرستی
مبتلا نگردانند این آیت بسیار بخوانند رب اجعل هذا البلد آمنا

حکایت حیات حضرت [illegible] یوسف [illegible]

واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام الگاه فرمود که […]ول این آیت همچنان
بود که روزی رسول علیه السلام نشسته بودند و یاران گرد بر گرد او بودند
نصیحت و احادیث میفرمودند همدرین میان اعرابی بیامد و روی
و بر زمین آورد و عرض داشت کرد یا رسول الله مرا چیزی بیاموز
که حرزی باشد مرا و اولاد مرا از جمله بتان و بت پرستان رسول
علیه السلام در بین بود که او را چه آموزم همان زمان مهتر جبرئیل این
آیت آورد که این آیه اعرابی را ده تا یاد گیرد و بسیار خواند حق تعالی
او را از بتان و بت پرستان نگاه دارد و ایمن بود از شر ایشان
بعد از ان فرمود که چون مردم خواهند که ظفر کافران بر و مستولی نشوند
این آیت را بسیار خواند که ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر لنا ربنا
انک انت العزیز الحکیم و چون خواهد که نور ایمان در دل او کامل شود
این آیت بسیار خواند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر بعد از ان شیخ الاسلام چون این آیت فواید تمام کرد روی

سوی

سوی دعاگوی کرد و فرمود که این همه ترغیب از برای کمالیت
حال شما گفتم زیرا که پیر مشاط مرید باشد تا از زمان که پیر مرید را همه
ولایت چنانچه شرط است در طریقت و راه رفتن ترغیب نکند همچنانه
وانگه این بیچاره در ضلالت ماند که هرگز بیرون نتواند بعد از ان
شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که رسول علیه السلام فرمود که هر
این دعا در روز یکبار بخواند اگر دران روز بمیرد از اهل بهشت
شود تا در شب اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا علی عهدک ووعدک وانا
عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت وابوء لک بنعمتک علی وابوء
بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین
الگاه همدرین محل فرمود که ابن عباس رضی الله عنه گفت که این
دعا من از زبان مبارک حضرت رسول علیه السلام شنیده ام
در عقب هر نماز بعد از فریضه ترک نداده ام و این دعا را در خود ختم
الگاه که او را بعد از نقل او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی

با توجه کرد فرمود بیامرزید و بهشت روزی کردانید از برکت این دعاء
انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که حق تعالی هر روز
تا شب شصت هزار بلا منزل میکند بر هر یکی از بشر و جزان کسی
که بنماز دعا و تسبیح می باشد البته آن روز آن بلا از خود دفع میکند
زیرا که در خبر است جون بلاها از آسمان منزل میشود بر هر یکی و آن
کس دو دعاء میخواند آن دعاء او را بالا می برکیرد باز ورمی باشد البته
آن بلا هم از راه باز میکردانند و اگر دران دعا اخلاص و صدق نیی
باشد در دفع نمیکند بلای ایدا اما از زبان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین
بختیار اوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که فرمود این کس را
می باید که بهر حالی که باشد از دعا کردن و کفتن و خواندن دعا غافل
نباشد انگاه فرمود که شیخ الاسلام ابو طالب مکی در قوة القلوب
خود آورده است از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که فرمود
هر که این دعا در روز بخواند تا شب هیچ بلائی بدو نرسد و اگر در شب

بخواند

بخواند تا روز نرسد [illegible] اللهم انت ربی لا اله الا انت
علیک توکلت و هو رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء
لم یکن اشهد ان لا اله الا الله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا اللهم انی
اعوذ بک من شر نفسی و من شر غیری و من شر کل دابة انت
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم انگاه همدرین محل
حکایت فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه در کفایه خود آورده
است که وقتی زاهدی بری برجای مانده در بنی اسرائیل از حد
بزرگ بود او کنیزکی جوان داشت و آن کنیزک از آن زاهد
عاجز ستوه آمده بود جنانجه پیش خلق کله کردی که جه تدبیر کنم که از
وی خلاص شوم زالی بود نزدیک همسایکی او کفت که این کار سهل
است برای دفع این زاهد قدری که زهر هلاهل بدهم در کوزه آب
زهر کن همان وقت که آن آب بخورد هلاک خواهد شد آن

کنیزک جون از دستوه آمده بود همچنان که وقت افطار زهر
در آب انداخت و زاهد را داد زاهد بخورده در زاهد کار نکرد
کنیزک را طاقت نماند پیش زاهد این کیفیت تمام بگفت خواه
بکش خواه بدار من ترا زهر داده بودم حکونه است که ترا کار نکرد
زاهد تبسم کرد و گفت من دعاء دارم هر که ان دعا بخواند زهر
جه باشد که کار کند خواند و او از جمله بلاها ایمن بود هیچ چیز از زهر
و جز ان کار نکند از برکت این دعا بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
الشافی بسم الله المعافی بسم الله الکافی بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب
الارض و السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء
و هو السمیع العلیم بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که
شرایط دعا کردن و اسباب دعا کردن اما یک سخن شرط انست که
آغاز دعا بنام پروردگار عالم جل جلاله و عم نواله کند زیرا که مصطفی
صلی الله علیه و سلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبدء ببسم الله فهو ابتر

باید که اول بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد از ان دعا بخواند
تا اجابت شود و شرط دویم انست که اهل بیت خود را از بوی
خلخال منع کند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است ان الله
تعالی لا یستجیب الدعاء قوم یرضون من النساءهم بلبس الخلخال
مع الصوت و شرط سیویم انست که در آغاز دعا و اتمام صدقه
بدهد چنانکه روایت کرده از امام شافعی رضی الله عنه که اگر او را
حاجت بودی که بر پادشاه برود برای احتیاج جون برفتی
اول درویش را صدقه دادی و گفتی که دعا کن تا حاجت
من تمام شود زیرا که گفتی شرط است هر که پس درویش در بارگاه
خدا است عز و جل پس جون برفتی حاجت را انجام رسیدی
باز بیامدی دیگر صدقه بدادی برای تمام حاجت الحمد الله
علی ذلک

دولت پابوس حاصل شد

[illegible]

جمله خلق اجودهن از صغار و کبار و مشایخ و فقرا و مسکینان جهت
مبارک بادی می آمدند اما هر که از درویشان و مسکینان می آمدند
خدمت شیخ الاسلام دست زیر مصلا میکرد و تنکه و جیتل
هر چه بجنت کسی می آمد او را میدادی او باز مسکینان اما هر که
از بزرگان می آمدند شیرینی پیش می بود قدری بدیشان
میداد و بس آن روز هیچکس از شهری و غریب محروم نرفت
این روش و رسم خاصه شیخ الاسلام بود که در هر غره ماه
همچنان میکردی بعد از آن شیخ عبد الله محمد احمد بلخی
یکی از واصلان حق بود برابر جمیع صوفیان بیامد و روی
بر زمین آورد خدمت شیخ الاسلام در مراقبه بودند همدر آن
حال در ذکر شدند چندان ذکر کردند که بیهوش شده افتادند
خرقه خواجه قطب الاسلام بیاوردند و بر شیخ الاسلام انداختند
القصه تا دیری افتاده بودند چون از بیهوشی باز آمدند

همه حاضران [illegible] بر زمین آوردند خدمت شیخ الاسلام
روی سوی شیخ عبد الله محمد احمد بلخی کرد و فرمود که دیدی
برادر که شیخ بهاء الدین ذکریا بخدا پیوست و از این عالم سفر
کرد و دیدم که هزار فرشته پیش و پس و برادرم ذکریا در میان
و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی پیش شده
بالا بردند اما نمی دانم که این چه ماجرا است اما این زبان نقل
کرده است بیایند تا نماز جنازه بگذاریم آنگاه شیخ الاسلام
و حاضران نماز جنازه بگذاردند بعد از آن شیخ الاسلام فرمود
در خبر است از رسول علیه السلام که هر که در جنازه غایب
بمیرد نماز بگذارد درست باشد زیرا که امیر المؤمنین حمزه
و یاران دیگر که کشته شدند حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم برای هر یکی نماز علاحده گذارد و بس در حضرت که لشکر
بعد از آن سخن در فضیلت عشره محرم که عاشوره افتاده

بود بر لفظ مبارک راندکه درین دهه هیچ چیز دیگر مشغول نمی
باید شد مگر در طاعت و تلاوة و دعاو نماز که امده است مشغول
کرد و زیرانجه درین دهه همه قهر میرود و هم رحمت بعد ازان
شیخ الاسلام فرمود که بیشتر مشایخ طبقات درین دهه عزلت
اختیار کرده اند شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بر لفظ مبارک راند
که میدانی درین عشره بر خاندان حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم چه گذشته است و فرزندان اورا دران دشت
کربلا کشته اند و بعضی در تشنگی هلاک شده اند و قطره آب
آن بد بختان بدیشان ندادند چون شیخ الاسلام
درین حرف رسید نعره بزد و بیفتاد و چون از بیهوشی باز آمد
فرمود زهی سنگدلان و زهی بدکیشان و زهی بی عاقبت
اندیشان و زهی شقاوتان و نامهربانان که حق و قایم میدانستند که
ایشان فرزندان پادشاه دنیا و آخرت اند و زار زار میکشتند و ا
بغفار

وانیقدر در خاندان همیگذشت که فردا خواجه عالم را چه روی
خواهم نمود بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر
سال غره ماه محرم دعا آمده است اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انت الله الابد القدیم هذه سنة جدیدة اسالک فیها العصمة
من شر الشیطان الرجیم والامان من شر السلطان ومن
شر کل ذی شر من البلایا والافات فذلک ولنسالک العون
والعدل علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال بما یقربنی
الیک یا بر یا روف یا رحیم یا ذا الجلال والاکرام بعد ازان
شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه
وتعالی بر خوانندهٔ این دعا دو فرشته بگمارد که اورا نگاه دارند
تا آخر سال از جملهٔ بلاها و آفتها ایمن بود بعد ازان همدرین
محل فرمود که در اوراد شیخ الاسلام خواجه معین الدین
حسن سنجری قدس الله سره العزیز نبشته دیده ام که در شب

اول از ماه محرم شش رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت فاتحه
یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبه صحیح آورده اند
و دو رکعت نماز بگذارد در اول رکعت فاتحه یکبار و سورة انعام
یکبار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و سورة یس یکبار بدهد
خدای تعالی او را در بهشت دو هزار کوشک و در هر کوشکی دو هزار
در یاقوت و در هر دری تختی باشد از زبرجد سبز و بدان
تخت حوری نشسته و از کذارنده این نماز شش هزار بلا دور
کرداند و بدکه هر رکعت شش هزار نیکی در نامه اعمال او بنویسند
بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند که در کفایه امام شعبی
رضی الله عنه نبشته دیده‌ام هر که هر روز از ماه محرم صد بار این کلمه
بگوید از اول کرداند خدای تعالی او را از آتش دوزخ و کلمه اینست
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله
الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل
شیء

شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت
ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد از آن بر دست دعا دمید و بر روی مالید
حق تعالی او را از گناهان پاک کرداند که گویی امروز از مادر زاده
شده است شیخ الاسلام درین فواید بودند که بانگ نماز بر آمد
در نماز مشغول شدند خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک

دولت قدمبوس حاصل شد شمس دبیر و شیخ جمال الدین هانسوی
و شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن
در برکت روز عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راندند که روز عاشوره
روزیست که در حدیث آمده است من صام یوم عاشوره فکانما
صام الدهر کله یعنی هر که روز عاشوره روزه دارد بدرستی و راستی
گویی همه روزه داشته است تمام سال بعد از آن همدرین محل
فرمود که مادر روزه عاشوره آهوان دشتی بدوستی خاندان

رسول علیه السلام فرزندان خود را شیر بمکد [و] بعد خاصه مردم
چرا بود که روزه ندارند **بعد از آن** فرمود که بزرگی بود در بغداد
وقتی پیش او قصه کشته شدن امیر المومنین حسن و حسین
رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول
علیه السلام بر زمین زد که جوی خون روان شد یک رگی
برآمد بر زمین افتاد چون بدیدند آن بزرگ جان بحق تسلیم کرده
بود همان شب آن بزرگ را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین
حسن و حسین استاده است پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت
بیامرزید و فرمان داد از انکه تو دوستدار خاندان نبوی دوست
پس این فرمانست که پیش امیر المومنین حسن و حسین رضی
الله تعالی عنهما باشی **انگاه** [redacted] رسول
علیه السلام با جمیع اصحاب [redacted]
بر کتف خود سوار کرده [redacted] رسول علیه السلام تبسم کرد و فرمود
سبحان

سبحان الله [redacted] ببینی [redacted] و این سخن
امیر المومنین [redacted] رضی الله عنه بشنید دران حال پرسید یا رسول
الله [redacted] معاویه است از کجا فرمود بد گفت [redacted]
بخت کسی راست که حسن و حسین و تمامی ال مرا بشهادت
خواهد رسانید و میکشند علی [redacted] از [redacted]
بکشند رسول علیه السلام مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی
برین رفته است امیر المومنین علی بگریست و گفت یا رسول الله
شما بر سر باشید آنروز که ایشانرا بکشند فرمود نه گفت از
یاران کسی باشند فرمود نه گفت من باشم فرمود نه گفت
فاطمه باشد فرمود نه گفت یا رسول الله ماتم این عزیزان
که دارد فرمود امتان من پس امیر المومنین علی و رسول
علیه السلام هر دو بگریستند و شاهزادگان را در کنار گرفتند
و نعره بزدند و این سخن میگفتند که ای عزیزان نمیدانم که

حال شماوران دشت چگونه خواهد بود بعد ازان شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راندند دران روز که امیر المومنین حسین شهادت
خواهد یافت آن شب بزرگی حضرت بی بی فاطمه را در خواب
دید که با جمله زنان انبیا آمده است و دامنی مبارک در کمر بسته
و در دشت کربلا همانجا که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت
جاروب میدهد و با آستین مبارک خود پاک میکند پرسیدند ای
خاتون قیامت وای شفیع روز محشر این چه مقامست که
با آستین مبارک پاک میکنی فرمود این مقامیست که حسین
عزیز ما سر خواهد نهاد و شهادت خواهد یافت بعد ازان
همدرین محل فرمود که رسول علیه السلام از جبرئیل علیه السلام
پرسید که چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان که خواهد
داشت فرمود یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو
تعزیتها بدارند و ماتم خواهند داشت که صفت آن بزبان نیاید

و نتوان

و نتوان آورد بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند
که در شب عاشوره چهار رکعت نماز آمده است بخواند در
هر رکعتی یکبار فاتحه و آیت الکرسی سه بار و اخلاص ده بار
چون از نماز فارغ شود صد بار سورة اخلاص بخواند
بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان
هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابو
هریره رضی الله عنه که روز عاشوره بر آمدن آفتاب
دو رکعت نماز بگذارد هرچه داند از قرآن بخواند ثواب بیحد است
بعد ازان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت
اول ما خلقت فی هذه الیوم الخلق الآخر ما تخلف الآخر اعطنی
فیه خیر ما اولیت فیه انبیائک و اصفیائک من الثواب والبلایا
و اتقهم اعطیت لهم فیه من الکرامت بحق محمد علیه السلام

انگاه فرمود که در اوراد شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز نبشته دیده ام بخط مبارک ایشان
که هر که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگذارد در هر رکعت
فاتحه یکبار و الشمس و انا انزلناه و اذا زلزلت الارض
اخلاص و معوذتین هم یکبار بخواند چون از نماز فارغ شود
سر بسجده نهاد و هفت بار قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت
خواهد روا شود انگاه فرمود که هم بجا نبشته دیده ام که روز عاشوره
هفتاد و یکبار بگوید حسبی الله نعم الوکیل حق تعالی او را ایام
زد و نام او از جمله و زمره اولیا و مشایخ کبار بنویسند بعد ازان
حمد بن حسن فرمود که در روزگار پیشین مردی بود که همیشه
نباشی کردی و دو هزار دولت آدمی را کم یا بیش کفن
بیرون آورده بود الغرض چون ازان کار توبه کرد چنین گویند
که بر دست خواجه حسن بصری تائب شد بعد ازان خواجه

خواجه او را از حال آن مسلمانان پرسید که کفن ایشان که بیرون
می آوردی ایشان را چگونه یافتی گفت اگر یکیک را احوال
بگویم که ایشان را چه حال بود سخن دراز کشد اما چند نفر را بگویم
که ایشان را دیده ام گفت گوری را اگشادم دران گور مردی را
دیدم روی او را سیاه کرده و در دستهاء او دستکالهاء آتشین
بسته و تخته بند آتشین در پای او کرده اند و زبان او بیرون
افتاده و خون و ریم از زبان مرده می آید اگر ازان ریم
قطره بیرون افتد همه عالم از گند او نفرت گیرد الغرض
چون آنچنان دیدم بگریختم آن مرد بانگ بر من زد که چرا میگریزی
از حال من بپرس که بیچاره بوده ام که بدین بلا مبتلا کرده اند
باز گشتم نزدیک او آمدم فرشتگان سلاسل و اغلال
در گردن او گرفته استاده اند پرسیدم که تو کیستی گفت
مسلمان و مسلمان زاده ام اما مردی خمرخواره بوده ام و

زانی بدکردار چون بمردم همچنان مست بردم ولی کلمه از
جهان برفتم این عذاب که در من مسلط کرده اند از سبب آنکه
این افعال میکردم بعد ازان ازانجا بگذشتم گوری دیگر بگشادم
مردی را دیدم برهنه استاده و روی او سیاه کرده و گرد برگرد
او آتش درآمده او را میسوزند و زبان او بیرون افتاده و ز
نجیر بگردن او کرده فرشته استاده همین که او مرا دید فریاد
کرد که ای خواجه توانی که قدری آب مرا دهی که از تشنگی
عاجز شده ام همین که او این بگفت خواستم که بدو آب بدهم
فرشته بانگ بر من زد که زنهار این تارک الصلوة را آب
ندهی که فرمان خدای تعالی نیست که او را آب دهی بعد ازان
زان مرد تفحص کردم که چکاره بوده گفت مسلمان و مسلمان
زاده بودم اما وقتی خدای را طاعت نکردم و تارک صلوة بودم
العرض بمثل او دیگر کس بعذاب گرفتار ندیدم بعد ازان گوری
دیگر

دیگر بگشادم جوانی خوب صورت را دیدم که صفت او نتوان
کرد دران گور بر تخت نشسته و سبزه گرد بر گرد او بر آمده و جویها
آب میرود و حوران بهشت پیش او استاده چیزی در من پیدا
شد پرسیدم که ای جوان تو کیستی و این درجه از چه یافتی
و عمل تو چه بود گفت ای خواجه من نیز همچو تو باشی بودم
ولیکن در ماه محرم روز عاشوره از مذکری شنیده بودم هر که
شش رکعت نماز بگذارد البته خدای تعالی او را بیامرزد من دران
نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه کرامت کرد بعد ازان
شیخ الاسلام بر زبان دربار و لفظ گوهر نثار فرمود که در خبر آمده است
از رسول علیه السلام هر که در شب یا روز عاشوره برای
خشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگذارد و بس بخواند در هر
رکعتی بعد از فاتحه چهار قل پس خدای تعالی بر ملائکه او را از
سوال منکر و نکیر و خشنود گرداند خصمان او را شیخ الاسلام

جون این فواید تمام کرد خلق دعاگوی باز گشت الحمد لله علی
ذلک

دولت پایبوس میسر گشت چند روز دعاگوی
بجانب هانسوی رفته بود بخدمت شیخ برهان الدین کمال هانسوی
که یکی از یاران اعلی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز چون دولت پایبوس
روزی شد دعاگوی روی بر زمین آورد فرمان شد
بنشین بنشستم مکتوب که شیخ برهان الدین داده بود بخدمت
ارسال داشته آن را بشرف مطالعه مشرف گردانیدند و بر لفظ
مبارک راندند که دیر کردی بنده روی بر زمین آورد که
تن خاکی من آنجا بوده دل و جان اینجا او بخته بقدمبوسها
مخدوم بنده لوز بود فرمان شد که آری همچنین است
که تو میگویی بارها ترا اشتیاق چنان غالب آمدی که امیکفتی

اکر

اگر مرا پر شور بجام وجد حضرت خواجه پیوندم الخ روی بر
خلق کرد و فرمود که مرید عزیز بندرا شیخ چنین باید مثله مولانا
نظام الدین است فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی و در آن
ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی نوشته بودی آن
بیت امن یاد گرفته ام از حد بی نظیر نوشته بودی اگر بخوانی
بشنوم بنده روی بر زمین آورد و بایستاد و آن بیت بخواند
آن روی که بنده تو دانند مرا بیت برمردمک دیده نشانند مرا
لطف تو که عام است عنایت فرمود ورنی کیم از کجا چه دانند مرا
چون این بیت بخواندم شیخ الاسلام را وقتی پیدا شد
برخاست در رقص شدند چندان رقص کردند که از احد نهایت
بود از چاشت تا میانه روز در رقص بودند بعد از آن
چون فراهم آمد خرقه خاص و عصا و مصلا و نعلین بر دعاگو عطا
فرمود و در کنار گرفت و گفت مولانا نظام الدین اکنون

نزدیک است که ترا روان کنم و دیدار تو [illegible] زین به بینم باز
برو که همین روز ترا وداعست اما چند روز دیگر بباش تا ترا
سیر به بینم که دیدار یکدیگر غنیمت است بعد ازان شیخ الا
سلام چشم پر آب کرد و هایهای بگریست و این بیت
بر لفظ مبارک راند بیت دیدار دوستان موافق غنیمت است
چون یافتیم حیف بود گر رها کنیم حکایه مسافران از اطراف ملتان
آمده بودند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید بنشستند
طعام موجود بود پیش آورد بعد از طعام حکایت ماه صفر ا
فتاده بود بر لفظ مبارک راند که ماه صفر گران ماهیست رنج
چون ماه صفر بیامدی حضرت رسول علیه السلام دل تنگ
شدی و چون بیرون آمدن ماه صفر نزدیک شدی شادمان
گشتی و این تنگدلی رسول از سبب آن بود که ماه صفر از
حد گران ماهی است حکایه همدرین محل فرمود که رسول

صلی

صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که از گذشتن ماه صفر بشارت دهد
بمن من اورا بشارت دهم در آمدن به بهشت کما قال النبی
علیه السلام من بشرلی بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنة
حکایه همدرین محل فرمود حق تعالی در هر سال دو لک و
هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه صفر
شهاسه لک و بیست هزار بلا نامزد میشود پس هر که درین ماه
بدعا و طاعت بگذراند اورا از بلا هیچ گزند نرسد و هر که دعا
و طاعت نگذارد اورا از بلا هیچ جا گزیر نیست حکایه
همدرین محل فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خواهد از
بلا ایمن بود این دعا بسیار بخواند بعد از هر فریضه نماز دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من هذا الزمان و استعیذه
من شرور الایام اعوذ بجلال وجهک و کمال قدرک و قدرک
بحرمتک من هذه السنة وقنا شر ما قضیت فیها واکرمنی بالخیر الصفر

یا اکرم النظر واختم السلامت و السعادت علی اهل بیتی واولیای
وافرباهی ولجمیع امته محمد علیه السلام همدین محل
فرمود که در ماه صفر عصمت خود و برای عصمت جمله مسلمانان
در شب اول ماه صفر چهار رکعت نماز آمده است بعد از فرض
نماز خفتن بیک سلام بگذارد و در رکعت اول فاتحه یکبار
و سوره اخلاص یازده بار و قل یا ایها الکافرون یازده
بار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و قل اعوذ برب الفلق یازده
بار و در رکعت چهارم فاتحه یکبار و قل اعوذ برب الناس یازده
بعد از سلام بگوید وچند بار ایاک نعبد وایاک نستعین بگوید
بعد هفتاد بار صلواة گوید واین نماز پیش از وتر بگذارد حق
تعالی هر بلایی که دران روز و سال تقدیر کرده باشد اورا
بفضل خویش ازان بلاها نگاه دارد
همدرین محل فرمود که در شرح خواجه معین الدین حسن سجزی

دیده ام که در ... ماه صفر دولک وبیست هزار بلا منزل میشود
اما در آخر روز چهارشنبه دوچندان بلا منزل میکردد پس این
روز از ان روزها گران ترست پس هر که خواهد که ازین
بلاها ایمن بود در روز آخر چهارشنبه چهار رکعت نماز بگذارد
بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار وانا اعطیناک الکوثر هفده بار و
اخلاص پنج بار واین دعا بخواند حق تعالی اورا از جمله بلاها
که دران روز نازل میشود بکرم خویش نگاه دارد وهیچ
بلاهی گرد آن نبود نگردد تا تمام سال دیگر دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا شدید القوی ویا شدید المحال
یا عزیز ذلت لعزتک جمیع خلقک یا محمد یا محسن یا مفضل
یا منعم یا مکرم یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین
همدرین محل فرمود که انبیا در بلاها که مبتلا شده اند همه ماه
صفر بود چنانچه اول ده اند مهتر ادم علیه السلام که گندم

بجز دو هزار بر ماه صفر از بهشت بیرون افتاد و سیصد سال بگریست
بران یک ذلت که از دو وجود آمده بود بعد از انکه هیچ چیز در
وجود او نماند همه گوشت و پوست او بریخت فرمانشد که توبه تو
قبول گشت و این همه گرانی ماه صفر بود که چندین بلا و زحمت دیده
انگاه ملایم این معنی حکایت فرمود که بروایت وهب
بن منبه که در ماه صفر وقتی هابیل و قابیل هر دو برادران
برای شکار بیرون آمدند مهتر آدم ایشان را منع کرد که در
ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مهتر ادم نشنیدند
انگاه چون در بادیه رسیدند هر دو برادر در سخن شدند
قابیل در زمان تیغ کشید و هابیل را بکشت و پشیمان شد که
چه کردم از انجا تخلف نمود این خبر بادم علیه السلام
رسید مهتر آدم علیه السلام از جهد دل تنگ شد مهتر جبرئیل
فرود آمد گفت یا آدم فرمان میشود که فرزندان هابیل همه

مسلمانان

و دینی باشند [illegible] ندی که از قابیل پیدا شود همه جهود
و ترسا و ک[illegible] باشند زیرا انچه در ماه صفر برادر را بکشت
انگاه همدرین محل فرمود که چون قوم مهتر نوح علیه
السلام را بطوفان غرق کردند همدرین ماه صفر بود که
ایشان را ببلای طوفان هلاک گردانیدند انگاه فرمود
که چون مهتر ایوب پیغامبر علیه السلام را مبتلا بکرمان
کردند هم در ماه صفر بود و مهتر ابراهیم خلیل الله را در آتش
انداختند هم روز اول ماه صفر بود و مهتر ذکریا پیغامبر را
اره بر سر راندند آخر چهارشنبه ماه صفر بود و چون بر
حلق مهتر اسماعیل سکین راندند پانزدهم ماه صفر بود
و چون مهتر داود علیه السلام را ببلاء نظر مبتلا گردانیدند
دهم ماه صفر بود دویست سال بگریست گوشت و پوست
از رخساره او بریخت انگاه توبه او قبول شد و امر المو

همین حسن وحسین را که هفت برکاله پاره پاره کردند ماه صفر بود ومهتر یونس علیه السلام را که در شکم ماهی انداختند ماه صفر بود و فرعون را غرق کردند ماه صفر بود بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و یکبار نعره بزد و بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد فرمود که سلطان انبیا را مرض ماه صفر زحمت شده بود و بعد ازان زحمت برحمت حق پیوست شیخ الاسلام فرمود که بنگر این بر جمله انبیا هر بلاهی که منزل شده است همه در ماه صفر بود که اخر کراهت حق تعالی ما را و شما را و کافه مسلمانان از کرانی ماه صفر در امان و عصمت خود نگاه دارد چون بندگی حضرت شیخ الاسلام این فواید تمام کردند مشغول گشت خلق و دعاگو باز گشتند الحمد الله علی ذلک

سعادت

پابوس میسر شد سخن در مجاهده افتاده بود و عزیزان اهل سلوک حاضر بودند چنانچه شیخ بدرالدین لاهوری علیه الرحمة چند نفر صوفی دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در مجاهده معرفت بر لفظ مبارک راندند که هر کرامت مجاهده است مشاهده همو زیرا که هر که یافت از مجاهده یافت الکاه فرمود که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز هفتاد سال مر خدای را عز وجل عبادت کرد چنانچه ندانست که امروز کدام روز است و امشب کدام شب است بعد ازان از حالی مجاهده از سوال کردند فرمود که بیست سال من در عالم تفکر استاده بودم و دو چشم در هوا داشته بودم در بین بیست سال وقتی در نشستی و خاستی و خفتی یاد ندارم چنانچه از پا جویهای خون روان شدی و پشت پای بطرز قبدی از بسیاری استادن بعد ازان دو سال دیگر باز در عالم صحو افتادم

درین دو سال هیچ ساعتی و لحظه و لمحه نفس را آب سیر نداده‌ام
اگر بنده آدمی بعد از ماهی و یا هفته دو درم سنگ آنگاه چون
کار خود را بکمال رسانیدم ده سال دیگر نفس را آب سیر ندادم
دم بعده نفس را از روی آثار سترین شد هر روز بو علتی میداد
که گفتم تا مدت ده سال بگذشت آنگاه نفس فریاد برآورد
که چند بزار خواهی کشت گفتم تا دم آخرین بعد از آن
فرمود معاملها که کرده ام برخود بر نفس خود اگر بگویم طاقت
شنیدن ندارید الغرض چون هفتاد سال بدین منوال
بگذشت حجاب از میان برگرفتند آواز برآمد که درون تر
بیا درون تر رفتم فرمان شد که آنچه حق مجاهده بود بجا آوردی
و در مجاهده هیچ تقصیر نکردی پس ما را واجب شد که بر تو تجلی
کنم چون این آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد و جان بحق
تسلیم کرد بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که

جان

جان دادن بارز و بدین بود آری هر که مجاهده کند مشاهده
نمون باید آنگاه این مثنوی فرمود بیت
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
آنگاه شیخ الاسلام فرمود که بزرگی را پرسیدند که مجاهده چیست
فرمود که خود را از آرزو گشتن یعنی هیچ بابت بدو نرساند
و هرچه آرزو کند بدو ندهد پس هر طاعتی که بکند نفس بدان
راضی باشد آنگاه همدرین محل فرمود که خواجه یوسف
چشتی قدس الله سره العزیز شبی با نفس خود بگفت که ای نفس
اگر امشب تو با من موافقت کنی در دو رکعت نماز ختم قرآن
کنم نفس آن شب موافقت ننمود این نماز البتان قوت
شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد که بیست سال
نفس را آب بمراد ندهیم این کاهلی نفس از آن بود که آن
شب آب سیر خورده بود آنگاه همدرین محل فرمود که

شاه شجاع کرمانی قدس الله سره العزیز چهل سال نخفت
بعد از چهل سال شبی حضرت عزت را در خواب دید بعد ازان
تاریخ هر جا که برفتی جامه خواب برابر بردی و در خواب شدی برای
انکه باشد که ان دولت بار دیگر میسر گردد انگاه هاتف آواز داد
که ای شاه شجاع ان ثمره بیداری چهل ساله بود که بخفتی
ان دولت یافتی اکنون باز اگر همچنان بباشی که بینی
ازین بودی ان زمان ان دولت بتو رسد بعد ازان
شاه شجاع کرمانی تا زیست هیچ شبی خواب نکرد شیخ الاسلام
چشم پرآب کرد و بلفظ مبارک راند که اخر وقت نقل شاه
شجاع کرمانی نزدیک شد بمازروز که نقل خواهد کرد دران
روز هزار رکعت نماز بگزاردم در مصلا خواب غلبه شد حضرت
ذو الجلال بار دوم در خواب دید فرمان رسید که ای شاه
شجاع خواهی امد یا چند روز دیگر خواهی ماند شاه شجاع گفت

الهی

الهی مرا جای بودن نمانده است خواهم آمد همدرین بیدار شد و وضو
بکرد و دو دوگانه نماز بگزارد وقت نماز خفتن بود بعد از نماز
سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد انگاه شیخ الاسلام نعره
بزد و بیهوش شد چون از بیهوشی باز امد این مثنوی بر زبان
مبارک راند بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز بعد ازان شیخ الاسلام فرمود
که وقتی خواجه بایزید بسطامی را پرسیدند که یک حکایت از
حال مجاهده خود بگوی فرمود که اگر از حال مجاهده خود بگویم
طاعت شنیدن آن نیارید اما وقتی معامله که با نفس خود کرده
ام میگویم ان اینچنان بود که شبی نفس خود را در عبادت طلبیدم
کاهلی کرد ازان بود که آن شب دو خرما از وظیفه زیاده شده بود
انگاه با من موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که تا بزیم
خرما نخورم در مدت پانزده سال نفس را خرما ندادم همدران

آرزو بماند انگاه نفس با من عهد کرد و گفت هر چه فرمایی
بکنم انگاه خرما بستدم و نفس را دادم فرمان بردار شد که
هر چه بود میگفتم ان میکرد و یک از ان زیاده بعد از ان فرمود
که خواجه ذو النون مصری رحمة الله علیه را پرسیدند که کار
مجاهده خود تا کجا رسانیده اید گفت تا انجا رسانیده ام که دو کان
و سیگان سال میگذرد نفس را آب نمیدهم اما مدت ده سال
است که آب سیر نداده ام و هر شبی تا دو ختم قران نمیکنم
بکار دیگر مشغول نمیشوم انگاه از نقل خواجه ذو النون مصری
رحمة الله علیه حکایت فرمود که روزی خواجه ذو النون
مصری نشسته بودند و اصحاب گرد اگرد او بودند حکایت موت
اولیا میگفت درین محل آینده بیامد جامه سبز پوشیده مردی
خوب روی و خوب سیرت سیبی بر دست گرفته روی
بر زمین اورد فرمان شد بنشین بنشست خواجه هر بار

چنان

حکایت میکرد و روی سوی آینده می اورد و میگفت خوش آمدی
چون یک زمانی بر آمد آینده سیب بر دست گرفته پیدا شد و سیب
بر دست خواجه ذو النون داد خواجه بهر دو دست ان سیب بگرفت
و تبسم کرد و فرمود که شما باز گردید چون آینده باز گشت خواجه
خلق را معذرت کرد و باز گردانید همین که زمانی بر آمد مستقبل
قبله بنشست قران خواندن آغاز کرد همین که قران تمام شد
آن سیب را بوی کرد و جان کلمه بحق تسلیم شد انگاه خواجه را
در جنازه کردند و پیش مسجد اوردند بر آمد چون آنجا رسیدند شهید
ان لا اله الا الله خواجه از دست از کفن بیرون اورد و انگشت
شهادة بر کرد و گفت اشهد ان محمد رسول الله آن انگشت
استاده ماند هر چند خواستند که انگشت خواجه فرو خوابانند
نتوانستند اواز بر آمد که ای مسلمانان انگشتی که خواجه ذو النون
بنام محمد ما بر کرده است تا دست نگیرد او فرو نشود بعد از ان

کلمه طیبه از ان جنازه خواجه شنیدند

بیت شیخ الاسلام این مثنوی بر زبان مبارک راندند

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ۞ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز

بیت آورد شیخ الاسلام این حکایت بر لفظ مبارک راندند

که خواجه عبدالله عماتشری قدس الله سره العزیز نقل کرد جنازهٔ

خواجه بیرون آوردند جهودی بود در شهر از حد منعم و قوم

بسیار داشت پای برهنه پیدا شد نزدیک جنازهٔ خواجه بیامد

و گفت جنازه فرود آرید جهود مقابل جنازهٔ خواجه بایستاد

روی سوی خواجه کرد و گفت مرا کلمه تلقین کن تا مسلمان

شوم همین که آن جهود با قوم هزار کس آن این سخن بگفت

خواجه دست از کفن بیرون آورد و چشم بکشاد و گفت بگو

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان

محمد عبده و رسوله همین که این کلمه بگفت دست در کفن

کرد و چشم بربست آن جهود مسلمان شد خلق از آن جهود

سوال

از روز امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه طعام بداد

چنانکه جمله خلائق مدینه را برسید چون دوازدهم روز

شد شهرت یافت مسلمانان را غربت داد از جهت

عرس رسول علیه السلام میکنند و میگویند که وفات رسول

علیه السلام دوازدهم ماه است اما تحقیق روایت صحیح آن است

که نقل رسول علیه السلام در دهم ماه ربیع الاول بود آنگاه

همدرین محل فرمود که چون رسول علیه السلام را زحمت

زیاده شد سه روز نتوانست که در مسجد بیاید بعد از سوم

روز بلال بر در حجره رسول علیه السلام بیامد نذا کرد الصلوت

یا رسول الله رسول صلی الله علیه و سلم برخاست بنشست

فرمود که بلال را بگویید که ابو بکر و عمر و یاران بیایند تا در مسجد

برویم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین

بیامدند رسول علیه السلام بر کتف ایشان دست نهاده در

همه

مسجد بیامد خواست که امامت کند نتوانست دست ا
صدیق بگرفت و پیش فرستاد بغره از اصحاب برآمد یک
بود که زهره ایشان آب شود انگاه رسول علیه السلام
بازگشت در حجره بیامد و بغلطید گلیم سیاه بالا کشید زمانی
که اعرابی بیامد و دو سنگ بر در بزد که از آواز سنگ او
در در و دیوار افتاد فاطمه رضی الله عنها بر در آمد و گفت
اعرابی رسول علیه السلام زحمت دارد تو رنجه شدی با
که حالا محل تو نیست هرچند فاطمه معذرت میکرد او
چنانچه این سخن در گوش مبارک رسول علیه السلام ر
فاطمه را طلبید و گفت ای جان پدر این اعرابی نیست ا
آنکسی است که اگر در به بندی از راه دیوار درآید و فر
را یتیم و بی پرسا زد اما حرمت پدر تو نگاه میدارد که
می طلبد بگو تا درآید و بکاری که آمده است بنفاذ رساند نو

صور[illegible]

سور تنها در کار کردم و بخشیدم انگاه شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که در احادیث مسطور است از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم هر که بعد از نماز هر فریضه سه بار قل هو الله
احد و سه بار درود این آیت بخواند من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
بعده بسوی آسمان خوانده بدمد حضرت عزت مر آن بنده
را سه نعمت کرامت کند یکی درازی عمر و برخورداری دوم
مال بسیار سوم بی حساب و بی عقاب در بهشت رود ان شاء الله
تعالی چون شیخ الاسلام این فواید تمام کردند بانگ نماز برآمد
شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند خلق دعاگوی بازگشت
الحمد لله علی ذلک

در این جا [illegible]
عجیب [illegible]

مصلحت [illegible] مجلس [illegible] شیخ الاسلام [illegible] جا

در [illegible] دولت [illegible] وظایف [illegible] ان هم

حاضر [illegible] در [illegible] فرمان شد که

[illegible] شیخ الاسلام رو

مبارک [illegible] حاضران کردند [illegible] که [illegible] از خدا [illegible]

[illegible] که [illegible] مولانا نظام الدین [illegible]

[illegible] افتاده بود

[illegible] مبارک [illegible] اصحاب [illegible] طبقات

[illegible] که هر یکی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]